سیمای معاصران

نوشتهٔ عزیز آسوده

کابل ۱۳۶۹

سیمای معاصران

نوشتهٔ :
عزیز آسوده

نام کتاب : سیمای معاصران

نوشته: ازعزیز آسوده طهماس

نمبر مسلسل : ۳۱۳

تیراژ : ۲۰۰۰

سال : ۱۳۶۹

محل چاپ : مطبعه دولتی

فهرست عنوانها

لطفا اشتباهات اتی را قبلا تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۱	بنیاد گر	بنیاد گزار
۳۵	۳	اوج رها شه	اوج کوه رها شد
۶۳	۱	پژوشگری	پژوهشگری

تـــذ کـــر

فر هنگ وادب کشور مابه‌ویژه‌در چند دهه اخیر اگر بنیاد گرا ن وهما و ردان بسیار ندا شته ،امـاچند سیما ی درخشنده ، این د هه های سد ه معا صر را در یا فته اندکه‌بر خی از اینا ن با همه ابعا د شا ن شنا خته‌نیستند در موردبرخی‌دیگر از این سیما ها سخن بسیاری گفته نشد ه و چند ین تن هم بـامر گ و نبود شا ن این مجا ل را بیش آ ورد ند که بر سیما ی شان‌درنگی هر چند شتا بزد ه و کوتاه صور ت گیرد . تا گا می با شـــدد‌ر شنا سا یی این سیما ها. ز یرا این‌نبشته ها با همه‌نار سا یی‌هایی‌احتمالی که ممکن‌است داشته‌باشد، میتوا ند کا ملتر ین زند ه گینامـه‌این نا م آوران با شد .زیرا پیشـــ از ین و بیش از ین مطا لبـــی د رشنا سا یی این خبر، ه گا ن‌تاا‌کنون به نشر نر فته است .

آنچه درینجا گردآمد ه‌ونگاشـــته‌شد ه مجمو عه یی از نبشته هایی است که از سا ل ۱۳۵۸ الی ۱۳۶۵برای بر نا مه های رادیووتلویزیون آماده شد ه و به دستر س نشـــرقرار گر فته .

نو یسنده امید وار است‌که این‌اثر بتوا ند تا حدود ی بازشناسا نـده و گویای را ستین این سیماهای ادب ، ، هنر و فر هنگ کشور ما با شد .

بمنه‌و کر مه

عزیز آسود ه

نوت- چند تن دیگر نیز در ین‌شمار ه است که بنا بر عللی‌مجال ورود درین گز ینه رانیا فته‌است.

نـگاهی به «سیمای معاصران»

نگا شتن ِز ند ه گینا مه‌صنادیدهنرو ادب در پهنه قلمر و فر هنگی ما ریشه یی بسی ژر ف دارد .کهن‌ترین تذ کر ه یی که ازفا ر سا ن فر هنگ کهن ما به دست‌وار ثـان‌آنان ر سیده ا ست لباب الا لباب نور الدین یا سد ید الد ین محمدعو فیست (ف:٦٣٥ ه.ق) این‌سنت جلیل سد ه ها پا یا یی دا شته وازروز گا ر عو فی بدین سو چند ین صد تذکر ه ، بیشتر ینه دژ با ب‌ز نده گا نی شا عرا ن و شیو ه سخن سرا یی آ نا ن نگا شته شده‌است که اجما لی از این تفصیل را در ((تاریخ تذکر ه های فار سی))احمد گلچین معا نی ،((تذ کر ه نو یسی فار سی‌در هند وپاکستان))دا کتر شهر یا ر نقو ی ،((تذ کره و تذکر ه نو یسا ن)) استاد خسته‌ورسا له یی که استاد اسد الله ـ حبیب در این مورد پرداخته است‌میتوان مشاهده کرد .

در همین چند دهه پسین ، د رکشور ما ، شاد روانا ن ملک‌الشعرا قار ی عبدالله ، استاد خلیل الله خلیلی ، استاد خسته ونویسنده‌ـ گا ن گرا نما یه محمد علم غواص‌ومحمد حنیف حنیف در این عر صه کار های شا یسته‌ودر خوردسپاسی‌انجا م داده اند و البته‌بی در نگ‌باید افزود که این کارهایکدست نیستندو سخن گفتن در بار ه فرازو فرود آنها به قو ل یکی از نا مور تر ین‌تذکر ه نگارا ن ، مر حو م‌رضاقلی‌ـ خا ن‌هدا یت‌نو یسنده مجمع‌القصحا((فسحت مجال)) میخو هد و اگـر بخوا هیم به گو نه یی فـ شرده دراین مورد به دا ور ی بپر دازیم‌چنین خوا هد بود که در تذ کر ه ها ی‌یاد شده شعرهمه شا عـرا ن از ((فصا حت)) ، و((جزالت))بهره‌ورست و همه گا ن سخن رابه‌آسمان

علیین رسانیده اند وو در عذ و بت به ما معین)) حا ل آ ن که به گفته از را پا و ند زنده گینا مه نویسی تهی از نعد به پرنده یـــك بال همگو نیدارد و این پر نده رایارای پر واز نیست .

شا د ما نیم که اینك تذ کر ه یی نو آیین در دست داریم پر داختهٔ شا عر ، نو یسنده و پژو هشگرگرا می ، سختکو ش وا رجمندعزیز آسوده با نثری سخته واستـــوارو از هر رو ی ارزشمند. و یژه گی این سفینه سود مند در آ نست که در آ ن تنها سیما ی شا عرا ن را نمینگریم ، بل در آیینه بر گها ی این دفتر گا ه چهر ه کسی رامیبینیم که بر بلند تر ین پله پژو هشـــبحث و فحص فلسفی نشسته است و به حق فخر الد ین راز ی روز گار ما ست ((صلا الد ین سلجوقی) گاه در صحیفه یی از آن به سیمای مردی چندین هنر بر میحوریم ده هم بهزاد دورا ن خو یش است ،هم مو سیقی شنا س کم همتاو هم گرد آ ور نده کو شا ی فر هنگ مردم (بر شنا)و فرز انه گانی دیگر از این دست که هر کدا م تاج تارك عر صه و یژه کار خو یش بود ندو به قو ل ابن فند ق ((رفتند و که توا ند بر مسند شا ن نشیند))چون استاد سر آهنگ ا ستاد ر شیـــدلطیفی و استاد قا سم .

روا ن سعد ی بزر گوار شا دباد که گفته بود :

صبر بسیا ر ببا ید پد ر پیـــرفلك را
تادگر ما در گیتی چو تو فرز ندبزا ید

انتشار این کتا ب در جوفرهنگی کنو نی که بخش سزا وار تو جهی از نسل جوا ن ما فلا ن هنر پیشه در جه سه غر بی رامیشناسدومایکل جکسن رابر بلند تر ین روا ق معبداند یشه خود نشا نیده است و لی ار عشتقر ی و استاد نو ید آگا هی ندارد. امریست سخت ستایش انگیز

برای نو یسنده نستو ه ایـــن دفتر ، از بار گا ه خداو ند قلـــم، پیروز یهای درخشا نتری آرزومندم و امید وار م که کا ر خود را د ر زمینه شنا ختا ند ن شهر یا را ن نا مور و گمنا م اقلیم فر هنگ ادامه بخشد .چنین باد !

واصف با ختر ی کابل ، هفتم
میزا ن ۱۳٦۷ خور شید ی



بنیادگر مطبوعات معاصر

از نیمه ها ی دو م سده‌نزده‌هم که در آسیا ر خداد هایی شکـل میگر فت ولحظه ها یی‌از تاریـــخ‌باهم گره میخورد . در سر زمیـــن ما و در کشور ما نیز نبض حادثه‌ها جنبا ن تر بود ، وروند لحظه ها داغ‌تر .

استعمار بی ا عتنا به جنبش‌ها ی رو شنفکر ی و سر نو شت آزاد ملتها با خا م طمعی در کوره‌بهره کشی های‌خویش افسونگرانه میدمید، تادرگرماگر م‌این‌دمیدن‌کشور های‌دیگر و ملتها ی دیگـــــر را وسوسه کند .

سالها ی پس از نیمه دو م‌سده‌نزده کشور مادر مهی از آشو ب و حادثه پنها ن شده بود ، مرد م‌ماوسر زمین ما نخستین رویا رو یی رابا نیرو ی بیزوا ل بر تانو ی‌پشت‌سر گذاشته بود ،و پشته ها یی‌از کشتهٔ وطنخواهان درسرراه کابـل تا پایگاهها ی حکو مت هندبرتانوی به نظر می آمد و در هر نقطه‌ومیدانگاهی سرخی و ر طوبت خــــون غاز یا ن جهاد با انگلیس نقشی‌زمین بود ، وسوا ل مخالفـــت‌با انگلیسی ها که در پی تارا ج‌آزادی‌وهستی ما درکمین نشسته بودند،

در ذهن ودر قلب فرزندا ن کشورما ور م میکرد . آزاد ی و دا نشـــس انگار به زیبا ی به حصا ر کشیده‌شده و زندا نی بی فر جا می بدل گشته بودند ، وبا یستی انتظـار می کشید ند ، سالهاشایدهم دهها سال تا از این حصار ها ر هایـی‌میا فتند .

وا ین انتظا ر همچنا ن ادامـــه داشت . گذشت زما ن وپاگذاشتن سالها بر رو ی هم ، این جلوه‌هارا دور تر وناپیداتر میساخت .

سالها ی حکو مت وامار ت امیر دوست محمد سالها ی کشمکش های داخلی ونیز کج دار و مر یزبا برتانیه بود . بارو یکار آمد نامیر شیر علیخا ن نطفه هاو هســـته های نو عی بورژواز ی ملی رو نما گردید ، در فرهنگ ، صنعـــت وعرصه های دیگر جلوه ها یـی از تمدنی نو پا شالوده ریزی شد ،وفرصت های مسا عدی پـــدیدار گردید.

ازهمین روز گار ۱۸۷۳ که جلوه‌های نو پاو زود ثمر آشکارمیشود، مطبوعا ت درسیما ی جریده یی ودر محدوده چاپخانه یی نمو دا رمی گردد ، درهمین روز گار در کو چه بارانه کودکی سالها ی پرازحادثه را در میبافت و تجر به میکرد ،و باهمین کو چه هاودر غبار همین سالها بزرگ میشد . این کود ك بخرد محمود طر زی بود که بعدها چرا غ سر اج الاخبار را پر نورتر افروخت و صور آزادی خوا هـی وجهاد رادرا ن پر نوا تر دمید .محمود به تو جه پدرش‌سردارغلام‌ محمد طرزی که از شا عرا ن آن‌عصربود واز نقا شی و خطا طـی بهره یی داشت در یافت هایشـس رااز‌صبرف و نحو و خواند نآثاری از شاعرا ن پیشین کامل میکـــرداندکی پسس از به امار ت رسیدن امیر عبدا لر حمن،سر دار غلام‌محمدطرزی به‌هند تبعید شـــــــد، پسس ازان سر دار را هی تر کیه‌وشنا م گردید ، محمود طر ز ی در آنجا زبا ن ترکی وعر بی راموخت، دانشها ی نوین را فرا گرفت ، با آثار ادبی مغر ب زمین نیزآشناشد. درهمین سالها چند اثر ی هم بـه نظم ونثر تدو ین کرد ، اقا مــــت در تر کیه برای محمود فر صــت معینی بود تا اندیشه های‌ویرانگر‌وخروشا ن سید جمال الد ین‌افغانی

را دریابد ، و چنا ن در یابد که‌بعدها درنوشته های خود اورابستاید و ازو بعنوا ن «معد ن‌عر فا ن » یادکندوهفت ماهه صحبت اورا به قدر هفتاد ساله سیاحت‌بداند (۱)همین‌گو نه نهضت ها ی ملیت خواهی و وطنپر ور ی در آنروز گــــار درترکیه عثمانی مثل آتشی از زیــــر خاکستر زبانه میکشید و نبعا ن‌میبافت واین خود مو ثرا تی بودکه رهنما یی های سید در شا گردانش آنرا بروز میداد . محمود طر زی نبض او ضا ع جار ی تر کیه رادرمیبافت ، هوای و طن ازسو یی و علاقمند ی به و طن از جهتی د ل‌پرشور وسر پراند یشه اش راگرم میداشت ، محمود طر زی پس ازمرگ پدر وقتی به افغانستان آمد، امیر حبیب الله به سلطنت رسیده بود، او که باإندوخته «سر شار و آشنا باتمد ن مغر ب زمین به‌کشوربر گشته بود ، در صدد آن بود تا جلوه هایی ازتمد ن پیشر فــــته‌اروپایی رادروطن همه‌گانی‌سازد.لذا پیشنهاد ها یی به امیر حبیب‌الله‌خان عرضه کرد .

نخستین گا م های محمودطرزی‌ترجمه برخی از نظا منا مه هابودکه از متن ترکی صور ت گرفته‌بود . بادانشی که محمود طر زی دا شت واندیشه هایی که سر راه امیــــر میگذاشت در دربار نفو ذبیشتر ی کسب میکرد ، پسرا ن امیر خاصه‌امان‌الله جوا ن را تحت تربیــــه گرفت وبه پرورش اوسعی تمام‌کرد نزد یکی و رسو خ او چندان‌فزونی گرفت که امیر دو تا از دخترا ن‌او خیریه وثریارا بــــه ازدوا ج دو شهزاده جوا ن نامزد ساخت .

امیر عبدالر حمن پــــرده ها ی‌اختنا ق را چنا ن به سختی فــــرو کشیده بود که تخم مصلح وو طن‌خواه را در نهاد جامعه وکشورعقیم ساخته بود و پاسخ هر عکســـ العمل رابا لبه تیز وبرا ن‌شمشیر میداد ، و مطلقیت همه بنیا ن هارا‌بی سا ما ن ساخته بود .

دورهٔ امار ت امیر حبیب الله‌خان بشار تها و جلوه های روشنی رابا خود دارد ودرین دوره شگفته گــی بیشتر ی رادر بنیاد های‌فرهنگ

---

۱ ــ از یاد داشتها ی محـــمودطرزی ، مقا لات محمود طر ز ی . به کوشش محقق فر زانه دکتورروا ن‌فـرهادی .

وسیاست مینگر یم ، هر چند دردر بار و دور و پیش‌امیر تنک ظرفان وسیه دلانی بود ند که چنان‌ماری در دور وپیش ا میر چنبر گرفته بودند ،با اینهمه امیرمصلحت‌اندیشانه قد م بر میدا شت .

محمود طرزی با کتابها یی که‌ترجمه وپیشکش امیر مینمو دامیر راکه تا حدو د ی به دا نش و دانشیا ن ار ج میگذاشت وآنان را سر گر م میساخت ، و لحظه‌های اند ك امیر عشر ت طلب و دانشی دوست را که اند یشه‌مهار کرد ن عما ل انگلیسی شاد ی‌ها ـ یشی رابهم میزد ، پر میسا خت، سرانجا م محمود طر زی به این مجا ل دست یافت که اجازه‌نشر دو باره سرا ج الاخبار را که‌رو ـ شنا یی آن در سیا هی ها ی در بارخاموش وگم وگور شده بودبه‌دست آورد .سراج ا لا خباربه‌سان‌چراغی‌دوباره افروخته شد ، همهٔ آنانیکه از دور دستی بر آتش داشتند ودر خفا بادر بار در افتاده بودند، فراز آمدند ونوا ی آزادی راگرمتروخرو شنده تر در آن به صدا آوردند . محمود طرزی با نشراین‌جریده زمینه ها و صفحا ت سود ـ مند ی در ژورنا لیز م وروز نامه نگار ی کشور باز کرد ،و شیوه‌های تازهٔ نگارش راکه در ارو پا رایج بود ،در سرا ج الاخبار ازنو نفسی دوباره بخشید ، روزنامه نگار ی‌و ژورنالیز م در کشور ماپیشینه های دیگر ی نیز دارد که جرید هٔشمس النهار یکی از آنها ست‌که حدود بیست‌و هشت سا ل پیش‌از سرا ج الاخبار در زما ن امیر شیر علی خان به نشر میرسید ،شمس النهار به سا ن آفتا بی درخشید ، ولی در خششی زودگذر بود وپس از وی سالها از اخبا ر خبر ی نبود . تازما ن‌امیرحبیب‌الله‌خان فرهنگ بارور کشور ماهسته های بسیار ی را در مشیمه پرورده‌بود ، ونطفه ها ی بالنده یی را به میدا ن آورده بود ، وجوانه ها ی ازودثمری‌رارویانیده‌بود.دراین‌روزگار بسیار ی از آزادی دو ستان وروشنگرا ن برای رهایی یا فتن

به تکا پو می افتند، بنـیاد های مادی بورژواز ی بیشتر پامیگرفت
وپندار های دگر گو نساز نیز دراندیشه ها ریشه میدوا نید .
روشنگرا ن وروشنفکـــرا ن ،سنگها ی آزاد اندیشی را استوار
می گذاشتند ، جمعیت سر ی‌ملی‌وتشکل جنبشس مشرو طه‌خواهان
که احیا ی آزادی ، ریشه کن‌سا ختن بی قانونی و مطلقیت رامرا م
خویشس ساخته بودند ، بناءمییابد.
باری طلایه این اندیشه ها درنخستین شمارهٔ سرا ج الا خبـار
به مدیریت مولو ی عبدالرو ف به‌نشر میرسد . چنانکه نشر آن‌بیش
ازیك شماره دوا م نمیکند ،وهنوز جرقه آفرین نگشته است که‌مجال
تداو م نمی یابد ودر هما ن‌آغا زاز رمق میافتد .
دو مرد دیگر آتشین در سراج الاخبار، عبدالهادی داوی ، پریشان
وعبد ا لر حمن لو دین کـــه هردو پروردهٔ دامان و طن وهر دو نـها ل
افراخته وآزادیخواه و مشرو طـه‌طلب بودند که در سر هوا ی‌آزادی
داشتند . انتقاد ازوضع در بار باشیوه های گوناگو ن و گستر ش
ندای آزادی، کـاری بود که سراج‌الاخبار رسالتمند انه آنرا پا ســـ
میگذاشت ، واین نوشته ها سلسله‌جنبانا ن استعما ر وامیر دست‌نگر
برتانیه رابر سر خشم میاورد . دریکی از شماره های سرا ج‌الاخبا ر
محمود طرزی ،ندای (حی‌علی‌الفلاح)را نوشت واین همزما ن با جر یان
جنگ جهانی او ل بود که برا ی‌قیا م امیر ودر بار را ندامی داد .

نوارا تلخ تر میز ن چـو ذو ق‌نغمه کم یابی
حدی را تیز ترمیکـن چـو محمل را گران‌بینی

امیر از پخش صفحهٔ نخستـ‌این شماره جلوگیر ی کرد ، و در
حاشیهٔ آن‌نوشت :
«محمود بی و قـــت آذان داده‌است ، مر غی که بی وقـــت آذان
بدهد ، سرش از برید ن‌است»(۲)
در قسمتی از ین مقا له مـــــی‌نویسد :
حی علی الفلا ح ای ملت نجیبـه‌افغانیه !

---

۲ ـ مقا لات محمود طرزی ...

« شرافت ملتی عظمت قو مـــی خود را محافظه کنید ، استقــلا ل و حاکمیت دو لتی خود را صیا نت نمائید ،افغا ن که به دیا نــت و دیندار ی ، به شجا عت وبها در ی به غیر ت ونامو س شعار ی درتمام دنیا مشهور و معـــروف شـــده باشد ، آیا این را بر وجدا ن وایمان وشر ف ونامو س خود چسان گوارا کرده میتواند که نا م حما یت و تابعیت دو لت اجنبی غیر دین و غیر ملت براو بوده باشد!...» (۳)

واین مقاله مفصل نیز تحـــت فشار حکو مت از نشر باز ما ندو محمود طرزی ور ق نخستین آنرادوباره نشر وضمیمه آن ساخـــت . سرود ها و نظم ها ی دیگر ی که درصفحا ت گونا گو ن سرا ج الاخبار به نشر میرسید ، اگر از سو یی ندای آزادی واستقـــلال را پخشـــ وپراگنده میکرد ، امیر ودر بار یان وبعضاً مرد م راباباد انتقادمیگرفت. امیر حبیب الله خان همه سا لـــه برای صید بود نه به بلدر جین که تفریحگاه همیشه گیشس بودمیرفت،شعر ی که محمود طرزی به اقتضای قـصیـده قا آنی سروده بود، ازآنجمله است که بر عیا شی ها ی امیر میتاخت :

بیا ببین که در جهان چـــگونه گشته کار ها
جهان ،جهان ر یـل شد زمـــان زما ن تارها
چه بحر ها که بر شده ، چــه خشکه ها بحار ها
چه کـــوهها شگا ف شد ، گذشت ازان قطارها
جها ن جها ن علم و فن ، زما ن زما ن کار ها
بس است صید بو د نه میا ن کشتزار ها

همینگو نه نبشته ها و مقا لا ت دیگر ی در سرا ج الاخبار به نشر میرسید که همه جها ت و ابعـــاد ادب ، فرهنگ ، سیا ست،صنعت واقتصاد رادر بر میگر فت ، و باهر مقاله اندیشهٔ تازه یی را پیشس میکشید .در هر کدا م ودر هرقدم خشتی از نو میگذاشت و دیوار ی کهن ودرز برداشته یی را فـــرو میریخت . پندار ی را بر شا خهٔ

---

۳ هما ن اثر .

ذهن وزبا ن، شمار ی ازخوانندهگان‌می آویخت تااعتقاد ی را بـــــه تزلزل کشاند .

شعر بلبل گر فتا ر عبدالهادی‌پریشا ن نیز همهمه برانگیخـــت با همه اینها امیر سکو ت میکرد ودر برابر فشار های حکا م هنــد برتانو ی برای متو قف ساختن‌این‌جریده مقا و مت میکرد ، مد تی‌بعد دشوا ری هایی برای سرا ج‌الاخبار پیش آمد ، دفتر جریده اجبارا از ماشین خانهٔ دولتی به یك خانه درده افغانان انتقا ل‌کرد .

زمانیکه بر امیر حبیب الله سوءقصد میشود ، وشمار ی از وطن خواها ن وآزادی دوستا ن زندانی‌میشوند ، محمود طرزی با آنکــه تنها میماند ، دست به تلاش های‌گسترده یی میزند ، رساله ها و کتابها یی راتر جمه میکند. باکشته‌شد ن امیر حبیب الله در شکارگاه کله گوش شهزاده امان الله که‌درکابل نیا بت پدر شـــس را دارد ، به سلطنت میر سد . او ضـــا ع‌دگر گو نه میشود ، زندا نی هارا رها میکنند،محمود طرزی که‌اندیشه‌های پادشاه جوا ن را ستوده‌است، بیار ی او میشتا بد ، و ظا یـــف‌خطیر وزار ت خار جه و وزار ت مختبار ی در پاریس را بعهده می‌گیرد . همینطور در همه مذاکرا ت استر داد آزادی با انگلیس ها ازهیئت افغانی سر پرستی‌میکند .

جریده سرا ج الاخبار که‌نخست‌برای مد تی به تاخیر افتاد ، بعددر ۱۲۹۷ خود نگارنده آنـرا معـطل‌قرار داد .

از آنجا که بر پاره یی ازمسایل‌میا ن او و امیر امان الله خان‌اتفاق نظر نبود از کار کناره گیر ی‌کرد،وبه دنبا ل آن علالت مزا ج‌وبیماری سبب شد که از پذیر فتن و ظیفه‌رسمی خود دار ی کند .

از سا ل ۱۳۰۷ به بعد او ضا ع‌داخلی افغانستا ن دچار آشوبها ی فرسا ینده یی گردید .

محمود طرز ی دو باره بـــــه‌استانبو ل بر گشت ودر ســـا ل ۱۹۳۳ در همانجا چشم از جها ن‌پوشید، بـــه پنـدار یکی ازمحققین محمود طرزی با انتشار سرا ج الاخبار اگر رو ح‌بیدار ی‌سیا سی وآزادیخوا هی رادر کشور گسترده‌ساخت ، در شیوه نگا رش نیـــز دگر گونی ها یی را پدیدار ساخت، نگاشته ها ی او آیینه دار رخـداد

استقلال و آزا د یخوا هی بود. بـــا بـــر گـــر د ا ن کتـا بهای داستانی دگر گونی های آشکار ی‌را در روند داستا ن پر داز ی‌به‌میان آورد ، جزیره پنها ن ،سیا حت‌سه‌قطعه رو ی زمین ، سیا حـــت در جو هوا ،سیا حت در زیر بحر ،فاجعه های‌پـــار یس ، شرح سیا حت خود وی ، سیا حت دور ادو رکره‌زمین در هشتاد روز ، از آن جمله است .

نوشته ها وسروده های او نیزدرمجموعه های: پراگنده وادب‌درفن واز هر دهن سخنی واز هر چمـــن‌سمنی نیز همه بیانگر نو عی تجدد و دگر گونی در شکل و محتوا ی‌شعر ونگارش این دوره‌است .

نیز رساله های علم واسلامیت، منازعه ، رو ضه حکم ، آیا چه‌باید کرد ؟و طن ورسا له ها ی دیگر (٤) همه آگاهی های روشنگر انـــه و تجدد خواهانه آنروز گار بود کـــه‌خواننده گا ن سرا ج الا خبـــار رابا نسیم آن میپر ورد ، جـــریدهٔ ارشا دالنسوا ن رادر پشتیبانی از حقو ق ز ن به میـــا ن آورد ،وسرا ج اطفا ل رانیز برای اطفـــال تاسیس کرد .

نیز همو بانشر نبشته‌هاومقالات‌از زمینه های متنو ع ملیت ها یی دیگر بار نخست در سرا ج‌الاخباراهتما م وجهد ی وسیع به خر چ‌داد که ازشماره های گونا گو ن‌سراج‌الاخبار آشکار است .

نقشس واثرمند ی که محـــمو دطرزی در ادبیا ت وخا صه در روز نامه نگار ی کشور ما داشته ونیزگسترش واشاعه مفکوره های‌آزادی خوا هی ، روشنگرداغتر ین و پر تلاطم ترین لحظه های تاریخ سرـ زمین وکشور ماست. با دگرسانی‌گردونه ز مان ، فرو ریختن پـایـهٔ ها ی کا خ آرزو ها ی مردم وطن ماوبا آغا ز اغتشا ش داخلی ،آزادی ودانشس بار دیگر دستخو ش‌تهلکه‌ها ی اند و هبار ی شد و به‌سا ن زیبا ی خفته وزندانی دیگـــــر درانتظار ی دیگر به سو گ‌نشست.

٤ـ آثار دیگر چاپ ناشده‌طرزی‌اینها ست : مجمو عه صنایـــع ، منتخبا ت غلا م محمد طر زی به‌خط‌محمود طرزی ، سیا حتنامه‌واسعاده تلخیص حقو ق بین الدو ل ،مطالعه‌صحیه، سوانح زنده گی ،رسالـهٔ اغذیه وطبخ، یاد داشتها، نـامـهٔ محمود طرزی به اعلیحضر ت امانـ الله خا ن سیاحتنامه استانبو ل ،دیده نیها وشنیدنیها، سیاحتنامـهٔ منظو م ژو لیده (اشعار) وپژمرده(اشعار) .



اساسگزاری در تیاتر
استاد عبدالرشید لطیفی

اگرتاریخ گذا را ن گا هنا مـه‌انسا ن وجها ن را می نگار ند و رخداد ها را در سینه زما ن‌بایگانی‌می سازند ، هنر مندا ن نیز بـه گونه یی دیگر و در هیئتی دیگراین‌سیما را سیما ی جها ن راوسیمای انسا ن راباز آفرینی می کنند .

چه بسیار تاریخ پر دازا نی‌که‌این گا هنا مه انسا ن و جهـا ن‌را آنگونه که بایسته است ننوشتندویااگر نو شتند به مذاق جبا را نـی نوشتنند که پا ی بر گردو نه‌زمان‌کوبیدند و چه بسا تاریخ ها یی‌که یانوشته نشدند ویا اگر نو شته‌هم‌شدند چونا ن زبا ن درکام‌چسپیدند وچونا ن صدا در گلوگاه‌خشکیدندوصدایی از آن بگو ش مانرسید ، ولی هنر ها و هنر مندا ن تصویرهای درخشا ن وجاو دانه یی ازیلدا ها ی تاریخ برای ما بر جـــا ی‌گذاشته اند .

پیشس از آنکه سالها ی بیســت آغاز ید ن گیر دو پیشس از آنکـــه عروس تیا تر دوباره آراسته ســراز حجله بــر و ن آورد ا ین هـــنر همزمان بـــاحصول استقلال کشور وهمگا م با رستا خیز تجد دخواهی

که به سا ن خو ن تازه زنده گی برهمه شرا یین فرهنگ جاری گشته بود ، اسم بامسما یی شد وبد ین ترتیب کابل وهرا ت در هما ن آوان دو ملجاء وباشگاه پرورشـــــ آن گردید .
وبنابرا ن نمایشنا مه ها یـــی مثل بابا ی غر غشت پاشا هـــا ن افغا ن ، مادر و طن ، فتح تـــل ،فتح ا ند لس ، شهـــــز ا ده جاوار شمار ي دیگر در با غ ســـرا ج العماره وبعد سینما تیا تر پغمان به نمایش آمدکـــه اثر مندی هریك از آنا ن چنا ن ژوف بود که شیا ه واراکین دو لتی و همه جوانان بـادید ن صحنه ها یی از ین نمایشس ها بی اختیا ر می گریستند ودگرگو ن می شدند . تاآنکه تـــو فا ن حادثه هادر کشور همهمهٔ دیگـــر به پا کرد وابر های جها لت ودر خود فرو رفته گی آسما ن میهـــن ما را فرا گر فت .آفتا بی که تازه بر فراز قله ها ی هند و کش می خرامید ویخبندا ن شدهٔ های متوا لی را گر م میسا خت تا صحرا ها ی ترك بر داشته باآن به زندگی باز گردد دو باره با ابر ها ی اغتشا ش وعصیا ن داخلی از نظر پنهـــا ن شدوبدینگو نه عرو س تیاتر وبازیگر ی حدود پانزده سا ل حجلـــه نشین گردید .
در مسیر گذار سالها ی نخست این سده در میا ن دهها چهره بـــه غبار نشسته اد ب و هنر در کشورما سیما ی درخشا نی راباز مـــی نگریم که بعد هانا م جاو دانه یی شد برای تیاتر ونمایشنا مه نویسی در کشور .آنی که در کورهٔ روزگارآبدیده شدو بعد ها نامش بـــرای نمایشس وباز یگر ي افتخا رآفریدوارمغا ن های بی شماری رابدنبال آورد .
عبدالر شید لطیفی در ۱۲۸۹دربرکی را جا ن لو گر درخانــواده اهل فرهنگ زاده شد و پس ازفراگیر ی تعلیما ت خصو صی بمکتب باغبانکو چه از آنجا به لیسه عالی حربیه شامل شد برابر با چا رمین سا ل آزادی افغانستا ن به لیســه امانیه شامل شد .
پیشس از به سر رسا نیـــد ن تحصیل به انیسس که در آن زمان به شکل جریده زیر نظر مستقیـــم محی الدین انیس بنیا نگذار آن بـــه نشر می رسید پیوست و جـــز وهمکارا ن آن نشر یه شد وتازمان

اغتشاش بدان کار پر داخت. غلام‌عمر شاکر یکی از روزنامه‌نگارا ن پرسابقه ویکی از نخستین ممثلان‌رادیو یی وتیاتر آنو قت پیرا مون شناسا یی لطیفی بار ی به‌خا طـرمی آورد که :

در سا ل ۱۳۰٦ در دفتر جریده‌انیس در محضر مو سســـــی آن محی الد ین انیس وسر محررا ن‌سرور جویا نشسته بود یم‌که‌جوانی وارد شد وکا غذی رابه محی الدین‌انیس مجددا پر سید که این مقاله رامطالعه کرد و به جوا ن گفت‌اسم‌مبار ك ؟

جوا ب داد : عبدالر شید.مرحوم‌انیس مجددا پر سید که‌این مقالــه راخود ت نوشته ای ؟ وی گفت :آری !

مر حو م انیس در حا لیکـــــه کاغذرابه جویا می‌داد گفت :

ـ این جوا ن استعداد شگر ف‌دارد ... (۱)

ولطیفی این استعداد شگر ف‌ازهما ن روز ها وسالها که بیش‌از هژده سا ل نداشت با مطبوعا ت‌پیوند یافت .

طی زما ن دا غ‌وغبارآلوداغتشاش،لطیفی مثل هر وطنخواهی یـا در تجر ید واختفا ویا هم در بلا تکلیفی‌وانزوا منتظرانه بسر میبرد قدا ره بندا ن حبیب الله کلکا نی‌جابرانه‌برهستی مرد م استیلا یا فته بودند آزادی وآرا مش را بیر حما نه بـه‌زنجیر کشیده بودند رعب وحشت ویی بندو بار ی بازار آنروز گا رراچنا ن گر م میداشت که چشمه دانش ها میخشکید و گل آرزوهاپرپر می شد .

سیاست و کشور دار ی پتلی‌بازیی بیش نبود . آنا ن برخاکستر گر م حکو مت امانی جابرا نه پا ی‌میکوبیدند تا مگر بتوانند همـــــه آتشها ی نهفته در آن را که‌گر می‌احساس هزارا ن وطنخواه وترقی پسند را در خود داشت در نطفه‌به‌خا موشی کشانند .

ولطیفی در ین زما ن از شما رروشنفکرا نی بود که نه تنها بـه جرگه این گروه نه پیوست ، بلکه‌در مخالفت با آنا ن درسمت‌جنوبی

---

۱ ـ از صحبت شفا هی و یادداشتهای شخصی آقای شاکر کـه خود از سابقه دارا ن بافر هنگ کشور است .

به حا لت متوار ی بسر برد و بـاحلقه ی مقاو مت همکا م شد . بار دیگر نشر انیس راباموسسسآن ادامه داد .

درسا ل ۱۳۱۰ باتاسیسسانجمنادبی کابل لطیفی به عضو یتاین کانو ن پذیرفته شد . انجمن ادبیکابل در ین زما ن میماد گاهشماری از مشرو طه خواها ن روشنگر نیزبود . پایمر دانی که هر کـــدا م به نحوی با زندان ، خانهنشینیبازولانه و زنجیر و (کوته قفلی)های نفسگیر آشنا بودند و هر کدا مپایا ن راه خویشس را زنـــدا ن و انزوا در میبافتند ، بد نبا لعضویت درانجمن ادبی در مجله صحیه منتشره ریاست مستقلطبیهآنوقتبهکار پرداخت وآنرا با نو شتهها وترا جم خویشس انبا شتهساخت .

نخستین اثر نمایشی راکهلطیفیعرضه کرد وآنرا در همین مجلـــه صحیه نیز انتشار داد ، درا مـیبود بنا م مسلك یادر میـــا ن دو سنگ برگر دانی ازمنابعترکی .

درین درامه عوا طف پدرا نه ازیکسو واحساسا ت انسا نـــی از سوی دیگر با هم در تعار ضـــــمی آیند .طبیبی که بهمعا لجهکودکی میرود وپس از تشخیص روشـــنمیشود که بیمار ی کود كدیفتر ی است واو با همین یك امـــــپو لدیفتر ی میخوا هد کود ك بیما ررا درما ن کند ، امابرایشس خبر مـیآورند که فرزند خود او نیز از ین بیمار ی در رنج است . بایكامپولدوا که در دستر س قرار داردفرزند خود ویا آن کود ك دیگر رامداواکند ، کدا م یکی را ؟ در بیـــندو سنگ میماند سر انجا م و جدا نومسلك طبا بت کار ش را میکند. احساسا ت انسا ندو ستی بـــــرعوا طف پدر ی برتر ی می یابد وبه معالجه آن کو د ك دیگر میپردازد.چندسا ل بعد و قتي این درا مه به روی ستیژآمد مرد م عوا م بـــــر دکتور می خندیدند و پنداشتایشان چنان بود که می گفتند :

ــ چرا غی که در خا نهبسو زدــمسجد را صبر است ...

اما با اینهمه این نقش هـــــابر لو ح زما ن واذها ن مرد مآنروز کلر نشست وماند گار ی یافت .

بعد ها که جریده انیس هیا تروزنا مه رابه خود اختیا ر کرد ،

لطیفی به عنوا ن مدیر آن نشر به‌منتصب شد باآنکه‌شد ت آتش‌جنگ جها نی گسستن پیو ند هاوکاهش‌یافتن داد و سند های تجار ی از جمله مواد طبا عتی اندازه و قطـع‌انیس را کوچکتر، و محـــدود تــر ساخت ،ولیٰ باز هم کار لطیفی‌درین‌روزنامه برازنده گی داشت .مبارزه بارسم و رواجها ی خرا فی‌ازجمله‌انتقا ل مجالسس فا تحه خوا نـــی از منا ز ل به مسا جد تادیه‌زکات‌به‌سره میاشت ــ ترویج رسم‌اعانه دادن به موسسا ت خیر یه و ازین‌گذ شته نشر و پخش انتقادها ــ شکوا یئه هاو مسایل بسیا ردیگرکه به وسیله‌آن هم‌هدف روشنگری مردم رسالتمندانه بر آورده میشدوهم اولیای امور را از نارسایـــی های جار ی در کشور هشدار میداد. آنگاه‌که‌انجمن ادبی کابل‌بخواست قلمزنا ن فر هیخته آن در ســا ل۱۳۱۷ بران شد که برا ی گسر ش واحـیای دو باره بـــا ز یـگـری‌و تمثیل اقترا حی رادر زمینه درامه نویسی براه اندازد که به دنبا ل‌آن تاپایا ن سا ل ۱۳۱۸ شمار ی‌از درامه ها در نا مه گرا می کا بـــل به‌نشر رسید ــ درمیا ن درا مه های نو شته شده وبر گر دا ن‌شده‌مجله کابـل ــ درا می بنـــــا م متخصص سا لو ن جا یزه نخســت‌رابدست آورد . اثری که‌عبدالرشید لطیفی آنرا نگاشته بود . متخصص‌سالو ن نیز شخصبی را نشا ن می داد که در خورد سالی به تر کیــه‌رفته ــزبا ن و فرهنگ خویشس را از یاد برده وپیشه یی را فراگرفته‌است که برا ی جامعه ما سود مند نیست ونمیتواند مصدر کار ی‌گرددلهذا درهیچ اداره یی نمیتوا نـــــد کار ی بیاید . هر کار ی را هـــم که بدو می سپردند ــ بانا توا نی‌در آن باز میما ند وبالاخره در کمال‌فقر غربت وبد بختی جان می‌سپارد.

دراین درامه که از ما یه هـــا ی‌کمید ی و ترا ژید ی بغزی برخور دار است قو ت نویسنده برا ی‌نشان‌داد ن تصو یر شبسته ازرخــدادی اجتما عی با صرا حت تما م‌آشکاراست .

و بدینگو نه استعداد شگر فی‌که‌محی الد ین انیس آنرا در یا فـــته بود ، باشگر فی و شگفتی خودرابه‌جلو میکشا نید و در حلقه هـــا ی روشنگر ی اد ب وفر هنگ جا ی‌پا یی برا ی خود ش خا لی میکرد.

پس از آنکه انجمن ادبی احیا ی‌دو باره تیا تر را سر دست گرفت، عـلاقمند ی به نمایش و تمثیـــل در بین جوانا ن وشا گر دا ن‌جلوه گستر ده تر ی یا فت ودرسلسلـــه کار ها ی نمایشی شا گر دان درامی بنا م وظیفه ماو لاد و طن چیست‌و همینطور متخصص سالو ن درلیسه غاز ی به صحنهٔ آمد .

در ین درا م قا سم یو سف‌زاده‌گل محمد بر قی ــ ناد م ویعقو ب مسعود نقش داشتند . پس ازآنکه نمایش با التفا ت بسیار موا جه شد ، این نو با وه گا ن هنر بـــه رادیو نیز معر فی شدند تاآنرا به نما یش بگذارند ــ بدنبا ل آن درمحو طه لیسه استقـلال محلی را بنا م رو حی روزنه بو جود آوردندکه متعا قب آن پو هنی ننـــدار ی ساما ن یافت .

تاسیس و بنیاد یا فتن پو هنی‌نندار ی و به نما یش آمد ن‌نما ــ یشنا مه ها ی‌عا طفه و میرا ث ودو صنعتگر ، شمعدا ن های نقـــره ، تنها آمد ن دگر گو نی در هنرتمثیل کشور نبود ــ بلکه چهره هاوسیما هایی برستیژ تیا تر گا م‌گذا شتندوهنر ورانه در خشیدند که درآ ن روز گار بر سراین کار بهای‌هنگفتی می پرداختند .

بازیگرا ن این نما یشنا مه هـا عبار ت بودند از عبدالر حمن بینا ــ غـلا م عمر شاکر ، علی محمد ذره، احمد ضیا ء ، شاه محمد آهنـــگر، شیرد ل پتیا لی ، ناد م، اســـتاد بیسد ، اکر م نقا شَ واســـتا د عبدالر شید جلیا .

هنر به گونه هر اندیشه و هر کنشی دگر گو ن ساز و دگر گونی آفرین تارا هشی را در مسیر کاروان‌زما ن باز یافته ، تا اصالت وهدفمند یش را سرا غ کرده و تابر پایگاه برینشی استوا ر گردیده ــ آسمان بزمین آمده وآتشی های بسیار ی‌خاکستر شده‌است .

در روز گار ی که کسا نی مثـل‌لطیفی میخوا ستند بر ین نای‌بدمند مرد م در زیر رو پوشی ازناآگاهی‌پنها ن ساخته شده بودند .

همه به نحو ی به تسلیم طلبـی‌وگج دار و مر کزی ترغیب‌میشدند
به باز داشت گاهها‌گسیل‌میگردیدند‌انواع مظالم وارعا ب در دستگا ه
حکو مت ودر چار دیوا ر کوتوا لی‌ها و«سپوتها، کمین کرده بودند۔
هرگام رو شنگرانه و نو خواهانـه بازندا ن با کیفر وباز خواست‌پاسخ
گفته میشد ـ ونتیجه حق گو یـــی‌وحق جو یی بر کنار شدن از کار
تبعید های سیاسی و تقا عد ها ی‌اجبار ی بود ـ واین قضا ی آسمان
بو و دگر گو ن ناپذیر . هر درا می‌که بایست به رو ی ستیژ می‌آمد ـ
مراحل دشوار ی را از سر میگذ شتاند . سانسور شدید واختنا قی
بی مر ز همه رابدندا ن میگرفـــت‌آماده ساختن‌و به روی ستیژآوردن
یك اثر نمایشی که خود بیا نگـــر درد ی از هزارا ن درد جا معه بود
برای دو لت و قت سخت گران‌تمام‌میشد ـ وبیا ن چنا ن حقایقـی در
چنان شرایط وروز گار که‌سیا ست‌محور همه عملکرد ها وا قـــــمع
میشد و فشار واختنا ق و نان رابه‌نر خ روز خورد ن معیار و مـلا ك
همه ارزشها قرار میگر فت ـشها مت ورشاد تی میخواست که‌رشید
لطیفی به چنین رشاد تـی‌تن‌درداده‌است ولذا او با این پندار هـــای
استعمار زده وبا تلقین هــــــا ی‌پیگیر آنا ن که هر نو زا یی ونو
گرایی رابد عت و متناقض باطبیعت‌زنده گی مرد م وانمود میکردند ،
سخت به مبارزه بر میخا ســـــته‌ولی این مجا ل بسیار اند ك بود .
اوباجهد ی عظیم شمار ی از هنرمندوممثل راگرد آورده بود و به هنـر
تمثیل جانی تازه بخشیده بود وپس‌از اند ك مد تی نتوانست در برابر
موانع ودشوار ی ها یی که فراراه‌اومی آفریدند تا ب مقاو مت بیا ورد.
لهذااز کار کناره گر فت و بـــــه‌انزوا رو ی آورد . این انز وا ی‌او
آبستن روزنه دیگر ی و مجـــــال‌مغتنم تری شد برای ابتکار ی‌دیگر
وآفرینشی نا ب تر .

طر ح پدیدار ی نخستین فلـــم‌افغانی در همین زما ن ریخته شد .
رشید لطیفی فلمنامۀ آنرا نو شت‌و‌برای رو ی نوار آورد ن آن باهمد
ستی چند تن از دوستانش مـــثل‌لطیف نشا ط ملك خیل، عبدالر حمن
بینا واحمد ضیا ء راتب زاده را هی‌هندوستا ن شد ودر لاهور که یکی

ازشهر های هندوستا ن آنروز بود، به‌تهیه این فلم پرداختند ، زیـــرا امکانا ت تهیه فلم وهنر پیشه ز ن درآنجا به سهو لت میسر شـــده میتوانست . وپس از مدتی فلـــم عشق‌ودوستی در یگانه سینـــما ی شهر ما به رو ی پرده آمد .

البته دشوار ی های اقتصاد ی‌ومشقاتی که لطیفی در جر یان‌تهیـــه این فلم باآن بر خورد خود مسئاله‌دیگر است .

این فلم که طر ح ساده وبی‌پیرایه‌یی‌دارد ، قصهٔ عاشقانه یی است کـــه رشید لطیفی در هر گا م و درهرعهده یی که به وی سپا ریده شدتا آن حدبه جدو جهد پر داخته است‌که بزرگ ، خار ق‌العاده وبینظیـــر بوده‌است . باتا سیس آسایشگا ه‌که درسا ل ۱۳۲۷ با نا م دارالمساـ کین وبعدا بنا م (مرستون) بنـــیادآن نهاده شد ، لطیفی کار عظیمی‌را به ساما ن آورد . وشاید عا طفـــه‌سرشار واحسا س بزرگ انسا ن دوستی اوبرین امرمایه می گذاشت، بـــاری باتاسیس مرستون تیاتـــر لطیفی درهما ن روز ها از بس‌در‌پیر هن نمیگنجید به یکی از دو ـ ستا ن دانشمند ش گفته بـــود .(اکنو ن اگر مدیریت جشن‌دا شته باشیم با ك ندارد ، اما مدیریـــت‌جشن داشتن ومر ستو ن ندا شتن بدان میماند که مریضی سا زنده‌رابه منز ل بخواند و دکتو ر رافرا موش کند ...) (۱)

وچنین سخن واندیشه یـــی‌از بزرگی واحساس وا لایی حکا یه می کند که تنها صا حبا ن رو ح‌بزرگ‌میتوانند داشته باشند . کارلطیفی از تهدا ب گذار ی و بنا ی‌دوباره‌آن آغا ز یدو تا ایجاد بخشهـــای تر بیه وی ،آموزشی ، در مانی وپرورشی آ ن‌مثل کودکســـتا ن ، کورس موسیقی و شعب صنعتی‌مثل بافت وخیا طی و غیره ادامه‌یا فت. حتی نشر یه یی به نا م بر گـــك‌سبز نیز به و جود آورد که خود نگار نده و مدیر آن بود . وبد ین‌سان طی شش سال همه بـــنیاد ـ

---

۱ ـ از یاد داشتها ی آقا ی‌ناصرغر غشت فرهنگی شناخته شده و همکار نزدیك استاد لطیفی .

های لازم را در آنجا پـی ریخـت‌وهمز ما ن با آ ن تمثیل و تیا تررانیز به‌عنوا ن بخشبی دیگر بدا ن افزو دوآنرا به سر عت ارتقاء بخشید .
استاد لطیفی در سا لها ییکـــه دوباره در پو هنی ننداری سمـت ریاست راباز یافته بود ، فر صـت‌های دیگر ی را برای گستر ش و درخششس این موسسه هنر ی‌فراهم گردانید .

ازا ن سالها یعنی از ســـا ل۱۳۲۱ که رو حی روز نه به میا ن آمد تااین سالها که سالهای سـی به پایا ن خود نزدیك میشد ،لطیفی گر م وسرد روز گار و جامعه اش‌رابه خوبی حس کرده بود.
در درازا ی این سا لها تیا تروصحنه تمثیل فراز و فرود هـا ی فراوانی رادیده بود ، وممثلان وهنر مندا ن بسیار ی آمده بودند ودوباره این صحنه راترك کرده بودند .

در کنار پو هنی ننداری صحنه‌بلدیه که رشید جلیا آنرا ادار ه‌می کرد به وجود آمده بود تااین سالهاکه لطیفی دوباره به پوهنی‌ننداری برمیگشت ، دگر گونی بسیار ی‌رادیده بود ، عهده های گو ناگونـی را پشت سر گذاشته بود ،مدیریت‌مجله صحیه ، عضو یت انجمن‌ادبی مدیریت عمو می آژانس با ختـــرمدیریت مجله برگ سبز ، مدیریت روزنامه انیس ، مدیریت شعبـــه‌سو م سیاسی وزار ت امورخارجه، وابسته وآتشه مطبو عا تی وکلتوری‌وآمر یت اطلاعا ت و مطبوعا ت در قا هره ،رئیس نشرا ت رادیـــو وریاست مرستو ن و ریا ست‌پوهنی ننداری ، ولی زود زود بر کنارمیشدوبه بیکار ی ویاکار ی دیگرگماشته میشد ، چرا که اوهمواره‌درجستجوی‌آفرینشس آن چیزی بود که به‌سود مرد م باشد .

از اینرو ی رشید به خوبی باسر دمدارا ن رژیم برسر آنکه بتوا ند میانه یی بامرد م داشته باشد وبرای‌اثبات حقیقتی،کار ی شایسته‌ودر-ستی به فرجا م آورد ، همواره بـامظاهر بیعدا لتی وستمگر ی مـی رزمید ودر پر خاش بود، ازنوشته‌هاو مقاله های اودر انیس ونشریه های دیگر ، ازنمایشنا مه هاوتمثیل‌های اودر رادیو وتیا تر آنزما ن ، این حقیقت به خوبی روشن میگرددکه لطیفی با حقیقت و با مردم میانه

نزدیکی داشت .

در روز گاریکه طر فیت وجانب دار ی با حقیقت وبا مرد م بـها ی گزافی را متقا ضی بود ، واستبداد بامنشی وحشی همه جا دا می‌گسترده بود ، و به‌سا ن بارا ن وبر ف ازحکو مت‌بر مرد م ناز ل میشـــد و روشن است که این استبداد تنهـادارا یی مرد م را نمیگر فت و تنها حق مرد م رازیر پانمیکرد . تنـهامرد م رابه زندا ن نمیفر ستاد ونمی کشت ، جرم بزرگ ستمگران‌سیاسی آن بود که صفا ت انسا نی‌رادر مرد م میکشتند واین بزرگتر یـــن‌توهینی بود که انسا ن به‌انسانیت میکرد ، اما آیا هیچ این ستمگران‌می‌توانستند این مکار م رادر همه‌مردم ازمیا ن ببرند ؟ با اینهمه لطیفـــی‌آثار نمایشی بسیار ی نو شت وتر-جمه کرد دهها نمایشنا مه ودرا می که‌اوبه تنها یی آنرا عر ضه کرد، کاری بودکه برای او منحصر به‌فرد بشمار می آید ،برخی از نمایشنامه هایی‌که‌لطیفی ترجمه کرده‌اینهاست:

من بمیر م تو نمیر ی ،پیرا هن‌عروسی ، ز ن وطلا، شو هر هفتم، شمعدانها ی نقره ، شبی که آوا ززنگها شنیده میشد ، گنج فقط برای شوهرا ن ، شنل یابا لاپوش‌وبرخی‌ازنمایشنا مه های دیگر .

همینطور لطیفی‌نمایشنامه های‌چندی رانگاشته است که هر کدا م پـــر خاشی بود در برابر بی عدالتی‌های‌جامعه ازآن جمله ا ست :

او پدر م نیست ،پرنده،مجروح،شام زنده گی ، شهدا، محکوم‌سر-نوشت ، او ل وآخر ، سرودمرگ، تکت بخت‌آزمایی ، خاتمهٔ‌عشق، گر-سنه ها ونمایشنا مه های‌دیگر ....

ازکار های ارزنده یی که‌استا دعبدالرشید لطیفی انجا م داد یکی‌هم دعو ت هنرمندا ن وخبره گا ن‌تیاتر تاجکستان شوروی به کابل وتبادل هیئت ها ی هنر ی دو کشور بود، برای شنا سایی و هنر نمایی کـه شد تاهنر مندا ن مابه فضا ها ی‌تازه هنر ی دست یابند و به‌وسعت وبالنده گی بیشتر برسند .

درسا ل ۱۳٤۳ استاد مهر با ن نظرو ف که سمت مشاور پو هنی ننداری را داشت نخستین نمایش نامه یی را که دایر کت کرد اثری بود از رشید لطیفی به نا م (بعد ازیك عمر) که استاد نظرو ف ضمن مشوره به استاد لطیفی نقش منفی دیگر ی دراین نما یشنا مه افزود ونامش را گذاشت (اوپدر م نیست) ، پدر ی که سفیها نه ازفرزند ش فا صله گرفته وارزشها ی پدری را زیر پانهاده است .

نمایشنا مه او پدر م نیست باداشتن جهان عاطفی بیست سال واندی پیش از امروز در کابل وو لایات بیننده گا ن بسیار داشت . نما ـ یشنامه یی که در ین نزدیکی ها به وسیله استاد بیسد بار دیگربرا ی تیاتر تلویزیو نی آماده شده است . یکی از جها ت برازنده گی هنرتمثیل آن بود که مرد م را از هر طبقه وقشروگروه ودسته یی بدور خو یشس گرد آورده بود وپیوند زده بود ، بیان درد ها و آلامی بودکه درژرفای روان مردم ته نشین شده بود . تیاترتنها به بیان ر خداد های کلیشه یی وقرار دادی صر ف نمیپر دا خت که بیننده را بالا تر ازسطح فهم وشعورش فر ما ن دهد وامرونهی نماید ، بلکه تیا تر در کنار مردم وپا به پای مرد م قد م بر میداشت وآنا ن راموازی بازما ن ذهنا ارتقاء میبخشید ، ونه تنها بیانگرروا ن واندیشه مرد م بود ، بلکه آیینه دار کژی ها و کاستی هاونارسایی های شرایط اجتما عی و د ستگاه دولت نیز بود ، وچنین بود که تیاتروتمثیل واقعا به جنگ زنده گی می رفت و تماشاگر د یروز درمان دلش را باز می یافت ، فریادگرسنه گی می جامعه اش را از پسکو چه های دورافتاده ، از زیر سقفها ی بی چراغ و زیرزمینی های نم کشیده ومر طوب درروی ستیژتیاتر میشنید، به یی عدا لتی ها ی طبقا تی دو یی هاودورنگی هاوبه فاصله های اجتماعی وتمثیل باور مند میشد . واین مطا لب درنمایشنا مه گرسنه ها که لطیفی نوشته بود به خوبی بازتاب میبافت .

واگر گهواره جنبا نا ن دو لتی وسر دمدارا ن رژیم گا هی باتمثیل

وتیاتر در میافتادند وبا آن میا نه‌چندا نی نداشتند ، بودند کسا نی به سا ن لطیفی ،استاد برشـــنا وشمار ی دیگر که بر ین کا لبدجا نی دیگر مید مید ند وهر باز طرحی‌نوی میافگندند . وانگار تیا تر در نزد اینا ن هو یت مدرسه یی را داشت، که فرا گیرنده اش رادر لفا فه‌کلمات و اعداد نمیفر یفت ، بلکه دانشمندانه برای اودرس زنده گی ،والا یی و مرد م دوستی میداد وتماشا گروقتی‌همهمه تماشا خانه در ذهنشـــس و روانشس رسو ب میکرد ، خود ش‌را نه بازنده بل برنده وپیروز مند در میبافت زیرا فکر میکرد ، همه‌دویی‌طلبا ن وستمگرا ن وبدا ن‌رانکوهش ونفر ین کرده است واین فر صت‌رانیز یافته است که بدی وزشتی، ظلم وفقر وبیعدالتی رامحکو م نمایدوچنین بود کـه تالار تما شا خانه ها هموار ه با همهمه انبوه مـرد م نفس میکشید وزنده گی میکرد .

لطیفی از طریق رادیو ، کار های‌ارزنده یی را به فرجا م آورد .باری درزمانیکه تمثیل به شکل دیالوگهادر رادیو آغا ز شده‌بود ، درسا ل ۱۳۲۲ که سر مای کابل بیداد می‌کرد و زغا ل در دستمالها ی ابر ـ یشمین جایا فته بود ، درامی به‌نام‌زمستا ن نوشت که از رادیو نشر شد ، سر مای استخوا ن سوز آن‌سا ل بااین درا م چنا ن موثـــــر القا می شد که صدراعظم وقت‌باهمه‌خستی که بدا ن معرو ف بود،چنا ن به رقت آمد که مبلغ پنجصدافغانی‌به باز ی گرا ن آن‌ارسا ل کرد وبه دنبا ل آن تاجرا ن وسر مایه‌دارا ن‌شهر دهها هزار افغا نی به بلدیـه آنو قت مسا عد ت کردند که بـــه‌تهیه چو ب و زغا ل غربا اختصاص یافت وبنابر آن لطیفی در زمـــان‌تصد ی خویشس به حیث رئیس‌نیز درزمینه های توسعهٔ برنا مه ها ی‌رادیو و ایجـاد بر نا مه هـــای ابتکار ی سهم چشمگیر ی راداشته‌است .

در زما ن ریاست استادعبدالر شید لطیفی تیا تر پشتو رسماتشکیل شد . این تیاتر بانمایشس یکی ازآثار لطیفی که به نا م قـــهرمانا ن (۱) بود و به پشتو بر گر دا نشده‌بود به وسیله استاد رفیق صاد ق

---

۱ ـ درباره قهر مانا ن از یادداشتها ی شفا هی ف فضلی هنرمند ورزیده کشور بهره گرفته شده‌است

رژی شده بود و ممثلان ورزیده پشتو مثل ف فضلی و صا یمه مقصود ی وشمار ی دیگر در آن نقشداشتند.

تاثیر این نمایشنا مه حما سیبرصدراعظم و قت واعضا ی کا بینه و وکلای پار لما ن چنا ن بود که همه درپایا ن نمایشس اشك می ریختندو بنابر آن مبلغ یکصد هزار افغا نیازسو ی دولت به ممثلان اهدا عشد .

لطیفی بو ظیفه خویشس چنا نعشق بی پایانی داشت و برای آن چنا ن قدسیتی قایل بود که امر ی بالاتر از وظیفه برایشس مطـــــر ح نبود ،نا صر غر غشت مد یرجریدهٔ پامیر که از نویسنده گا ن شنا خته شده استدر شماره دهم سر طا ن ۱۳٤٤ ضمن یاد داشت این خاطره اشَ را می نویسد :

«...روز ی به دیدنشس درپو هنیننداِر ی ر فتم در بیرو ندر بایکیاز منسوبین کابل تیا تر بر خورد موازاو جو یا ی لطیفی خود شد م،آهسته به من گفت ـ نواسه اش مرده ،ولیهنوز در صحنه مشغو ل مرا قبت مشق وتمرین ممثلین است .دا خلشد م همینکه چشممشس به من افتاد باهما ن لبخند همیشه گی وشیوهییبیر یا دستم رافشرد . آهسته گفتم: شنیده م نواسه ات مرده به سرجنازه نرفتی ؟

دو قطره اشك در چشما نسیا هشس درخشید ، دستم را محکـــم فشرد وگفت :

وظیفه وبا زهم فر دا نمایشـــسداریم .منبه بچه ها هدایتدادهام... طفل کوچکی بود ...» (۲)

تیاتر و تمثیل اگر در درازا یدودهه باگر م وسرد هایی توا م بوده باری نا قوس وارطنین افگنده ودیوارهای سکو ت را فرو ریخته وبه سان دولت مستعجل در خلو ت تا لارهادرخشیده است وبار دیگر همـــان سکو ت گزنده ور خو ت آورو همان تیره گی دردنا ك وبهت آوربر همه جافر مان رانده است .

---

۲ ـ از یاد داشت آقا ی غرغشت که کتنگ جریده متذه رادر اختیار قرار داده بود استفاده شد .

حقیقت امر همین است کـــه اگر گا هی به اقتضا ء و ملحو ظی درراه تیاتر سد میبستند وآنرا از نفس کشید ن باز میداشتند ،ازســو ی دیگر پیگیر نبود ن برخی ازبازیگران وپراگنده شد ن وسر گر م شد ن بامشا غل دولتی نیز مورد دیگر ی است برای خالی شد ن صحنه و بی سرو صدا شد ن ستیژ واما باآنهم آنچه بیشس از همه تیاتر راازخروش افکند وآنرا باسر مه روز گا ربـــه خاموشی کشانید ، خود نگر ی ها و خود خوا هی ها ،کج بینی ها و کج اندیشی ها رقابت های ناسالـــم و رویارو یی های نابا بی بود که اینجاوآنجا در ین تماشا خـــانه ودر آن تماشا خانه در میا ن هنر منـــدا ن تیاتر و باز یگران (آفریننده گـان زنده گی) چهره میگشود.و بدینسان غایله یی پا میگر فت که درفرجا م آن هنر مند ی از صحنه فا صلـــه میگر فت ، دروازه تیا تر ی مسدود میگرد ید ، و نفس با ز آفر ینی و هنر تمثیل به شماره میا فتاد .

نمایشنا مه های پو هنی نندارى که با هیجا ن وشور تماشا چیا نو شهر یا ن کا بل مواجه بـــود ، هـــــــر ر و ز و سعت بیشتر ی میبافت ، چنانکه ایـــن نهضت در هرا ت ،قند هار ومزار نیز به وجود آمد و نمایشنا مه هایی مانند : میرا ث،شمعدا ن ها ی نقره کار براصل، هفت رنگ ودوصنعتگر وحاکم ظالم و غیره به رو ی ستیـــژ رفت . نویسنده گانی که درکنا رلطیفی این نما یشنا مه هارا مـــی

نوشتند : صد قی ،بینوا ، اکبرپامیر استاد برشنا ،ناصر غر غشت و ضیاء قاریزاده وعده یی دیگر بود .

موضو ع درا مه های لطیفی بیشتر مسایل روانی بود که درنمایشنامه گنجا نیده میشد و براعترا فاستوار بود .

اوبا اعتقادی که به روسو ومو نتسکیو داشت بـران بود تـا برای زدود ن و پالود ن روا ن از بد یو ناراحتی و آسایش روانی بایستی همیشه اعترا ف کرد ، و حتی‌دشوار ترین کیفر را هم باید پذیر فت ،و لطیفی نیز این امر را سود مند می‌یافت ودر نمایشنامه هایش‌تعمیم می بخشید .

با طلیعه نهضت نسوا ن ،سهـم‌لطیفی در تر غیب زنا ن به تیا تـــر نیز چشمگیر بود . در روز گار ی‌که هنر تمثیل را ملعبه‌ومضحکه یی بیش نمیپندا شتند ، وباز یگران‌بارسنگین حقار ت ها وسر خورده‌گی هارا به شانه میکشیدند و مردا ن‌بازیگر نقش زنا ن بودند باآمد ن نهضت نسوا ن لطیفی فر صت‌ها ی‌بسیار ی رامسا عد ساخت تانه‌تنها هنر مند وممثل احساس حقارت‌نکندبلکه زنا ن نیز درین راه گام‌بردارند ونخستین ز ن حبیبه عسکر بودکه‌همه دیوار های افراخته راو یرا ن کرد وبه تیا تر روی آورد .

ولطیفی این ابر مرد هنرتیا تروتمثیل پس از سالها جهد وتـلاش سرانجا م به مر ض وا گیر ســــل مصا ب شد ودیده از جها نفروبست کارنامه ها ودستا ورد های او رادرستیژ تماشا خانه ها در کشورما بالبخند کمید یها واشك‌تراژید یهاهمه به‌خا طر خواهند داشت .یادش همیشه وگرامی !



نقاش اندوه ...

از هنرمندی بزرگ که سخن میگوییم ـ هنرمندی که همهٔ هنرشناسان ، همهٔ صورت پردازان و تصویرگران و همهٔ آنانیکه با رنگ وقلم درجامعه ما آشنا یی دارند جز معدودی انگشت شمار همه در برابر او زانو برزمین زده اند افتخار شاگردی اورا داشته اند.

هنرمندی استاد و صورت گری چیره دست وتوانا که سبک و شیوه خاصی در نقاشی دارد وپور تریت های او بیانگر حالات و دقایق ناب ونادر دیروز وامروز ماست که کم نظیر و بعضاً بی بدیل و منحصر بفرد تواند بود . به تابلوها و تصویر های او نظر بیفگنیم ـ چه چیزی دستگیر مان میشود ؟

تصویر ها پیکه آیینه دار حقایق ورخدادهاست ، تصویرها پیکه لحظه ها یی از زندگی آدمها و حادثه هارا در مشت شان پنهان کرده اند .

در آیینه هرتصویر که مینگری غباری از اندوه را میبینی و بر کف دست هرتابلوکه خیره میشوی خطهایی ازرنجهای متراکی رامییابی ـ گویی درضمیر هریک از نقشها تالگیری های غمگنانه یی است ازنقش آفرین آن ، وتوپنداری که او نقش غم آفریده است ونقاش اندوه است .

وگویی ماجراهای غم انگیزی چهره نموده که باری این صورت ساز استاد تا لبهٔ پرتگاه مرگ نزدیک شدودر سنبلهٔ سال (۱۳۵۲) بود که به ناگاه شنیدیم که استاد غوث الدین رسام با گلولهٔ تفنگچه دست به خودکشی زده است . . . ، ولی زنده گی هنوز نمیخواست این هنرمند زنده گی آفرین ، استاد غوث الدین را از آغوش خود دور کند ـ و چنان رفته بود که انگشتان ماهر او سالهای بسیار دیگر روان هستی را بر صفحه دیوار هاو کاغذ ها بدمدو بستر رنگها ونقش ها از عواطف هنرمندانه اش باز هم لبریز گردد .

و همین رنگها ست که توفانی از اندوه را بر پا میکنند و براحسا سها وعاطفه ها ی خفته نهیب میزنند . وبا اینهمه هنر ـ مندی که زنده گی دستش را گرفته وا زفراز ونشیب های بسیاری گذر داده واینهمه اندوه ونابرابری درذهن او مایه بسته اوسالها زنده گی ساز بود وچی بسیار لحظه هایی که دستان او و انگشتان او مایه زنده گی رادر رنگها ودر خطهار روی کا غذ هاو تابلو ها ریخت ازراهی که اوآمده برویم و این هنرمند را از همان آغاز هنرآفرینی دریابیم :

استاد غوث الدین در سال ۱۳۲۷ هجری در ده افغانان کابل زاده شد .

همینکه چشم بازکرد با رنگ ونقاشی ورسم آشنا شد .

جوانی استاد همزمان باروز های غم آلودوپر تشویش اغتشاش بچهٔ سقاء در کابل بود . از همین سالها آموزش های او درمسجد آغاز شد .

پدرش غلام محی الدین خان ایدار باشی معین السلطنه پس از کشته شدن حبیب الله خان به غزنی تبعید شد .

در نخستین جشن استقلال کشور که پغمان را برای برگزاری آن آراسته بودند ، غلام محی الدین خان را که در قره باغ غزنی علاقه دار بود ، بکابل خواستند ودر قسمت تنظیم باغ عمومی پغمان سهمی به او سپردند .

استاد در آنروزگار تحصیلات خود را بصورت خصوصی دوام میداد وتحصیل او با آمدن به کابل نخست در مکتب اتحاد ، بعد در مکتب صنایع ادامه یافت .

استاد نقاشی را از ده سالگی آغاز یده بود .

در آنزمان که جنگ جهانگیر دوم شعله میکشید وجهان را در پنجه میفشرد ، مجلاتی از لندن به ادارهٔ سراج الاخبار مواصلت میورزید . این مجلات به وسیلهٔ (محمود طرزی) بدسترس استاد قرار میگرفت واستاد به تقلید از تصاویر آن نقاشی میکرد .

نخستین مشوق او در نقاشی پدرش بود . او خود از نقاشی بهره یی داشت . درزمان امیر عبدالرحمن خان یکی از صاحبمنصبان انگلیسی که طبیب و هم نقاش بود ، چند نفر را آموزش نقاشی میداد ، قرار شد که غلام محی الدین خان نیز یکی از شاگردانش باشد . اما نقاش انگلیسی این شاگردرا بخاطر آنکه پدر شبرگد کریم بخش از شخصیت های نامیافتهٔ زمان امیر عبدالرحمن خان بود ودر مجادله با انگلیس ها نقشی داشت نمیپذیرفت . بدینگونه غلام محی الدین خان بصورت پراگنده اینجا و آنجا به رسامی میپرداخت وسکیچ های پنسلی آماده میکرد .

پروفیسور غلام محمد میمنه گی چهرهٔ شناخته شدهٔ نقاشی کشور ما در سدهٔ اخیر ، کار استاد را زیر نظر داشت و چنین شد که

همو استاد را از صنف سوم ابتدایی به صنف دوم رشدیه فراخواند و به مدارج و مراتب بالا تر ارتقا بخشید .

بدینگونه استاد فرخ افندی وماستر عبدالعزیز خان که در شیوهٔ کاررنگ روغنی و آبی واستاد برشنا که در اناتومی کاریکاتور ولوك آهنی استادی ومهارتی داشتند ،استاد را آموزش دادند .

با پشت سر گذاشتن مکتب صنایع ، فراگیری استاد هنوز ادامه داشت . طرح برخی از حکایت ها و شعر ها ، نطفه نقاشی های اورا بارورمیساخت.

«سال ۱۳۱۱ خورشیدی این شاگرد مکتب صنایع بهسمت استاد این مکتب کارش را دامه داد . . .

استاد بعدها سمت های دیگر نیزیافت ،معاون موزیم و کارگردان ورژ پسور تیاترو . . .

ولی او همیشه نقاش بود وتا آخر نقاش ماند . . .

ونقاش را باید در آتیلیه اش دید در میان پلوهای ناتمام ونیمه کاره، درمیان تصویرهای بیجان، ولی جان آفرین ودرکنار لحظه های گریز پایی که اززنده گی ـ ازآدمها ،حالتها ورخدادها بهبند کشیده شده ،ودر قابها زندانی شده اند .

تصویر گر راباستی درمیان رنگها یا قلمها ومویك ها دید که چگونه ما نیوار انگشت برصفحه ها میسایدو افسونگرانه چهرهٔ زنده گی و زنده گان راپدیدار میساز د .

درآتیلیهٔ نقاشی ، جهان دیگری را میتوان دید ،ولی لحظه ها و خاطره های مرده یی راکه باری پدرودهستی گفته اند، ولی نقاش آنها را وابه‌در نگ کشانید،ودر بندوحصار رنگها وخطها زندانی ساخت

به تابلوها که مینگری انگار زلال رود خانه یی در آبگینه‌های شفاف گنجیده است ، ومروارید‌های غلطانی که در آغوش صدف ها پروازی مداوم دارند .

ساختن تابلوهای تاریخی بخش ویژه کار استاد است .

تاریخ بسان رهواری شتابان در گذر است. تاریخ هر کشور لحظه های الماسگون و نایافتنی بسیاری را از سر گذشتانده است تصویر این لحظه ها را شاید بتوان برای مدتی در لابلای گفته ها وخاطره ها و یادها ی سالمندان یافت و یا درسینهٔ سرد و سنگین کتابها و تار تاریخواره ها جست و کند و کاو کرد. مگر میتوان به همان زیبایی و لطافت که انگشتان یك نقاش آنرا با افسو نگری زنده گی میبخشد و نفسی دوباره میدهد، در تاریخ و یا در بیان خاطره ها دید و شناخت .

تاریخ کشور ما این لحظه های الماسگون را که برخی افتخار آفرین، شماری عبرت انگیز و درد ناك و سر نوشت ساز توانند بود، به فراوانی به خاطر دارد و کجاست دست هنرمندی که این لحظه ها را دوباره بیافریند و جاودانگی بخشد .

استاد غوث الدین رسام، برخی از این لحظه ها را در خانه تصویر ها و در بند قاب ها زندانی کرده است و زنده گی بخشیده است که بدون شك ساختن و پرداختن تصاویر تاریخی کاری است سخت دشوار که دید گاهی گسترده و تجربهٔ بی بیکرانه میخواهد .

حفظ اصالت ، هویت ، اتو موسفیر ، نوع لباس ، و مسایلی مانند آن که تصویر های تاریخی و فرهنگی را ویژه گی میبخشد ، از نظر استاد دید ور نمانده . کارها ی استاد چه در موزیم قندهار و چه در موزیم کابل و برخی مهمانخانه ها ی دولتی و یا ارگ و صدارت

هرجا که هست همین مشخصه‌ها وویژه گی را به خوبی پرورده‌است تصاویر ابن‌سینا ، میرویس‌نیکه، احمدشاه بابا وصدر اعظم‌هایش، شاه حسین صفوی، شبخون میرویس بر گرگین ، کشته شدن مکناتن به‌دست وزیر اکبرخان، آتش زدن بالاحصار به‌دست کیوناری ، لشکر کشی احمد شاه بابا به هند ، جنگ اول افغان و انگلیس و... همینطور کشته‌شدن نواسه چنگیز در بامیان ، قتل عام شهر غلغله جشن چنگیز در کوه هندو کش با عام چینایی، مقبره برخی ازشاهان وامیران شخصیت ها مثل احمد شاه بابا ومیرویس نیکه ومانندآن وبرخی‌ازآثارو جاهای‌تاریخی وفرهنگی مانند بالاحصار کابل بالاحصار هرات، گنبد کوتوالی، چشت‌هرات، زیارت‌باباولی درقندهار، چارباغ لغمان ، چارچتهٔ کابل، هندوگذر ، للندر بازار تالقان ، مساجد شاه دو شمشیره و پل خشتی و تصویر بزکشی وغیره .

دریغ که بسیاری ازین تصاویر به شکل های گوناگون‌ازدست استاد خارج شده است .

چه بسیار که‌جامعه و شرایط ومردم بعضا هنرمند ودانشمندرا در نمییابند وبراو جفا میکنند، ثمرهٔ کار وهنر اورا باتوطئهٔ حقارت

واهانت برگذاز میکنند و مقدار اورا چنانکه بایست نمی شناسند، واین ازجهتی امری بدیهی مینماید هنرمند برفراز احساس وعاطفه نظردارد او گامی وگامهایی فراتر ازدیگران است حقایق ورخداد های زنده‌گی درکارگاه اندیشه واحساس او به لطف بیشتری میرسد وبی پرده تفسیر میشود. وچنین است که مغزهای متحجر وسلیقه‌های عقب گراوست گام آنرا نمپذیرفتندو بازده کارهنرمند ویادانشمند متاع کس مخروسکهٔ ء سیاهی میشودکه دو باره به پیشانی خوداو حوالت میگردد .

سرگذشت هنرودانش خاطره‌ها بی‌سرشته وآمیخته بسیاری ازین گونه‌رابه حافظه دارد. ازمیکل آنجلو، ژلیونار دوداو وینچی ، از را میراند و دیگران . بر استاد هنرمند ما نیز ازین نارو ها به فراوانی رفته است. کارهای او را نا بخر دانه دست کم گرفته اند زمانی تابلوی (مادر وطن) او را به ارک بردند وابلهانه آنرا با گل آلوددند .

گاهی دیگر ازکورس نقاشی او مالیه غیر قانونی و نا روا اگرفتند همینگونه باری هم برای آنکه استاد ، دیگر جلوه های نا برابر و نار وای جامعه اش را بررخ بالای نشینان نکشد و اسرار را پرده دری نکند در پیشگاه محکمه از اوخط گرفتند تا دیگر دست به نقاشی نزند، کاری که سر گذشت

مجمه ساخته، سکیچ های پنسلی آماده کرده، تا بلوهایی از رنگ روغنی آبی ومناظر گونا گونی از حالات اندوه وشادی رنقش بسته است.

تا بلوهای او آیینه‌دار زمانی‌معین نیست ازدیرو زاز اسرو از فردا پرده برمیدارد.

زمانی در موزیم تکت‌های پوستی را ساخت وه‌ بهترین تکت پستی کشو رمارا که متعلق به زمان امیر شیر علی‌خان است د ر هفتاد وششمین سال تاسیس آن آماده گر د وتکتهای دیگر بمناسبت‌های دیگر روزجشن پشتونستان استرداد استقلال وطن و...

همینگونه گاهی هم به ساختن پوسترها پرداخت.

بانیمی از یك سده که از عمر نقاشی‌وهنروری او میگذرد هنوز هم باعطش وعلاقه به کار میپرد ازد

بیشتر کار های استاد به رنگ روغنی وآبی است ودرین شیوه نیز باید نقاش آمیزش چار پنج رنگ گونا گو ن را به روی هم از آغاز کار ریختن رنگ نخست بـه روی کـاغـذ بداند

هـرچند در حق بـونـار وایـبـابی را روا داشته اند. واز اشتراك او دردعوت هایکهٔ د ر خارج از اوبه عمل‌می آمدجلو ـ گیری میکردند ، آثا ر او د رتالار نمایشگاه ها ی بین المللی و داخلی بسیار ی راه جسته است . درهند ، در مصر ، در آسیـای

دانش‌جهان چندقرن پیش آنرا بخاطر داشت. گالیلهٔ ایتالیایی باری افتضاح این بدعت‌را در برابر دستگاه انگیزیسیون کلیسای پاپ تجربه کرد. واز گردش و گروی بودن زمین ثر رغم روان و اندیشه‌اش و بررغم فرمان عام وجاری طبیعت انکار نمود و باری سند اطاعت از تحجر پرستی مسلط روز گارش را دستخط کرد، وحالاتی دیگر که مقام برین هنرمند را نمک در نمییابند یا اورا نابخردانه وسیله‌یی پیش نمی انگارند یا آثار او، یعنی لختهٔ جگر او همان میکنند که بچه با بازیچه. استاد هنرمند ما پس از پنجاه‌سال کار، کاری سخت گرا نبها و پرمایه باز هم در کنار نقاشی، مشغولیتی خطیر و رسمی دیگری نیز دارد.

برای آنکه بر زحمات استاد ارج گذاشته شود و تجارب هنری او را با اعتنای بیشتری دیده باشند با تاسیس اتحادیهٔ هنرمندان درسال ۱۳۶۰ همه اورا به ریاست اتحادیه هنرمندان برگزیدند.

هرچند پهناو درازای زنده گی یك هنرمندرا بگردی باز هم بیابا و برهوتی دربرابر خود مییابی وچنان مینماید که تا زه قدم درراهی گذاشته باشی.

وچنین است زنده گی استادی هنرمند که دنیای او همواره با رنگ وخط صورت آراسته وآذین یافته او هر بخش رسامی را ازموده،

مرکزی ، در ماسکو وهر یك از ین نما یشگاه ها برای استاد ره آوردی از پیروزی وافتخار داشته است .

جایزه اول ـ نشان مطلا ورشتین وتحسین نامه ها .

استاد به کار نقاشان معاصر علاقه‌مندیهایی دارد : به کار استاد همایون اعتمادی و کار استاد مشعل ، در مینیاتور به کار استاد کریم شاه در سکیچ ورنگ آبی‌وبه کار استاد غلام‌ـ علی امید در منظره وپورتریت .

زندگی رقت بار این هنر مند را به تیاتر نیز کشانید ، تا بدانجا که برای نخست بحیث آمر موسسه پوهنی ننداری مقرر شد ، بعدها وقتی استاد عبدالرشید لطیفی کارش را بحیث رئیس درین موسسه آغاز کرد ، استاد غوث الدین به سمت معاون پوهنی ننداری‌تون کارمیکرد وضمناً دیکوراتور ، ریژیسور ، مکیاژر وحتی با زیگر نمایش های آن بوده است .

استاد با هنر موسیقی نیز بیگانه نمانده است . موسیقی را نزد استاد نبی گل فرا گرفت با ریزه کاری های آن آشنا شد ویلون راازفرخ افندی وتالهایی از طبله‌رانیز ازچاچه‌محمود پدراستاد هاشم آموخت .

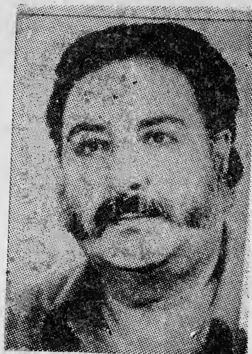
دنیای هنر مند ، دنیای دیگر یست ، دنیای احساسها الهام ها ، عواطف، رنجها وشادیهاست وهمهٔ این رنگها که‌خود بیانگر حالتیست . الگوها در هنر هنر مند ملایه میپذیرد ، نقاش درین دنیا در سایه روشن خطها ورنگهادنیای حالتها واحساس هایش را میسازد ، وسرنوشت عاطفه ها را ترسیم میکند .

حالا پس ازسالها کار وآفرینش ، استاد خسته‌است . آنگونه که سنگها به اعماق سر از یر میشوند ، غمها به غمخانه روی

میآورند، وبرای آنچه نشستگاهی مقاومتر از دل هنرمند سراغ توان کرد که صبورانه کاروان اندوه رابه سررمین داش بارمیدهد.
ودر تلطیف احساسش ازآن ما به برمید ارد. مگرنه اینست که اندوه ورقت احساس وعاطفه گاه وبیگاه گریبانش رامیگیرد خودمایه آفرینش او میشود. تااز این پرده آنسوتر بنگرد، حقیقت های برهنه و ژرفی های آشکاری را لمس کند که دیگران رابدان دسترسی نیست واین دیوار هنرمندرا ازدیگران جدامیکند.
اورا که بهترمیبیند بهترمیشنود بهتر درمییابدو وقتی این دریافت وبرداشت ها رادوبار هه عرضه میکند آن اورا لطیف تر زیباتر دلپذیر تر دلانگیزترو انسانی ترا زباز ده دیگران میبابی.
دردو بیماری این هیولای نابکار بر پیکرخستهٔ این هنرمند وبرقلب او گاه چنان هجوم می آوردو گلویش را بسختی میفشارد که آب نفس بخشکد
با اینهمه این استاد هنرمند که تابلوهای بسیاری آفریده وشماره آن به چارهزار هم میرسد، هنوزهم با همه خسته گی و پیری نقاشی میکند وهنوزهم انگشتان اوکه ازشدت درد میلرزدوورم کرده است خطهارا کناهم رسیم میکندودنیایی از رنگ احساس وزنده گی رامی آفریندوچنین استرنده گی یکهنرمندوما برای اوسالهای بیشتر عمروتا بلوهای بیشتر نقاشی آرزوداریم.

جوزای ۱۳۶۲

این مطالب راباا ستفاده ازصحبتها ییکهشخصاً بااستادبزرگوار داشته ام ، نگاشته ام؛ وبه خاطر دارم وقتی من این برنامه را منیوشتم وحتی زنکه این برنامه از تلویزیون به نشرمیرسید برای استادچه شوق وشعف شگفتی آوری دست میدادزیرا اونبا ور بودکه چنین برنامه د رمضا همه یاوی از تلویزیون به نشر بوسد من این خاطره گرامی را همواره بخاطر دارم.



کوهی از موسیقی که فرو ریخت

سنگی ز اوج رها شد
اشکی ز چشم قرن بیفتاد
بحری حباب گشت وبخشکید
یک آبشار ناله بیفسرد
یک کوه سنگ ریخت به گرداب
یک باغ شاخه های شکسته
گرداب مرگ را خبری نیست
گرداب مرگ را گهری نیست

سازها از نوا افتاده اند و نواها نا ساز گشته اند. دلهای به اند وه نشسته مالا مال از حسرت تپیدن در کالبد تن ها با طنین ضربه های مرگ دمساز آمده اند.

چشمها در زلال اشك میلغزد و میخواهد اشك آسا از چشمدان ها به پایین سرازیر شود.

سرها میجنبد، پیکرها میجنبد، دلها میتپد، همه جا صدا هایی صدا شده اند وطرب باانده دچار آمده است.

گویی خرابات به خرابی نشسته است وخراباتیان درسوگ ونبود پیر خرابات نوحه وماتم به پا کرده اند

وانگار خرابات این پیکر خروشنده ـ به خاموشی گراییده و خرابات و خراباتیان مرادی را از دست داده اند، پیری را از

دست داده‌اند وجان وروان شان رااز دست داده‌اند .

وسرآهنگ - این جان خرابات دیگر در پیکر اثیری خرابات حلول نمیکند . وصدایش وغریو غوغا گرش فسون اثر نمیگردد .

صدایی ونوایی که دلی میجست و گوشی ، چراکه زلال آب را ظرفی بایستی و نوای مشتاقی را جان مشتاقی تا کاری کند که آتش با نیستان میکند وآب با گلستان . خرابات بی‌او انگارشیشه یی را میماند که به‌سنگش آشنا ساخته اند . و از (نه فلک) و (هفت آسمانش) پرتاب کرده‌اند . شیشه یی که بی صدا شده است و بی‌نوا افتاده است .

خرابات دنیایی است :

خرابات جایی که جان خفته است
چه جانی که درو ی جهان خفته است
در آنجاکه‌ساز است وشور ونوا
جهان نی که صد آسمان خفته است

ودرین خرابات در گذرخواجه خور دك - گذر همه گذر ها و گذر نده‌های کابل - ۵۰ سال پیش‌محمدحسین زاده‌شدوتا چشم باز کرد ساز دیدو تا گوشش احساس کرد ساز شنید . و مثل همه ی خراباتیان همانگونه که با طرب وسرود گری بالنده و بزرگ میشو ند و اندوه ،محرومیتها حقارتها و سر خورده گیها را با جان میپذیرند، بزرگ وبالنده شد .دورهٔ ابتدا یی را در لیسه ءنجات به پایا ن برد و پدرش (استاد غلام حسین) که خو د با ساز ها دمساز بود مدتی پرورده‌اش ساخت‌وبعد او را به هندوستان فرستاد تا موسیقی و سرودگری را فرا بگیرد و بدین سان شانزده سال‌را

در میان سرو صدای موسیقی شناسان سر زمین هند به پایان آورد وبه شاگردی استاد عاشق علیخان پرداخت واین نوبا وه‌ای خرابات نشین چنان آهنی آبدیده در کورهء روزگار بسوخت تاآنکه خود آتشی شد سوزان و ستاره یی شد که‌تا همین چند روز پیش تمام نیم قارهٔ هند در کرانهء آسمان براو چشم دوخته بودندستاره یی که در افق سر زمین ما سید رخشید ، امااز سرزمین خورشید ها ی تابان موسیقی چشمها به سویش بر میگشتند .

او یك شبه ره صد ساله نرفت ودرچندماه روز ودرچند ماه آواز خوان هنرمند واستاد نشد . به سان جر قه‌یی چسپیدن گرفت و در برابر خشکی آیینه ها دل افشرد تابه تمثال تحقیق دست یا فت و نسخهء صدچمن را بدهم زدکه برسکوی افتخاراتی استثنایی و بزرگ قرار گرفت .

استاد سرآهنگ در یکی از مصاحبه ها یش کلمات پدرش را به خاطر می آورد که باری برایش گفته بود :

«پسرم تو فرزند من هستی !تو پاره‌جگرم میباشی برای اینکه در موسیقی به جایی برسی با ید استادی دا شته باشی که شب و روز در خدمتش باشی فشار ها وشکنجه ها وپیشانی تر شیها وسلی های اورا تحمل کنی تا خودت استاد بزرگی شوی! من پدر توام نمیتوانم برتو زحمت روا دارم اگر یکر وز ترا از جرد هم روز دیگر باید نوازشت کنم پس باید شاگرد کس دیگری شو ی تابه مرحله‌یی برسی که آرزوی من است ...»

ومحمدحسین به مرحله رسید که پدرش تصور رسیدن به آن مرحله‌ار هم نمیتوانست بکند وبه مصداق شعری از بیدل که در یکی از آهنگهایش میخواند :

آفاق جاندارد همت کجا نشیند

سنگ از نگین براید تا نام ما نشیند

همانگو نه شد آری همالگونه ونام بزرگ وپرآوازهٔ او (استاسرآهنگ بر نگین زمانه چنان جاودانه نشست که در تاریخ معاصر موسیقی مشرق زمین به موارد بسیار نادری ازآن برمیتوان خورد.

باسفرهای زیاد و متداوسی که به سرزمین هندوستان داشت وباد عوتها و پذیرایی های باشکوهی که مردم هنرشناس هند از او به عمل آوردند وهنروری‌هایی که درمجامع بزرگ وپرشکوه ودربرابر گوشهای تیز و چشمان حیرت زده وحسود استادان نام‌آورآن دیار نشان میداد درجه‌ها والقاب، آفرین نامه هامدالها وافتخارات فراوانی رابه‌دست آورد. درجه های علمی ماستری داکتری وپروفیسوری در موسقی، ده هامدال نقره یین و مطلا، دهها تحسین نامه وآفرین نامه و القاب مانند : سرتاج موسیقی، کوه بلندموسیقی، باباى موسیقی و بالاخره هنر موسیقی وافتخارات فراوان دیگر.

اینها ست آنچه این استاد مسلم موسیقی به تنهایی ازیك

۱- نقل از یکی از مصاحبه های استاد که در برنامه هفت اورنگ که با نویسنده انجام داده بود و همین اکنون در آرشیف رادیو نگهداری میشود .

کشور دیگر به‌دست آورده کاری که بی نظیر و بی بدیل و منحصر به فرد است و شاید هم همانگونه باقی بماند.

سه نام مهمی شده در جمالس بر زبان استاد جاری بود نام حضرت ابوالمعانی بیدل، عاشق علی خان و قند آغا.

گویی همه زنده گی او از بدایت تا نهایت در خط همین سه نام امتداد یافته بود و او یکسره به همین سه نام و چهره آمیخته بود و همین هرسه نام در ذهن او تبلور یافته بود و از زبان او میشر اوید.

استاد عاشق علی خان روح سرود گری و نوا پردازی را در او دمیده بود و بعدها بنای شخصیت هنری او را استوار ساخته بود، و آشنایی با ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل بر زیر زبان نوا گری و سرود گری استاد زیانهای دیگری کاشته بود و دنیای پراسرار تصوف و عرفان را برایش گشوده بود و قندی آغا بیشتر از پانزده سال همواره و همه روزه از زلال جانپرور شعر و اندیشه بیدل در کام تشنه استاد در پخته و روان درد پذیر استاد را سیراب و فروغناك ساخته بود. و او را اخود بر فراز کوه و کتل اندیشه‌های عرفانی و انسانی بیدل کشانده بود.

بزرگی و والایی سر تبت استاد سر اهنگ در موسیقی آنگونه چشمگیر است که آفتاب در آسمان و چنان ستیغی شکوهمند است که براوجها سر میسایند و دست نیافتنی مینماید.

نگرش کارهای او و بازده رنجهای کودکی و جوانی او در موسیقی دیدگاه والاتری میخواهد و معیارهای برتری تا تحقیقت

بزرگی او به کنکاش آیدو وناکر انمندی تسلطو احاطه‌اش برهنر باآشوب ساهله وغلط فهمی همگام نیا شد . استاد سرا هنگ با موسیقی چنان پرداخت که هیچیك از معاصر انش نتوانست بااوصف آراید واین پرداختن‌و آمیختن‌نه برای دست یافتن به‌شهر تهای گدایی بودو نه‌به خاطر به چنگ‌آو ردن پیسه‌و نعمات مادی . او باسیقی پیو ندور وفی‌وعا طفی یافته بودواز سوییدرآن هواسری داشت که‌آن هوادر سیرباغ سپهرهم نامیسر بو د .

او بربسیاری ازشا هکه های‌تناوردرخت موسیقی مادست برد ، راگهای فراوا نی رابامهارت خواند نواهای خیال ، تمری ترانه قوالی وغیره رابه گو نه یی‌خواند که‌موسیقی شنا سان رابه تحسین وتحیرواداشت و هم براووبر بزرگی وفراز بودن پا یگاه آ گهی اوحسد میبرد ندوغبطه میخور دند .

استاد سراهنگ درهنرش به گفته یی‌همه‌فن‌حریف بود. آفریده های هنری اوتنها راگهاو به‌یك سخن کلا سیك‌نبود .او هما گو نه که راگهای دشوارو دور از دسترس بسیا ری رامیخو اند به یك آهنگ محلی‌وفلکو ریک‌چنان جا نی میداد وچنان زیبایی و شو ری چاشنی آن‌میسا خت که صرف‌محدودی‌و معد ودی رامجالی اینگونه بوده ا ست .

باآنکه استادان فرادستی به‌سا ن استاد سراهنگ ازجهاتی به خواندن آهنگهای‌ساده محلی‌تن درنمیدهند، امااین استادسراهنگ بود که‌حتی آهنگهای محلی‌را میخواند وزمز مه میکرد .

آهنگ‌های محلی را که او گاه به قسم شیر وشکر (پشتو و دری) خوانده است ، آهنگها یی نیست که به سهل بتوان ناشنیده گرفت وفراموش کرد ومثل دهها آهنگی نیست که آرشیف رادیو وتلویزیون راانبا شته وجز شبهی از آهنگ فلکلوری نمیتواند باشد .

بدینگونه غزلها نیز درکارگاه احساس وذوق استاد ، آمیزش دلپذیری میبابد ، ساده گی وشیوا یی غزلها همانگونه با موسیقی گره خورده است وهمان گونه هنرمندانه با صدای گیرای استاد پیوند یافته است که سپیدی درر گه روز و روشنی با پیکر خرشید .

جمع بودن به پریشان صفتی آسان نیست

روزها در قدم زلف تو شب باید کرد

او که غبار رنج آموختن ، همه سالهای جوانی وتوانمندی او را پوشانیده بود و در کوره ی سالها تفتیده و آبدیده بود ، در برابر دیگران - دیگرانی که میخواستند با یکشب و صداکشیدن برای شان بوق هنرمندی به صدا درآید سختگیر بود و برای شاگردشدن نیز در خشش دولت مستعجل را نمیپذیرفت و چه بسیار که این نظرها عکس العملهای بسیاری را نسبت به او برانگیخت و باری هم در مصاحبه یی با مجله یی پیرامون کاراین نوکاران همه کاره گفته بود :

((من امید زیادی به آینده شان ندارم چه اینها گلهای خودرو بی اند که یک نسیم بهاری و یک باران موسمی به آنها رشد و نمو میبخشد « ۲ »

وما نیز با اشاره به آن نا هنرمندیها بد این گفته گرانبهای استاد میافزاییم که یک یا دونسبتاء تند هم کافیست که هرچه را بی پایه و بی ریشه ونا پخته و تصنعی است از پای اندازد تا هرشا یبه ء بی هنری و شوری

که دردورقمرطنطنه انگیزاست بخاموشی گراید. واستاد با این انتقاد ها ازعان میکرد که این خرده گیری ها در زنده گی و پیشرفت هنری سخت سود مند بوده است. واما برای آنکه آگاهی خود را با دیگران قسمت کند، بر نامه هایی را بنام ((دآ هنگونو محفل)) و ((موسیقی کلاسیك)) آغاز کرد وبا این آغاز درسهایی ازموسیقی را به شنونده گان علاقمند عرضه داشت تا آشنایی دیگران به موسیقی کلاسیك بیشتر شود ومجال التذ اذهنری که اصلی مسلم درهنراست تحقق پذیرد.

وآنچه درآن برنامه پیشکش میشد دررساله یی بنام ((قانون طرب)) گردآمد که درشماره های مختلف پشتون ږغ آن سالها بنشررفت.

استادهمانگونه که انجمن ساز وطرب آفرین بود، دوستان، مخلصان وارادتمندانی داشت واین استاد بود که با بزرگ منشی و مناعت نفس دوستی ها را پاس میگذاشت. شب ها را با آنان سفید میساخت واز دعوت های رسمی وغیر رسمی دیگر چشم میپوشید.

خانقاهها، قدمگاه دلهاو درگاه شورو حال هاهمیشه نقش قدم های استادر اداشت وفضایش بانواهای وجدآمیزو شورآفرین اونفس- میکشید. با اینهمه چه بسیا گاه که استاد اینجاوآنجا با بی مهری هایی روبر میشد ودردلش اندوهی لانه میکرد.

وجه اسف ناك است که، عظمت ومقدارش را درنمییافتیم وبه جایش نمی آ- وردیم، هنر استادبزرگی راکه در حلقه های هنری ورسمی هندوستان در برابرش به رسم هند ووان زانومیز دند، در کنسرت هایش با افتخار راه میجستند ویا عظمت نام او که برزبان می آوردند، خشنود میشدند.

استاد سرا هنگه را که زمانی منتظم موسیقی (آل اندیارادیو) بود وبزرگترین وبیشترین افتخار ها را به خودش وبه کشورش اختصاص

-۲- ازهمان مصاحبه هفت اورنگ.

داده بود. وقتی مرد، برای بزرگداشت مقام وعظمت او (آل اندیا رادیو
درشام مرگش یك دقیقه سکوت اعلان کرد...
وسراهنگ این یکی ازبزرگترین استادان موسیقی معاصر مشرق زمین
گریست و با دل بزرگ وپرازشوروعاطفه اش که انگارسخت نازك
شده بود گریست و گویی درآنروزکه مصاحبه اش در ((هفت اورنگ)) ۳
رادیو به نشر رسید رقم رفته بود که خرابات نامراد بمانند. پدر
خرابات را از دست بدهیم سرتاج موسیقی، کوه موسیقی شیر موسیقی
وبا بای موسیقی خودرا از دست بدهیم و طربکده ی خرابات
را بی پدر ببینیم.
وببینیم باچشمهاي خود ببینیم که جان خرابات از تن جدا مشود
وسرآهنگ این گنج شایگان هنررا بادست هایخود اسیر خاك
میسازیم.
و رقم رفته بود که خرابات به خرابی بنشیند و شکوه موسیقی کلا-
سیك در کشور ما از رونق بیفتد ورقم رفته بود که شیشهٔ طرب این
خرابا تیان لولی وش باسنك آشنا شود و حالاهرچه دست هارا به

۳ـ نوسینده، این مصاحبه را در آخرین روزهای بیماری او در بیمار
ستان با او انجام داده بود وانگار اخرین کلمات استاد بود که به
نشر رسید، این مصاحبه در آرشف رادیو و هم در نزد نوسینده
موجود است.

یکدیگرو به پیشانی یکو بهم چسپیتوان کرد استاد سر آهنگ مرده است.
وقتی مرد گف دستی راد به ندیبیتی راد رکاغذی چملك شده در میان
انگشتان زرد و چروکیداش که با دم مرگك آشنا شده بود خوانده شد:

گداز در دتوفان کرددست ازما بشو بیدل
نبرد این سیل اگرامروز فرد اپیر دمارا

وسیل مرگك سیل بنیان کن دردو نیستی – او را این کوه
موسیقی را از بن بر کند با خود برد و از ما جدا یش ساخت .

– مستفنی از گلدست مزار شهید عشق
ای غنچه لب توبر سر خاکم بیا بخند
یك قدم راهست بیدل از تو تا دامان خاك

برسر مژکان چواشك ایستاده ای هوشیار باش. ! «م»
ودر پایان یکبار دیگر در ذهن تداعی میگردد که :

سنگی ز اوج کوهر ها شد
اشکی ز چشم قرن بیفتا د...
بحری حباب گشت و بخشکید
یک آبشار ناله بیفسرد .. ..

م– نکات برجسته این نبشته از مصاحبه های او که طی سالها ثبت شده ودر
آرشیف راد یو موجود بوده مورد استفاده قرار گرفته.

صورتگر موسیقیدان
استاد فرخ افندی



به گذشته که بر میگردی- به گذشته نه چندان دور چهره هایی را میبینی که هر چند به غبار نشسته و برای بسیاری از امروزی ها نا- آشناست با آنهم همین چهره ها و همین آدمها بنیاد های هنر و ادب معاصر ما را گذاشته اند. بنیاد هایی را که پس از رکود دورهٔ استعمار در کشور ما فرو ریخته بود- و پایه های آن سست و لرزان شده بود.

درآغاز همین سده چند نام پر فروغ بر تارک هنر معاصر کشور ما میدرخشد: در شعر، در نقاشی، در نمایشگری و در موسیقی . . .

و همین نامها در هنر ما جایگاه مشخص و استواری را باز یافته است.

با باز شناسی همین نامها و چهره ها ست که شناسنامهٔ هنر معاصر کشور ما صورت می آراید و شیرازه می بندد.

سرگذشت بسیاری از هنر آفریفان دردناك و اندوهز است، ولی سرگذشت هنرمندی که از آن میگوییم دردی دیگر دارد و اندوهی دیگر.

سخن از مردی است که مزه فقر را چشید محرومیت مدتها و بارها بر رویش سایه گسترده است؟ و ما نگشتان زرین و هنر آفر-

پنش در های ثروت و شهرت رایر و یش گشود ه است، باری از شهر و کشور خویش آواره شده، به شهر و کشور دیگر سفر کرده گرسنه گی کشیده و به ذلت نشسته است،

سرانجام آلهه هنر دستش را گرفته و به آستان طلایی آسایش، بارش داده است .

نام فرخ افندی درمیان موسیقی شناسان نقاشان و بازیگران نامی بیگانه و داور از ذهن نیست ، همه آنانیکه به یکی ازین هنرها بنحوی پیوند دارند ، استاد فرخ افندی را میشناسند یاد در برابرش زانو زده اند و مایه هایی از محضر او برداشته اند، و یا به شکلی از شیوه ء کار او اثرپذیر بوده اند .

پدرش افسر توپچی سلطان عبدالحمید بود که به امر اروپا دشاه سلطان ترک به دار آویخته شد و مادرش هم از ترس و توبیخ پدر مرده بود. خودش مدتی نزد مادر ماند و بعدها نزد پدر کلان و مادر کلانش به سر برد نمیدانست چی کند آسمان زنده گی او همواره و همه جا ابر آلود بود، تا صنف سوم مکتب طبی درس خوانده بود، و لی دستش به دامن زنده گی نمیچسپید روزی دوستی برایش گفت:

_ افندی اگر به فرانسه بروی در آنجا قدر ترا میدانند تو میتوانی در آنجا نقاشی کنی و نان شب و روزت را تهیه کنی فرخ بیشتر از پوست سال نداشت که به فرانسه رفت در فرانسه هرچند شکوه شهر متحیرش ساخته بود، ولی گرسنه گی یکشبانه روز گذراش را به قهوه خانه یی کشید در آنجا با کشیدن تصویر و پورتریت یکی از مهمانان در پانزده دقیقه مقداری پول بدست آورد پدینگونه توانست با گرفتن نخستین دستمزد به انگشتان خویش اطمینان بیابد .

بعدها به سفارش یکنفر دیگر که تصویر های اوخا نواده اش را نقاشی کردوهزار فرانک دریافت کرد.

ازین به بعد یگر کارش بهترشد، وبه قهوه خانه رفت، دست سرنوشت این ترک جو انرا به سفارت افغانستان درپا ریس کشانیده ازسفیرافغانستان محمود طرزی درچند دقیقه تصویری آ ساده کرد، ضمناً برای سفیر پیانونواخت و باعود زمزمه سر داد .

محمود طرزی اورا دربدل ماهانه پنجصد فرانک استخدام کرد تا به خانمش نواختن عودرا بیاموزد، سرانجام محمودطرزی بااحترام تمام فرخ افندی راپا خود به کابل آورد .

درکابل بازهم تصویر اعلیحضرت امان الله خان رادر پانزده دقیقه آماده ساخت . و دو صد طلا بدست آورد .

با آمدن حبیب الله کلکانی سختی ها بهوی روی آورد ازارگ فرار کرد ، زمانی درخانه موسیوگه نقاش روسی پناهنده شد ، بعد اتاقی رابه کرایه گرفت . چند ماهی نگذشته بود کهاو را بهارگ احضار کرد ندواو بازهم با انگشتان هنرمند خویش همهرا حیرتزده ساخت . بازهم سازی را نواخت وباز هم تصویر هایی را با مهارت پرداخت . با هر دگر گونی سیاسی در کشور آرامش وپنا هگاه او آشفته میشد ، ولی باز بهمجرد فرونشستن توفان اوراپذیرا میگشتند وهنرش را ارج میگذاشتند .

درزمان نادر شاه بار دیگر بهارگ بار یافت وبا ر دیگردر سپهر هنر مندی های خویش شتافت . (۱)

با گذار سالها یی که میگذشت سیمای فرخ افندی در میان هنر شناسان ودر حلقه های هنری شکل میگرفت .

با آفرینش های ساحرانه یی که اینجا و آنجا ازخود مایه گذاشت وبا شاگردان زیادی که آموخت و رهنمایی کرد فرخ افندی به صحت یکی از استادان نقاشی درکشور ما در آمد .

دوازده سال درلیسه صنایع با پروفیسور غلام محمد میمنه گی به آموزش شاگردان پرداخت ونقاشان وصورتگران بسیاری را پرورده ساخت که برخی از شاگردان او از استادان مسلم نقاشی امروز ما به حساب می آیند .

استاد فرخ افندی تنها نقاش نبود وتنها انگشتان اواز رنگها وقلم ها وموبك افسونگرانه برنگهٔن حیرت نقش نمیزد و چشم هارا خیره نمیساخت، گوشهای همه نیزبا انگشتان استاد به حیرتکده مبدل میشد ودلها نیز باجنبش انگشتان او به تپش میافتاد .عود، پیانو ووبلون راباچنان مهارتی مینواخت وچنان سرود هایی راسرمیداد که اشك در چشمها حلقه میبست وانگشت هابه دندان میچسپید .

خواه این هنر نمایی در قهوه خانه ها ی مارسلیای فرانسه بود ویا در محضر شاهان ودر باربان در ارگ کابل ویا هم در میان شاگردان در مکتب موزیك .

بدینگونه اگراز سویی با به خاموشی نشستن طنین موسیقی خراسان به سرمه روزگار خراباتی آبادان میشود وموسیقی دو باره برگشته از سرزمین هند به گونه سنتی آن درکابل تداول مییابد واستادانی به بالنده گی آن میپردازند ازسوی دیگر موسیقی بگونه دیگروبا استفاده ازوسایل با شیوه وعصری تر بوسیله کسانی چون استاد فرخ افندی شیوع مییابد .

۱- از یاد داشتها ییکه هنر مند ورزیدهٔ تیاتر قادر فرخ در دسترس گذاشت بهره گرفته شده است .

نواختن و ساختن ساز و آهنگ با استفاده از نوتیشن برای نار بخست متداول میگردد و بیا تا سیس مکتب موزیك استاد فرخ افندی در باز شناسی موسیقی به شیوهٔ علمی جهدی تمام بخرج میدهد.

همینگونه استاد در تنظیم باندوی موزیك عسکری و امزدر ساختن سرود و کلام شاهی سهمی دارد که در زمانش کارشایسته و پرارجی میتواند باشد.

با تاسیس رادیو کابل سابقه بازهم کار استاد فرخ افندی بحیث یك آهنگساز و یك نوازندهٔ استاد درسطحی دیگر و باحجمی بیشتر ادامه یافت.

نواهای ناساز و صداهای آشفته را منظم ساخت، شمار بسیاری از آهنگهای محلی را گرآورد وازروی نوت دوباره تنظیم نمود. آواز خوان های نوخاسته را یاری فراوان کرد، واستعدادهای تازه شگفته را به بالنده گی وباروری رسانید. شیوه ها وشگرد های نوینی رابنیاد نهاد که شاگردان اوآن را دنباله گرفتند وسر مشق کار خویش قرار دادند ازشاگردان او که هر یك نام وشهرتی دارند میتوان از استاد سرمست، استاد ننگیالی، نینواز وشماری دیگر نام برد.

تنها صورتگران وچهره پردازان ازشاگردی اسادبهره مند نبودند

وتنها موسیقی پسندان وسرودگران، نکته یاب محضر او نبودند وبه ستایش او زبان نمیکشادند ، بلکه همه بازیگران تیاتر وتقر بیاء همه تماشاگران سی چهل سال پیش نمایشنامه ها نیز باچهرهٔ گرم وصمیمی استاد آشنایی داشتند .

استاددرکابل ننداری وشاری ننداری باسازدست داشته ویادر کنار ویا نو میان پرده ظاهرمیشد وتمام شاگران راباسازی وآهنگی لذت میبخشید.

هرچند سینما تیاتر پغمان درزمان اعلحضرت امان الله خان شاهد هنر نمایی هایی ازاستاد بود. ونمایشنامه هاو پیسهایی مثل جادو گرو برخی دیگر نمایانگر تجربه های اودرکارنمایشگری بود، اما بیشتر تنظیم وساختن موزیك نمایش هاوبك گراوند های آن ثمره ءزحمات خسته گی ناپذیر استاد بوده است .

همینگونه تنظیم موزیك اوپریت های کودکستانها درسالهای متوالی بعهدهٔ استاد بود.

برجادهٔ زمان ازهررهگذاری جز نقش پایی نمیماند وجزخاطره یی درحافظهٔ دوستان وستاقان جای نمیگیرد و نمیپاید. از فرخ افندی، برجاده‌ٔ زمان تنها نقش پای خود او نیست که بنظر می آید ، نقش پای شمار بسیاری از شاگردان او که امروز برای همه استادان مسلمی هستند وشاگردان اینان کدانبوهی ازهنر مندان کشور مارا دربر میگیرد .

اگر تصویرهای اندکی را نقاشی کرده است، ولی تصویرگران و نقاشان بسیاری را آموخته است. و اگر چند آواز خوان و موسیقی شناس معینی را رهنمایی کرده است، آهنگهای بسیاری را گرد آورده است و آواز خوان های بسیاری از همان چند آواز خوان و موسیقی شناس معین اندوخته اند که بیدپنگونه اثر مندی استاد فرخ افندی بر بخشی از موسیقی معاصر ما سخت محسوس و فراموش ناشدنی نیست.

دوستان وارادتمندان استاد او را آدمی سخت بذله گوو طنز پرداز میپنداشتند، در هر گفته وعبارت او قصه، بذله و طنزی بود که استاد از گرم وسردهای دیده وشنیده اش باز میگفت، لحن گرم وچهرهٔ آرام او همه را بسویش می کشانید و همه به لهجهٔ شکسته وخوش آیند او باعلاقه مندی واشتیاق گوش میدادندو احترامش میگذاشتند.

پایان زندگانی استاد فرخ افندی، پایان پردریغایی بود. پایانی از یکروز آفتابی وپایان دریاچه یی که از روی ستیغی به ژرفا فرومیغلتدو پایان یک صدا که به سکوتی منتهی میشود.

درلحظه یی که مثل همیشه انگشتان لرزان وچروک بر داشته واستخوانیش بر روی آرشهٔ و یلون به سختی میخزید، دوستان وشاگردان او که دورا دور شحلقه زده بودند، دیدند که درد

چگونه درپیکر این هنر مندرخنه کرده استو چگونه هستی او را
به‌تهلکه میکشا ند ، وعضله های صورتش زیر ضربه های درد وبا
صدای ملایم ساز به‌چه‌تا نونی به‌ارتعاش درمی آید. هنوز لحظه یی
که‌درد استادرا شکنجه میکرد به‌انتها نرسیده بود ، که انگشتان
نوا گرش ، دستش وپیکرش از حرکت بازایستاد ، و نیر و یش
به‌تمامی رسید. اگرنیرو وی‌استاد به‌تمامی‌رسید ، هنرهای اووثمره‌ء
کارشاگردان اوواثر مندیش برهنر معاصر وطن نهایتی ندارد .
وبرای یک‌هنرمند چه‌افتخاری‌بالاتری ازین‌متیواند وجود داشته
باشد ؟!

گلی بر گور نا ـ پیدای یک هنرمند



از کجا بیاغازیم و از کدام کلمه یی وقتی که از هنرمندی ـ بگوییم و از شهیدی .
مردی را که فرستادهٔ سرزمین رنگین هنر و باغبان گل غنچه های عطر بیز موسیقی بود به سفارت مرگ فرستادند اهنرش را نفی کرده باشند وشخصیت هنری و کمال یافته اش را .
اما .. ای شهید !
تو در آرامگاه ابدیت آرام بخواب که اگر د ژخیمان هستیت را بر ـ باد داده اند ، چه باک که هرگز نتوانند چارچراغ پرتلالوی هنرت را در هم شکنند .
تو شهید راه هنری واین افتخار است .
هر چند که شهادت هنرمند نهایت دردناک است .

* * *

برجادهٔ زنده گی که بنگری رونده گان زیادی گام برمید ـ ارند ودرمیان این رونده گان جزتنی چند شاید هنر آفرین نبا ـ شند و جزشماری اندک خلاق و هنرمند نمی توانند بود .
ونینواز ازشمار رونده گانی بود که هنر آفرین بودوخلاق . با استعداد

وتوانایی شگرف خود ستی‌درا زوبخشند ،ودلی بزوگ‌و مهربان.

همه‌ءآواز خوانان، آهنگسازان، هنرمندان‌و استادان‌موسیقی ما هم‌آوازند که: نینوازا ز استعدادی‌شگرف وذوقی لطیف داشت اودرهمه حال‌وباهمه هنروران همسانو‌بی‌پیرایه‌بودودو را زارقا بت های‌عقب‌گرایانه و این برای‌آن رونده گا نی که‌درجاده‌ءزنده‌گی گام میگذارندواقعا مزیتی است‌وهنری .

و نینو ازهمه‌سالهایی‌راکه زیست‌همه‌ونگونه‌زیست‌با هنرخلاق. با آنکه‌او مدتهادر مشاغل‌دولتی‌کار کرد، ولی هیچگاهی‌این‌بعد ، یعنی شغل اصلیش برهنرمن سایه نکرد و او را ا ز راه بدر نبرد .

فضل‌احمدذکریا مشهور به‌نینو ازدر سال ۱۳۱۵ خورشیدی در یکه توت کابل زاده شد. آموخته های نخستین را در لیسه‌ء استقلال پسرآورد واز فاکولته حقوق‌وعلوم‌سیاسی فارغ‌ال تحصیل گردیداز ماه ثور ۱۳۴۱ تاقوس ۱۳۵۴ مشاغل حساس‌دولتی رادر داخل‌وخارج‌کشور بعدو شد اشت . تاآنکه در سال ۱۳۵۲ برای انجام وظیفه به وزارت‌اطلاعات و کلتور وقت مقرر شد .

پرداختن اوبموسیقی از آوان آموزش‌او درمکتب می‌آغازد: در میله های صنفی، خوش نشینی های‌دوستان و حلقه‌گرم همسالان. و بد ینگونه آشنائی او ازموسیقی فزاینده تر میشد تاآنکه درجمله‌ءشاگرادان‌استادهاشم‌درآمد .

استادهاشم‌نه‌تنها فضل‌احمد جوان‌را بهنر آشناساز ، بلکه

رموز و دقایق دنیای شگفتی آور موسیقی را براو آشکار نمود نینواز پس از مدتی شاگردی، دواز ده تال طبله و همینگونه پنجاه تا شصت راگ را ازاستادش فرا گرفت.
همچنان با آزمونه شناسی یافت وبه استشهاد دوستانش بار اول اکورد یون را فراگرفت و به نوا آورده.

پیوند یافتن نینواز با موسیقی پیوندهایی اور ابا یکرا ن برید. او با خرابات وخراباتیان آمیخت، در بربرا چلسا زه طرب زانوزد با سازها همساز شد، وبانی همآواز گرد یدوچندان با خراباتیان آمدوشد داشت و این علایق به نحوی بارورگردید که به شادی های شان لبخند میزد و در غمهای شان میگریست.
او آنیهم بدرویش نیاورد که چگونه فضل احمد ذکریا مردی که پدرش زمانی وزیربودو به اصطلاح آنروزگار خاندانی محسوب میشد و خود شغل عمده دولتی داشت، بباید بدون آنکه باکی داشته باشد زیا ماز نده و هامرو کاردار وار ابه موترش در جوپچه های متعفن بند می آید و بوتهاو لباسهای فاخرش درا نبوه گرد و خاک آن آلوده می گردد.

او نه تنها خود ننگ زمانه را زیر پا میگذاشت و میرفت بلکه بدینگونه نوا سر داده بودو میخواند که: بیاییدا بیا بود ! به میدان خرابات ! وبه بتسان پیوندیافتن او باموسیقی واهل طرب خشم و عتاب پدر را برانگیخت و چنان برانگیخت که پدر او را بخاطر سازنده شدن و سازنده بود نش از خودراند و مهرپدری اش را ازو باز گرفت و پیوندش را ازو برید.

نینواز از همان آغاز با رادیو همکاری داشت.

او نه تنها آواز خواند، ساز نواخت و آهنگ ساخت، بلکه شاگردانی نیز تربیه کرد. از نخستین شاگردان او یکی هم حسین داد لیوا زبود که با کمپوز نینواز بنام: بیا بریم قا لین بپالیم سوی آقچه . . . به اشتهار و معروفیت رسید.

پس از او هنرمندان دیگر از او بهره ها یافتند، مثل استاد مهوش، اکبر رامش، احمد ظاهر، هنگامه، و شماری دیگر . . . .

نینواز حشر و نشرش را منحصر به هنرمندان کشور نساخته بود او با هر کسی که از هنر موسیقی ما بهره یی داشت میپیوست و با او میآمیخت.

هر گاهیکه هنرمندان، موسیقی شناسان و رامشگران سرزمین هنر پرور هندوستان به دعوت مقامات فرهنگی و هنری به کابل می آمدند نینواز تنها کسی بود که آنان را در خانه اش پذیرا میشد و با تحفه ها و هدایا و برپایی بزمهای طرب و موسیقی از آنان صمیمانه قدر شناسی میکرد.

و از همین جا بود که با صاحبان وجد و حال میانه یی پیدا کرد وچه بسیار که بعضی از شبها را در خانقاهها به صبح میرسانند.

آنچه بیش از همه نینواز را محبوب ساخته بود، بذله گوییها، خوش زبانیها و مجلس آرایی های او بود که دیگران را مجذوب و مشتاق میساخت و مهرورزی به دیگران خصوصیت خاص او بود.

همه آنانیکه او را میشناختند و خوب میشناختند میگویند او نبضی گرم و تپنده و دلی حساس و آگنده از محبت و شور وطن و مردم داشت.

هم از این روکه به نحوی در برابر فشار های پدروآ میختن با موسیقی مقاومت کرد و ترجیح داد که تا آخرین لحظه و از زرق برق نام و نشان خاندانی پدرش چشم پوشد.
و هم با خواندن آهنگها یی از این نمط، این علاقمندی را برملاساخت چنانکه آهنگ فلکلوری وحماسی میربچه خان راکه یکی ازسرسپردگان راه آزادی وطن در جنگ دوم افغانها باانگلیس بود، بهشیوه و طرز شاه کوکوجان کمپوز کرد وخواند. . .

نینوازمیگویندکه باری دررا ه جلال آباد از موترش پیاده شد مناظردلانگیز کوهها ودورنماهای وطن چنان تسخیروبرانگیخته اش ساخت که بی اختیار فریادزد :

به فدای همی کوه سه قربان سنگک، سنگک همی کشور. . . .

ومشتی خاک و سنگریزه ازمین تب آلود برداشت و نزدیک دهانش برد وبوسید وبردیده مالید. (۲)

نینواز، دلی داشت هنرمندانه، لطیف، بی غبار ودور از هرآلایش و کدورتی. مثل آسمان بهار و گاه بی اختیار با آهنگ غم انگیزی که ساخته بود و زمزمه میکرد در دنیای رویا ها پیش فرو میرفت و ساعتها از خود بیگانه میبود و گاه میگریست و به سختی میگریست.

---

۱ ـ نقل از خاطره های عبدالله عابد. یکی ازدوستان نینواز
۲ ـ از خاطره های استاد مهوش

اوبا آهنگی که کمپوزش را احمد ولی‌و هنگامه خوانده بود، اشك میریخت :(دیگر برنمیگردم ، گریم از فراق تو) واین آهنگ همواره زمزمه ریز لبهایش بود . (۱) بااین همه‌او واقعاً هنرمند بود باروحی سرشار از زلال عاطفه واحساس وآکنده از لطافت و صفا .

وچنین روانی که گاه همچون نیسان نمزده‌وآبستن‌اشك میگردید، زمانی چنان آهنگ‌های مستانهٔ بی میساخت وچنان شگفته میشدکه خمخانه هارا به جوش می‌آورد که مستان مستی را از او به نسیه میبردند ،تنها ازآن هنرمند میتواند بود .

او کمپوزمیساخت :بی اختیار، باالهام به‌تصادف وهنرمندانه، ودر سطوح فراتر ازحالات عادی .مثل شاعری که‌شعری درمشیمهٔ ذهنش نطفه میبندد وبر دامن کاغذی میریزد وبه سان هر هنرمند دیگری که‌خمیره هنرش درروانش ته نشین میشود وبه قوام میرسد وبا توانان حادثه های درونیش پیوند میپابد وبه بیرون چون سیلابی خروشان جاری میگردد .کمپوزی در ذهنش گل میکرد . بر تارهای دماغش مترنم میشد ودل ودماغش پر از شعر میشد و سرشار از موسیقی وآهنگ .

وچه بارهای فراوانی که‌آهنگ هایی به همینگونه ساخته به مجرد برخواستن ازخواب ،ازامتداد طنین‌هارن موتر وازبرخاستن صدای پتنوس که‌آهنگ معروف زیم، زیم رااز همین‌صدای پتنوس ساخته است .(۱)

۱- از گفته ها وخاطره های استاد مهوش .

وازاین گونه آهنگهای او که ساخته ومستا نه ساخته کم نیست.
بیشترین وبهترین آهنگ های احمدظاهر، استاد مهوش، احمدولی وهنگامه از آن نینواز است.

وحتی آهنگ شنید نی استاد اول مهر بنام (ستا دستر گو بلا وا خلم) نیزازاو بود... و آهنگ های دیگر... (۲)

نینواز همیشه امید وار بود و نسبت به حالات ومو قعیت های دشوار عقب گرد نمیکرد. به همین سبب فرصتیکه آهنگ میساخت وبازده هنریش راپیشکش مینمود. به شاگردانش می‌آموخت که مثل او همچنان پایدار باشند ودر ضمن تمرین دشواری به شاگردان میگفت:

-فکر نکو که نمیشه، امروز نشد، صبا میشه، بالاخره یکروز میشه.....(۳)

اوبرخلاف آهنگ سازان دیگر که از روی شعر آهنگ میسازند کمپوزی میساخت سرشار ازکشش وشورو شگفتی وآنگاه که آهنگ استخوان بندی لازمش رایافته بود میگشت تا شعری فرا خور آن در یابد وچه بسیار که خود به ارتجال نظمی می سرود وتصنیفی میساخت. (۴)

درسال ۱۳۵۷ که دیپار تمنت موزیك در اکاد می خارندوی

۲- از خاطره های عبدالله عابد رییس شرکت کود کیمیاوی افغان که از دوستان نزدیك نینواز بود.

۳- از خاطره ها زوج محبوب هنری احمد ولی وهنگامه.

۴- از خاطره های خانمش.

تا آنجا پس یاد از نینواز نیز خواسته شد تا در آنجا موسیقی را سرو سامانی بدهد واو بیدرنگ پذیرفت وپس از یکماهی که در آنجا گذشتاند وکارهایی‌را بسر رسانید بار دیگر او بود وخانه‌اش و شاگردان شهرت یافته ومشق های مداوم کمپوزهایش که هر کدام آهنگ روز بود وغوغا گر وزمزمه سازخانه ها وکاشانه ها .

اگر سخن رافراتر بکشانیم ودر معیار های مشخص تری نینواز رابه بازشناسی وقیاس بگیریم، شاید بتوان گفت که نینواز واقعاً خود مانند فانوسی پر فروغ نور می‌افشاند وراه رابر دیگران بر شاگردانش روشن میساخت . اوند درپی شهرت بود ونه افتخار .

او بدون حتی اندك تر بن چشم داشتی بـه هنر می آمیخت . با هر آهنگ و کمپوزی که او میساخت هنرمندی وآواز خوانی پرآوازه ترمیشد و شهرتش بیشتر گل میکرد .

با آنکه نینواز درمیان آنانیکه درساختن آهنگ دستی‌داشتند درخشید وبخوب درخشید وبا هنر موسیقی پیوندی نزدیك یافت با اینهمه هیچوقت هنرش‌رابه سان متاع فروشی عرضه نکرد وبه بازاره-گانی آن نور داخت.چنانکه حدود بیش از ششصد آهنگ ساخت وبیشتری‌هم ازآن باز نستد .

تا آنجا که می‌توانست شاگردانی‌راپرورده ساخت واستعدادی راکه میسر میشد ستایش میکرد اوهموارەدر جستجوی استعدادهای نوویافت هاي تازه بود .

بگذار گفته شود که اگر نینو از در کنا رما نیست و ز آن ما نیست- که نی وارهٔ کمپوز هایش نوا ز شگر گوشها و روان نهای ما باشد و اگر صدایش را که میخوانند : حال دلم یکی گویم . کجا روم . . . نمی شنویم و اگر برای آوازخوانهای ما کمپوزی نمیسازد و یا اگر او مثل احمد ظاهر جایش را برای همیشه خالی گذاشت و مثل احمد ظاهر سپند آسا سوخته و خاکستر شده و دودش از آتشدان دلها برخواسته و خاطره هارا با خود انبا شته است نامی جاودانه و نامی شناخته شده و افتخا رآمیز برای خودش در حلقهٔ موسیقی شناسان نواگران و نوا پردازان بر جای گذاشته . با جانمایهٔ زنده گی پرورده شده و پاینده گی یافته و از همینجا ست که اگر نینواز را دست مرگ که با و رهم نمیتوانند شد از میان ما ربوده ، اماهنر ش در خشنده است و کسانی را نیز پدر خشنده گی رسانیده : احمد ظاهر را، احمد ولی را ماستاد مهوش را، همگا مهرا وشمار دیگر را .

برهرچمنی و هرگلزمینی فراوان گل و سبزه میروید و چه دشوار است از آنجا گل عطرآگینی را فراهم کرد که دیرتر پژمرده شود و عطرش جاودانه بماند و هنرمند بدین گونه است و چه در بغ تاسف که گاه دستی میآید و گلی را از شاخه جدا میکند و یا پایی بیرحمانه سر و دست سبزه یی را با آشوب لگد لهید ه میسازد چه میتوان کرد و چه می توان گفت . از کی می توان بازجست و باز خواست ؟

ما امروز تنها پشتاره اندوه جگر خراش و فرسا ینده مرگ و نبود نینواز ه را بر شا نه ندار یم، اند وه و درد فراوان زن و مرد ، پیر و جوان دانشمند و هنرمند وشمار دیگر نیز بر احساس و روان ما سایهٔ سنگینش را هموا ر ساخته است ، زیرا دستانیکه در هر گام شخم نیستی میزد و مرگ میآفرید و در آن سرمای استخوان سوز که همه از درد،

از اندوه از اشک و اضطراب دندان روی جگر گذاشته بودند، نه نوا ز نیز در تمام این اژدهادم فرو بست و دم نزد.

و اگر ما از نینوا ز، از هفر او از زندگی و مرگ او که مشل دیگر مرگها نبود دم نیز نزدیم این دم زدن چه دردی را دوا میکند و چه کاری را سامان میدهد ؟

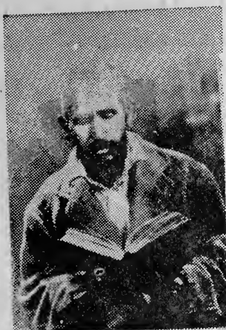
و حالا روی که بر میگردانی و به عقب می نگری گرد بادی را میبینی که همهٔ قیافه ها را از هیئت انداخته و درین میان از هر درخت برگی افتاده و میوه ای و از هر ستیغ پاره سنگی .

و نینوا ز نیز به سان گلی در هجوم باد پرا گنده شد. و با نا پیدا ها آمیخته و زنش و دو فرزندش ـ یکی دختر و یکی پسر ـ از او باز ماندند و با زماندگان او در سوگش به جای دسته گلی که بر گورگاه ناپیدای او بگذارند، دستمالی پر از اشک را در دست میمالند و میفشارند .

و ما هم جز اشک و جز آهی که از تشدان سوزان، سوزناکو غم انگیز میکشیم چی کارد یگری میتوانیم بکنیم ، در حالیکه او دیگر نیست و دیگر بر نخواهد گشت .

نینوا ز هنرمند هنر دوست و هنرشناس و نینوا ز آهنگساز. چنانکه هر چیز به سوی آینده میکوچد و راه به سوی آینده میبرد، نام نینوا ز و کمپوز های او همچنان با سده ها سفر خواهد کرد و نسل های آینده آهنگها ی او را زمزمه خواهند نمود و زماننامه موسیقی ما نام او را در سینهٔ خویش خواهد داشت. جاودانه و همیشه (۱)

۱ـ وقتی این مطالب را مینوشتم جز دو سه سطر از یک مکتوب وزارت امور خارجه در اختیار نداشتم ، با مراجعه به هنرمندان رادیو تلویزیون و دوستان نزدیک نینوا ز ده نکته این زنده گینامه توفیق یافته ام. به خاطر دارم که برای جمع آوری یادداشتها روزها و هفته ها را به تجسس و کاوش پرداختم . (نگارنده)



خسته، پژوشگری خسته گی نا پذیر

زمانه درهر فرصتی صدفوار گوهرا نی‌رادر سینه‌می پرورد که گذشت روز گاربه آن ارزش بیشتر وسایه والاتری میبخشد، ودست انسان هر قدر کاو شگر بهتر باشد به همان اندزه غنیمتهای گرانبارتری‌را فرا چنگ میتوا ند آورد، این گو هران تنها معلول ظرفیت‌های مساعد حالات واوضاع نیستند، بلکه خود نیز ازمایه‌و شمره بهره مند بوده‌اند وفضیلت رسیدن‌وبها یا فتن‌را ا ازپیش داشته‌اند.

* * *

چهارده سال‌پیش ازاسر وزیر گفها ی زنده گی مرد یاز درخت زمان فروافتاد وانگار نخل زمان‌از بهرو بارش تهی گرد ید که‌دم سرد یهاوا ندوه وکرختی فصل‌هاوسواسم ناخوشا یند روز گاربراو فراوا ن گذشته است ه‌درختی که‌بی رگی بسیار کشیده و سرمای کشندهٔ فصول ، برفهای سنگین‌ز مستانها، وباد ها ی خشما گین اقلیم های بسیا ربر او هجوم آوره همهٔ هستیش را به یغما برده و بر همه ء دارو ندارش دست تاراج وتطاول دراز کرده است وبا همه‌ء اینهاچونان نخلی‌بر ومندا یستاده‌ما نده وازهیچ بادی نجنبیده است، باقامتی افرا شته‌مانده وبا متی‌افرا شته مرد.

مردی که وارسته گی، فروتنی، دلیری، بزرگمنشی ووالا اندیشی مایه های شخصیت او را میساخت واحاطه او بردانشهای ادبی بعد دیگر ومقیاس دیگری است برای شناسایی او .

واما زنده گینامه این مرد:

درمیان غبار سالها ودر میان انبوه آدمهای همین سدهٔ اخیر سیمای برازنده، موقر واستواری را می یابیم که شاعر است ، سخن سنج و وسخن شناس است.

در ۱۲۸۱ خورشیدی زاده شده، خانواده اش مدتی را در خلال بخارا به سر برده در خط وخوشنویسی مهارت یافته، صرف ونحو و علوم دیگر معقول ومنقول وعرفان را در یافته چارده سال را در هند گذرانیده باری به کابل آمده با ادیبان نام آور کابل محشور شده با ملک الشعراء قاری واستاد بیتاب وشماری دیگر آمد وشد داشته، دردوره هفتم بهشورای ملی ره یافته، مدتی مدرس و معلم مدرسه اسد یه مزار شریف بوده ، و بعد به کتابفروشی، تحقیق و پژوهش، سرایش شعر، تحشیه و تصحیح و خوشنویسی پرداخته و سرانجام در فقر، ناتوانی ، ناداری وبی برگی رهسپار دیار عدم شده .

واینست سیمای مردی که ادیب است ، تذکره نگار است، شاعر است، خردمند وفرهیخته است. اگر تنها بههمین سده جاری در کشور خود درنگ کنیم ، چه بسیار که تومار هایی از حوادث بسیار، وار گرم و سرد روزگار به انبا شته گی کتابخانه هایی میتوان فراهم آورد ، زیرا درین گیرودار تنازع بقاء قدرت ها و حکومتها برای

آنکه نوای سرمدی دولت شان برچار سوی شهر دمیده آید و برای آنکه توما رسیاست وقدرتمندی شان برهر بازاروسراو کویی آویخته گردد، روزی، ماهی سالی وسده یی وبرای جاودانه بماند وبماند. اشکهای بسیارواریختند، چشمهای بسیاری راازدیدن وگوشهای بسیارتری راازشنیدن وپیکرهای بیشماری راازجنبیدن بازداشتند تا سایهٔ، شان ازسر مردم کم نگردد وپایهٔ، اریکه های قدرت شان استواری وپایداری یابد، ومگرگرد ونه زمان میتواند همواره و همیشه برنا همواریها درنگ کند وکورمالان رههای وادی شب باشد، و مگر صداقت صبح، صداقت روز وصداقت حقیقت را میشود باابری ویاسایه یی پنهان کرد وبرای همیشه پنهان کرد. ودرین گیرودار چه بسیار آدمها، دلها، احساس ها، عاطفه ها وحقیقتها که به نیستی کشانیده شدند ودرزیرخاك ازنظرها دور به فراموشی رفتند، وخستهٔ شاعریکی ازایشان است؛ ازآنانی که باستموسیاهروزی زیسته:

پس اینقدرکه شاه ستمدیده گان منم

چترم سیاهروزی وغم هستلشکرم

خسته این ادیب مبارز، مشی تسلیم ناپذیر وغیر سازشکارانه داشت، این مشی چنان دروی اوج وشدتی داشت که بهیچ صورتی وبی هیچ ملحوظ ومصلحتی ازراه رفته بازنمیگشت، وبا ارزشها و ارزشنماهای معمول و مروج کنار نمی آمد.

باری درحوت ۱۳۲۷ زمانیکه خسته درمزارشریف به سرمیبرد و درحلقه های بحث وانحصآمدوشد داشت، مردم او رابه نماینده گی از خویش به پارلمان فرستادند.

پارلمان در دورهٔ هفتم خویش به سر میبرد، لحظاتیکه حکومت باملت در کشمکشهای دشوار ودر کلافهٔ سردرگم در افتاده بود، استبدادی بی لگام همه را به دندان میکشید، آتش های که تازه از هر سو زبانه میزد، خاکستر میشد، نهضت های اوج گیرنده دوباره فروکش میکرد، شماری از وکلا دردفاع ازمنافع مردم از کرسی پارلمان به خورده گیری ازحکومت میپرداختند، نوعی دموکراسی را میخواستند جانشین استبداد نمایند وخسته نیز یکی ازوکلا بود، با بهره گیری ازمزیتهای حقوق پارلمانی وبا اتکاء به مسوولیت وجدانی و انسانی دردفاع ازملت ودفاع از حقیقت بیشتر پای افشرد، وبیشتر اعتراض کرد، چنان بر نابه سامانی‌ها و خیانتهای عمال حکومت وقت شورید که سرانجام عدم اعتماد شورا نسبت به حکومت ابراز کرد.

هرچند دموکراسی آنروزگار پایه و مایهٔ چندانی نداشت وبا زرورق‌هایی از ترفند وریا ومردم فریبی پیچیده شده بود، وهرچند این اعتراض خسته وکیل ونمایندهٔ بخشی ازملت ثمر چندانی نداشت، و جز همان یك دوره دیگر دوام نکرد، وبرای آنکه بند بازان سیاست و معرکه گیران رژیم جریان این خروشنده گی را ـ ببندند وآب را گل آلود سازند، معترضین و خورده گیران را به بند وزندان وتبعید و توبیخ کشانیدند وخانهٔ ملت را تا آنجا که میتوانستند از فرزندان اصیل مردم خالی نگهداشتند. وبا کم از کم از شمارهٔ اینان کاستند.

واما کفارهٔ گناه خسته گرچه بسیار سنگین نبود، مگرپرخداد جالبی بود که سخت بهت آور است، وآن اینکه اورا از رفتن دو باره بهمزار هریف برحذر داشتندواو گفته بی دستورداده‌اندتااورادرسط

پنجاه سالگی به خدمت سربازی احضار کنند ، واین دیگر یک حادثه نیست ، بلکه فاجعه یی است تاریخی ازرژیمی تاریخزده .
واین تنها خسته نبود که در قربانگاه سیاست های روز حلق آویز میشد ، دربن راه کشته‌هاوقربانی‌های بسیاری فروغلتیده اند، که کارنامهٔ نیم سده اخیر درکشور ماآیینه دار این رخداد هاو حادثه های نابرابر ازآن سالهاست که درعقب دیوار فرو ریخته تاریخ برجای گذاشته اند . وانباشته کرده اند .
پرداختن خسته به کارهای فرهنگی با پشتوانهٔ عظیم وبا گسترده گی بی نهایت توأم بوده است ، با پژوهشهای متعدوفراوان در زمینه های گونا گون ، با استنساخ ، دوباره نویسی وخوشنویسی آثار ، جنگها ، تذکره ها ، ماخذ دواوین، با تصحیح و تحشیه و تعلیق کتابها ورساله هاوبا آفرینش نشیده هاو سرایش شعر ها .
خسته با توانمندی وبا ابعاد گونا گون وبسیاري به آفرینش و نگارش وویرایش میپرداخت ، باساعت ها کاری دراز و بگونه یی خسته گی ناپذیر .
ثمرهٔ کار این مرد فرهنگ واد ب معاصر کشور ، چنان بزرگ وعظیم است که چشم بساده گی همران واندیشه گاهی فرو میماند .
خمستا ن رایکی ازآثار گرانسنگ خسته میتوان انگاشت ، این مجموعه ، سروده ها وتجربه های جوانی واوایل سخنوری خسته رادر خود دارد ، این اثر که آمیزه یی ازنظم ونثر است ، انگار به شیوهٔ گلستان سعدي پرداخته شده ، ودر آن ازهمه انواع شعر فرآورده هایی داردکه بعضی چند ازآن رانمونه می‌آوریم :

زنده‌گی آنگونه باید کرد در دنیای زیست
تا نگرداند ترا از خود پشیمان زنده‌گی

دست و پایی زن که تا جمعیتی آید بدست
سخت میسازد ترا ورنه پشیمان زنده‌گی

میشناسی گر تو قدر گوهر نایاب را
مفت وقت از کف مده مفروش ارزان زنده‌گی

از ویژه‌گیها و سودمندیهای این اثر خسته یکی هم کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌ها و مصطلحات عامیانه است و دیگری نکته‌های آموزندهٔ اخلاقی و اجتماعی که با ساده‌گی و روانی آورده شده است.

دومین مجموعهٔ شعری خسته اثری است بنام رمزحیات که شامل بخش غزلیات و بخش مثنوی ها میباشد، قصیده، ورباعی وقطعه و مسمط و ترکیب بند و ترجیع بندهمه را به تمامی آورده و داد سخن داده است.

درین مجموعه هرچند برهمه جنبه های عاطفی اخلاقی و اجتماعی دست نه برده، اما سروده های او بیشتر با هدفمندی میسر میکند.

من که یک عمر ربوده به قصیده غزلم
نیست جز دفتر افسوس بزیر بغلم

خواهم اکنون زخداوند به نیرو قلمم
پیش از آن دم که بگیرد زگریبان اجلم

نشتر غفلتیان را به رگ خواب زنم
آتشی در جگر مردم بیتاب زنم

در سروده های خسته احساسات وعواطف و غرور خاصی موج میزند، و این احساسات مایه های شعراورا فزونی میبخشد.

زشورم کابلستان راخبر باد

زفریادم خراسان راخبر باد

زشرقستان ما مغرب در خشان

هم ازبلخ وبدخشان زنده یونان

خسته باعصای شعرخود سرزمین های تازه ودیار های بکر را سوسمایدولمس میکند، ودر هرگام فریاداو ازنوگل میکند وآبستن پیامی دیگر است.

عالم امروز پرا ز صوت ونوای دگراست

بزم امکان طرب ولوله زای دگراست

خیزراهی شده وراهرو ان رادریاب

ای که اندرپی توآبله پای دگراست

ند ای خسته درسروده هایش، ندای زنده گی، بیداری، تلاش و تکاپوست واین نداتنها ندای دیروز نبود، ندای امروز، فردا وندای هرروز دیگر است:

خیزاز خواب خوش ای خسته که وقت سحراست

چشم بگشا نظری، رونق عالم دگراست

دست وپا زن که بسر روز دگرآمدنیست

که ریده استشبی بازبسر درگذر است

پسرخودشواگر مردی وجوهربنما

غلطاست اینکه ترا فخر بنام پدر است

خسته درهمه وپادربسیاری اززمینه هایادب قلم وقدم زد. درین میان کار گردآوری تذکره های نادرو نایاب، سفینه ها، بیاضها ی خصوصی وعمومی اعم از چاپی وخطی، از یکسو، وبررسی

ترجمه احوال تذکره نگاران از سوی دیگر بخش دیگر کار خسته را اگرانباری میبخشد .

ازین گذشته خسته پاره یی از تذکره هارااز روی نسخه های چاپی و خطی نقل برداری کرده ، ودر زمینه شناسایی شاعران و نویسندگان معنی پردازه هایی دارد .

علاوه بر یک از نمونه کارهایست که خسته در زمینه بفرجام آورده وترجمه احوال ۸۲ تن از گویندگان وشاعران است .

دواثر ارزنده دیگری که خسته تالیف و تصنیف کرده است در زمینه شناسایی سخن آفرینان وشاعران دو قرن اخیر است که برای همه گرامی وماخذمغتنمیست ، یکی از بندو کتابیست بنام یادی از رفتگان درشرح زندگینامه شماری ازشاعران دوسده آلسوتر . اثری دیگر که در شناسایی شاعران و گویندگان سده کنونی وجاری کشوررا دربر میگیرد ، بنام معاصرین سخنور است که دربر گیرنده زندگینامهٔ ۱۸۶ تن گویندهٔ معاصر کشور است .

میتوان گفت دربن دوتذکره اگر همه جهات زندگینامه نگاری وتذکره نویسی کاملا رعایت نکردیده و بدون شک با کاستیها می توام است ، اما میتوان گفت که مقطع زمانی که این اثرها به نوشت آمده اند جای خالی را که نیاز آن سخت مبرم بود ، انباشته اند . در نبودن این تذکره ها ، ما از شناخت نسبی این چهره ها بدون شک بی بهره میماندیم .

همینگونه ، تذکره تذکره نگاران که بصورت الفبایی درحدود پنجصد ورق رقم رفته ۱۱۰ تذکره نگاررا معرفی میکند .

رسالهٔ منتخب الزمان که دربارهٔ حضرت بیدل است وبخش آن سالها پیش در ژو ندون به نشر رفته از ماخذ معتبر دربارهٔ بیدل بشمار میرود.

دیبرستان بلخ مروری است براوضاع تاریخی واجتماعی واد بی دو پنج بخش که بخشی ازآن منحصر به بلخ است وسرایشگران آن سامان را شناسایی میکندواز جهات بسیاری اهمیت میابد.

نفوذدانش، شناسنامهٔ شماری از شاعران و گویندگان پاسدار زبان شیرین دری درهندوستان است، این اثرنیز به خط خود اوست که در آرشیف ملی نگهداری میشود.

خسته در کارحواشی و تعلیقات نیزچنان دست اندر کار بوده که میتوان ارزش کارهای اورا با اعتنای بسیار درنظر آورد، او به تنهایی یکی از دشوار ترین، دیگیرترین وحساسترین کار های انجام شده یی را که بپایان آورده است مقابلهٔ تصحیح کلیات بیدل بوده است که درسالهای (۱۳۴۰) صورت گرفته است.

در تدوین کلیات بیدل که چهار سال را در برگرفت خسته رنجی بسیار کشید و ثمرهٔ آن چاپ دوبارهٔ این کلیات بوده در چهار جلد که درمعرض استفاده قرار دارد، نیز خسته درخلال کار های بی انتها وطی سالها بیشتر از هزار ضرب المثل متداول در کشور را تنظیم کرده است

به پنگونه نسخه ها، دیوان ها، سفینه ها ورساله ها یی را باز نویسی واستنساخ کرده است که بخطخود اودرآرشیف ملی کشور ما نگهداری میشود که همه اینها خسته را در شمار یکی از پرکار ترین، پیگر ترین وخسته گی ناپذیرین محققان، ادیبان وهنرپیشان معاصر در کشور قرار میدهد.

مرحوم خسته هنر خطراازمحضر پدرو نیزدرهنه فرا گرفت . و کارخطاطی وخوشنویسی راتاآنجا گسترش داد ، که نستعلیق را بخوبی وروانی مینوشت وا ستادش رامنشی عبدالعلی یاقوت رقم معرفی میکند .

دست نبشته های خسته فراوان است ، ازآنجمله دیوان وهمه آثار ناصرخسرو قبادیانی بلخی، تمام آثارو مولفات خود او و برخی از آثار وتذکره ها، سیرت النبی اثر شبلی نعمانی ، کتاب لغات عامیانهٔ افغانستان ، معیارخواجه نصیرالدین طوسی و زین الاخبار عبدالحی گردیزی ، فرقهٔ ثالث ازآن کتاب مجمع الفضلان بقایی بخاری و کلپانگک خسته .

بدینگونه رسالهها ودست نبشته های دیگری نیز هست که در آرشیف ملی و کتابخانهٔ پوهنتون نگهداری میشود.

خسته رساله یی در اندازه گیری و رهنمایی زیبایی خط نستعلیق دارد بنام آداب خط نستعلیق که ثمرهٔ ذوق هنری اوتوانند بود.

مردی که دانش وانسانیت اورادرخشش وجلایی بخشیده بود وهیچ گرد یادی رنگ ور ونق واقعی واصیلی راکه او با گذشت سالیان وتجربه بسیار بدست آورده بود ، ازش باز گرفته نستوانست نه برکنار شدن ازکار دولتی ، نه تبعید از شهر بلخ پس از دوره هفتم شوری ونه همدر جریان سالهای دشواری که بدنبال آن سپری کرد، وازآن گذشته فقرو بی برگی بی سرزی که در شبهای زندگی وسالهای پسین حیات دامنگیرش بود کهروزها ازبام تاشام با معاصنی سپیدو پیکری خسته وعلیل به تنهایی خشت

روی‌خشت میگذاشت و گلکاری میکرد ، وآخرین داشته های خانه اش رابرای فروش به بازار میبرد .

اینها هیچکدام نتوانست او را دگرگون سازد ،و ازهمان شیوه همیشه گی پاکی فروتنی وسادگی وبی آلایشی بزونش آورد .

خسته این مردخستگی ناپذیر بعد نیال خویش انبا ری از کتاب‌ور ساله ومقاله وشعر را برجای گذاشته است .

آنچه خسته رابزرگی وبرازندگی میبخشد تنها توانایی او در بازآفرینی ادب و امانت نگهداری فرهنگ کشور ما نیست، شخصیت وخصال نیکو و بزرگانه خسته مصداق روشن‌وبرگه، برجسته یی است که نمیتوان ازآن نادیده گذشت .همه سجایای عالی ،پاکی ضمیر و پالوده گی احساس وعقیدهٔ او با دانشهای گسترده وانبا شته اش، ازو بیت الغزلی از معرفت وبزرگی میسازد .

اگرهمصدانهاگریبان‌پاره‌کنندچون او کمتر گهری نادروناب برجای‌خواهندگذاشت واگرهمه ستاره هایه درخشش آیند نگاشته ها ونوشته های اوتابناکی خودشان را خواهند داشت . و اگر چراغهای بسیاری خاموش شوند ، چراغ کارهای اوروشن

خواهد ماند چراغی که روشنائی وجانمایه آنرا در ریشه ودر همیشه بالنده وبارور فرهنگ پارینه کشور ما و در قلب و احساس همه دلبسته گان فرهنگ وادب سرزمین ما میتوان سراغ کرد و باز یافت .

فیلسوف ادیب



وقتی برگهای طلایی سده‌ها پژمرده شدند و بیگونه آخرین برگهای خزان‌زده از درخت کهنسال زمان فرو میریزند، و چراغ واپسین سلاله فرهنگپرور و ادب آفرین خراسان در سده‌ٔ نهم بخاموشی میگراید: شعر، ادب، عرفان و دانش در غبار حادثه‌ها و رخدادها پنهان میگردند: و سالها و سده‌های نازیبی می آغازد.
خراسان و هرات که روزگاری خورشیدهایی از معرفت و ادب را در بغل داشتند، به روشنی کمرنگ گذشته که از بام قرون چشمک میزد، خیره میشدند و در دشتی هموار روی جاده‌ها و وادیهایی خالی و خاموش گام بر میداشتند، در آغاز این سالهای سده‌ٔ جاری که ما همه ارثیه‌ها و غنایم گرانبار ادب و فرهنگ خویش را در چارراههای باریک تاریخ، در بخارا و سمرقند و بلخ، در هرات و غزنه و نیشاپور و سیستان رها کرده بودیم و خود با دستهای خالی جادهٔ تاریخ را میپیمودیم، سلجوقی از تبار آنانی بود که شیشه یی از مشک ختن ادب دیروز ما را در آستین پنهان داشت و کوله باری از آن غنایم را بر شانه میکشید.

یکی از سرآمدان پاسدارندهٔ میراث کهنسال و گرانسنگ ادب و فرهنگ دیروز، استاد سلجوقی است که نامش و دانشش پهناو نهایتی نمیشناسد.

اوطوف‌شفا فی از اند یشه و کهکشانی ازدانشها و علوم بود.
آگاهی و شناخت او تنها بر خرمن بی پهناورنا کرانه‌هزار و پنجصد ساله معارف اسلامی منحصر نبود، آگاهی ورسایی او برهمه اقلیمهای دورو نزدیک اندیشهٔ بشری مسلم بود، او سلیمان وار برهمه قلمرو ادب، هنر، دانش و ثقافت بشری آشنا بود وانگار همه‌درشته‌های راه‌اند یشه‌وران و بخردان جهان‌راکه انبان‌دانش رابه‌دوش برده اند، با دست لمس کرده بود.

سلجوقی به سان خورشید برفراز بلندو پست دانش واندیشه بشری بر کوه ودریا، بردشت وصحرا یکسان پا گذاشته بود.
استاد سلجوقی را میتوان خلف الصدق بزرگان وادیبان برازنده ونام یافته سرزمین پهناور ادب دری به‌شمار آورد که با استیلا برهمه ابعاد سخن و فرهنگ خراسان داد سخن داده است وطبع و استعدادش را آزموده است.

آگاهی‌اوازمعارف اسلامی، وعلوم عقلی واستعداد شگرف اودر برداشت وگرفت‌آنهمه خوشه وثمرازخرمنهای برجامانده وباغهای انباشته از میوهٔ دیرو زین به او همان عظمت و هیئتی را میبخشد که‌درتصور ما از همان بزرگان صورت آراسته است.

اوچنان درکنه‌این اندیشه‌ها جانمایه های حقیقت وزیبایی را سراغ کرده وفرا چنگ آورده‌است که‌انگار ما را با حافظ، بیدل با خاقانی و با سنایی واندیشمندان دیگر رو بەرو ساخته، آشنایی بخشید، واین‌آشنایی راقوام داد و به تکامل رسانید.
استاد باتوانایی و تهور کوه کتل اندیشه های بیدل‌را میپیمود وستیغ‌قله های تفکر وتخیل خاقانی رافتح کرده بود. درمناظره‌بی

از اندیشه های این‌دو ابرمرد وابرا ندیشه‌سخن دری، اوثابت کرده بود که بیدل دربرابر خاقانی توانا تر و پیروزمند تر است .

در«افکار شاعر» اواین معارضهٔ اندیشه گی‌میان شاعران بزرگ زبان دری را با شیوایی بی بدیلی صورت آراسته است که‌مثال و نمونه چنین مقایسه را شاید باهمین دقت وبا همین استواری حتی درمیان آثار پیشنیان‌هم کمتر بیابیم .

زنده گینامه استاد را نمیتوان به ساده‌گی کوتاه وفشرده ساخت ولی ماصرف کلمه‌ها وسطر هایی ازاین زنده‌گی پربار را به خاطرمی‌آوریم:

استاد سلجوقی این گوهر گرانبها واین فروغ تابنده وبه‌گفته یکی از نویسنده‌گان این «شیشه‌سلالسال از زلال‌معرفت وزیبایی» در۱۳۱۲ هجری قمری در هرات درخانواده روشنفکر واهل علم و فرهنگ که‌از سلاله‌های‌یکی از پیشوایان طریقه نقشبندیهٔ مولانا عبدالعظم عالم ربانی بود ، زاده شد . درهمین شهر دانشهای زمان و زمانه های پیشین را فرا گرفت وبعد مشاغل وسمت های گونا گون ادبی،فرهنگی ، آموزشی علمی ودیپلما تیک و سیاسی را کارکرد که همه آنها توام باپر باری، سودمندی وشگوفایی‌بود.

- مفتی ولایت هرات، ۱۲۹۳ ش)
- مدیر عمومی معارف وسر پرست روزنامه اتفاق اسلام(.. ۱۳)
- آموزگاری درلیسه حبیبه ، اما نیه امانی ودارالمعلمین .
- عضویت و فعالیت دردارالتالیف معارف ، (۱۳۰۳)
- منشی ثقافتی در دارالتحریر شاهی(۱۳۰۵)
- قنسل وجنرال قنسل دربمبیی ودهلی (۱۳۱۰-۱۳۱۲)

- وکیل دردوره هفتم شورای ملی (۱۳۲۸)
- سفیر در قاهره، لبنان سودان ویونان (۱۳۳۳)
- همچنان استاد سلجوقی در کنفرانس های بین المللی به نمایندگی از افغانستان نیز سهم گرفته است:
- درجشن انقلاب اکتوبر (۱۳۰۶ش-۱۹۲۷م)
- سالگرد هزارمین سال فردوسی در مشهد (۱۳۱۳ش)
- کنفرانس امام غزالی در دمشق.

ولی اینها بسنده نیست او با خرمنها یی از دانش وادب پهلوزده وبه مثابه منتقدی ژرف بین در بن زمینه ها به کندوکاو های دست نیافتنی و معتنمی دست یافته که مقاله ها و آثار او بیانگر راستین آنست.

استاد سلجوقی با تقرر به سمت سفیر افغانستان در قاهره با دانشیان وفرهنگیان مصر وجهان عرب آشنا شد. وهمه بزرگان آن دیار، مقام، بزرگی واحاطه اورا بردانش بی پهنای دیروزوامروز اسلامی وانسانی دریافتند و ازینرو اشتهار وهویت گسترده و ژرفی در قلمرو ممالک عربی و بلاد اسلامی بدست آورد. این اشتهار و نفوذ تنها به آمیختن و حشر و نشر با دانشمندان عرب محدود نبود، او همه علوم شرعی و اسلامی و عربی را سید استاد. مقالاتی بی شمار و چند کتابی به زبان عربی منتشر ساخت و تا آن مرحله به جلو شتافت که ریشه های واژه گان عربی را برای عربی زبانان تفسیر و تشریح میکرد. و برای آنان از غزالی، اندلسی و ابن عربی و دیگران واز اندیشه های برین د بروز پرده بر میداشت و آنان را در برزخی ازبهت و تفکر فرو میگذاشت.

همین توانایی واستعدادرزبان و ادب انگلیسی نیز برای استاد میسر بود ، درهای بسته یی که او برای انگلیسی زبانان درکلام و سخن شان میگشود ، فتح باب دیگری بود که تا آنوقت برای ایشان ناگشوده ومجهول مینمود .

این آگاهی ورسایی از دانش و ادب جهان دیر وزو امروزبود که انبوهی عظیم از مقاله ، رساله ، نبشته و کتاب را رقم زدو ونوشت ومافهرستی بسیار طولانی از بنفر آورده هارادر اختیار داریم که گواهی است بر نبوغ بیکرانه و عظمت بی منتهای او که نشانی از بوعلی و بوریحان وا بیقور و بیکن دارد.استاد سلجوقی در بانزده سالگی تقریبا به فرا خنای علوم دست یافته بود ، صرف نظر از علوم ادبی واجتماعی ، آگاهی هایی ا ز علوم طبیعی نیز اند و خته بود که با استفاده از آنحتی به سا ختن آلا ت و وسایلی نیزمیسور داخت .

او ستا ره شنا سی را فرا گر فته و از کیمیا بهره یی کسب کرده بود استاد در همان آو ان نو جوا نی تر کیبی ساخته بود که با آن اشیا را طلا کاری میکرد ، همچنان با وسایل ساده یی که آماده کرده بود ، دست به عکاسی میزد و تصا ویر واشکا ل گو نا گو نی را به معر ض تما شا قرا ر میداد ، فر اتر ا زین او دور بینی ساخته بود که سایه کوهها را ازدور ترین فاصله ها نمودار میساخت. همین طور باو قو ع الما سك سرعت نو ر ر ا میسنجید و محلی را که الما سك درآنجا اتفاق افتاده بود، مشخص میتوانست کرد .

این استعداد شگرف واین ستاره تابناك دانش واندیشه چنان گستره های ادراك و بینش را درنور دیده بود که در آغاز بلوغ باید رش سراج الدین سلجوقی در امتحانی از علوم عقلی و نقلی موفق شد. و پدر و پسر هردو به سمت مفتی برگزیده شدند.

نخستین کاری که او در این سمت به فرجام آورد، فتوایی بود مبنی بر لغو شکنجه متهم در محاکم که این ما مول در اصول قضایی دوره اما نیه نیز بازتاب یافت.

فروغ وتابناکی این ستاره چنان اوجگیرنده وفزاینده بود که در ۱۸ سالگی قصیده یی از او در مدح خاقانی در شماره ۱۳ سراج الاخبار سال ۱۲۹۳ به نشر رسید و محمود طرزی اورا به کابل فراخواند و در لیسهٔ حبیبیه به سمت آموزگار دانشهای ادبی و عربی گمارید. پرداختن او به بیدل و مولوی و تدریس اندیشه این دو ابر مرد و ابر اندیشه ادب ومعرفت، درحلقه ها وکانون ـ های روشنفکری کابل طنین شهرت و درایت او را به پادشاه جوان نبخت غازی رسانید و امان الله خان

او را به سمت مدیر معارف وسرپرست روزنامه اتفاق اسلام هرات گماشت.

امواج رخدادها و شهرت و فهم عظیم او دوباره اورا به کابل کشانید و مشغولیتها و مسوولیت های حساس به او محول شد.

در سالهای بعد و پس از زندانی شدن، استاد درهمه عهده های سپرده شده خورشید آسا گرانباری و ثمردهی همه گیر خویش را نثار کرد، هر چند سیاست دولتهای وقت مسیر پرواز گاه او را سپیست وخلا قیتهای بیشمار فرهنگی ـ هنری را از او وهمگامان او

سلب میکرد ، محیطوزما ۵و عرصه دیگران رابراو تنگ میساخت وامکانات فراوان بوبایی وپاپایی را که برخی از روشنفکران زود گام طالب بودند ، ازوو اطرافیان اوباز میگرفت ،

زمانیکه ستاره اقبال دولت امانیه درژرفنای آسمان کشور ما کم و کور میشد وشبی دیگر ، شبی برحادثه وظلمانی آغاز یدن میگرفت ، اعلیحضرت امان الله از دور بنوش اغتشاشیون کلکانی رابه نظاره مینشست وبه سلجوقی نشان میداد که چگونه آنان اسپاب جنگی وصند وقهای کار توس راحمل میکنند دزد وبرای ازهم پاشیدن پایه های اقتدار او به سوی ارگ میشدند ، او درینحال خطاب به سلجوقی میگفت: کشتن اینها گناه بزرگ وبا افسوس و حسرت توام است و هیچگاه عمل صوابی نمیتوان ند باشد. ایکاش اینان میدانستند که چی کاری رامرتکب میشوند ، بهتر است اینان زنده بمانند تا بازهم مراتب دیگر با هیولای استعمار پنجه در افگنند و به زانو یش در آورند ...

ولذا به سلجوقی دستور داد که استعفایش را بنویسد .

قضا نرد براز تز وبرش را باخت. پایه های حکومت امانیه این دولت مستعجل فروریخت وجلال آن باخاک پهلو زد ، ودر این گیرو دار بادست یافتن حبیب الله کلکانی به اریکه امارت ، استاد سلجوقی این منشی و خاطره نگار اعلیحضرت امان الله نیز روا نه زند ان هدو نه ماه تمام ملول اختناق آور زندان راحس کرد. در آخرین روزهاییکه چراغ حکومت حبیب الله خادم دین رسول الله کمفروغ میگر دید ، سندمرگ ونابو دی سلجوقی نیز رقم

رفته بود ،واگرچند ساعت دیگرو رق زمانه دیرتر ار میگشت ، شاید دیگر ما استاد وعلامه یی بنام سلجوقی با اینهمه شهرت وابهت عظیم وپیمانند وچهره گی که برادب عرب و عجم کسب کرد وبرصدر مجالس ادبی عرب درسر زمین باستانی نیل تکیه زد واندیشه های فلکسای نوابغ روز گار ان پیشین رابرای ما توجیه وتفسیر کرد ،درین عصر سترون ونازای دانش و اندیشه های لاهوتی وماورا الطبیعی اورا وبدیلش را نداشتیم . وچی دردریغ وچی پرتاسف میبود ،این .

مگرهمین سلجوقی نبود که نمایش برخی ازپارچه های تمثیلی رادر زمان اعلیحضرت امان‌الله تنظیم میکرد و فرصتهای نا ب فرهنگی رابرای دربار یان وماموریندولتی فراهم میساخت باری پیش از آنکه اعلیحضرت به سفر اروپا برود سلجوقی نمایش چنجا ل بر انگیز پارچه تمثیلی (روی لچی) را بنابر ملحوظات خاص اجتماعی انو ات ممانعت کردوآنرا به آمدن شاه جوان موکول ساخت زنده گی استاد سلجوقی رابه سه مرحله میتوان بخشبندی کرد :

دودهه پیش از استرداد استقلال کشورسالهای آموزشواندوختن ومایه گرفتن ؛ ازآغاز سلطنت اعلیحضرت امیرامان‌الله خان تادهه چهارم سده جاری بیشتراز چهل سال سالهای پربارکارونمالیت .

وازدهۀ چهل تا سال ۱۳۴۹ سالهای کناره گیری و انزوا .

سالهایکه استاد سلجوقی به کارهای دیوانی ورسمی مهر داخت سالهای جوش‌وخروش‌وپرازولوله یی بود کههر روزآن آبستن رخدادی بود وهرهفته‌ئ آن باز تاب دهنده نهضتی‌وتحولی .

درین روزگار روشنفکران ومشروطه خواهان واصلاح طلبان درحلقه های مخفی ونیمه مخفی برای به سامان آوردن نابسامانیها در تلاش وتکاپو بودند • هرچند استاد دوراز کابل وجدا ازین حلقه منظم روشنفکری دربار به سرمیبرد، اماهمواره باجریانهای روشنفکری درپیوند بود•

استاد سلجوقی شاید ازآن شخصیت ها و چهره های انگشت شماری است وشاید یگانه چهره یی است که درهر گام ودرهرآن، بناء ونطفهٔ تاسیسی فرهنگی، آموزشی وهنری را گذاشته است • میتوان گفت : تقریباء همه بنیادهای فرهنگی ـ ادبی (به استثنای چندمورد) ثمره ابتکار او بوده است •

برپایی تیاتر ونمایشگری وایجاد مکاتب ومدارس به نام شرافت شجاعت وغیره به شیوهٔ جدید درهرات (۱۳۰۰ ش) .

تاسیس روزنامه یی به نام اتحاد (درهرات)•
تاسیس جریده هفته وار ثروت درکابل.
ایجاد نمایشگري وتمثیل درکابل .

نخستین مدیر مطبوعات وزارت امور خارجه (۱۳۰۷) .
نخستین سرپرست نشرات رادیو کابل درسال ۱۳۱۴ درکوتی لندنی.
ونخستین رئیس مستقل مطبوعات درکشور (۱۳۱۸) ش•
تاسیس وبرپایی سایرادارها و مراکزکلتوری ،نشراتی واطلاعاتی ازجمله (آژانس باختر) درکابل .

همینگونه استاد بسیاری از روشنفکران وکارگزاران این بنیاد

های فرهنگی وآموزشی را ازدانش تجربه‌و ابتکار خویش بهره‌مند و سرشارساخته وازینرو برشمارزیادی ازایشان حق‌استادی دارد.

استادآثارگرانبهایی داردکه هرکدام مظهری ازدانش، نبوغ وتسلط اوبرقلمروپهناور فرهنگ بشراست.

دراینجا فهرست قسمتی ازآثاراستاد سلجوقی‌را برمیشماریم:

۱ ـ افکار شاعر، تاریخ طبع اول‌حمل۱۳۲۶ وطبع دوم۱۳۳۴(ش).

۲ ـ نگاهی به زیبایی، حمل ۱۳۴۳ ش.

۳ـعلم‌اخلاق (نیکوماکوسی)، ترجمه، اثرارسطوباتمهیدسال ۱۳۷۱ هق.

۴ ـ مقدمه علم اخلاق درد و جلد سال ۱۳۳۱. ش.

۵ ـ جبهره، مدیریت عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات

۶ ـ تجلی خدا درآفاق وانفس، چاپ اول ۱۳۸۳ و تاریخ چاپ دوم ۱۳۸۴هق.

۷ ـ اضوأعلی میادین الفلسفه والعلم وللغته والفن والادب، چاپ مصر سال ۱۳۸۱ ق.

۸ ـ اثرالاسلام فی العلوم والفنون، چاپ مصر سال ۱۳۷۵ هـ ق.

۹ ـ نقد بیدل، ۱۳۴۳ ش.

۱۰ ـ محمد درشعرخواره گی، ترجمه ازعربی و گوشهٔ از پیغام تو سال ۱۳۴۲ ش.

۱۱ ـ تقویم انسان،

۱۲ ـ افسانه فردا،

۱۳ ـ کتابی در علم بیان وبدیع،

۱۴ ـ اخلاق،

۱۵ ـ ادبیات،

۱۶ ـ ثروت،

۱۷ ـ قواعد ادبیه،

(۱۸) آیینهٔ تجلی.

پنج اثرالحیر رادر ایام‌جوانی ودرعهداعلیحضرت مرحوم امان‌الله‌خان تالیف کرده وبرای محصلان معارف‌به چاپ رسانده است.

بوها نده کتو رجا و یدطی یادداشتی که درهجدهمین سال نشراتی مجله ادب به مناسبت مرگ این ادیب بزرگ اگاهته یاد آوری میشود که :

«استاد شعر کم میگفت آنچه ازو مانده نشانه قریحه تابناك و قوت بیان ونمودار تسلط و مطالعه او در زبان و ادب دری است...

از قطعات جز یل و زیبا یش که به جمال لفظ و کمال معنی آراسته است ، تصنیف استادانه اوست که مطابق به آهنگ «کرمن» ساخته است وبه آواز دلنشین شگفته هنرمند محبوب رادیو افغانستان بار هاازلا بلای رادیو شنیده شد .. در ین نشیده استاد با هنر مندی تمام رشته های تاریخی فرهنگی وحتی جغرافیایی افغانستان راچنان شاعرانه بهم پیوند داده ،از آن ترکیب زیبا ساخته که شایسته گوینده وطنپرستی چون او ودر خورملت نجیب واحد ومتحد افغان است ... کلمات وعبارات آن منتخب وزیباست گویی شاعرمانند زرگر ماهر ، نگین سخن رابا تناسب هرچه بجایش نشانده وشاهکار هنرمندانه یی بوجود آورده است .

استاد آرزو داشت که این تصنیف بعنوان یک ترانه و نشیده ملی رواج یابد وقبول افتد ... »

دریاد کردن محاسن ومحامد کار کرد های استاد گفتنی های بسیاری را میتوان بر شمرد .

ازآ نجمله تحشیه ها و تحلیل ها ونقد هایی است که او با بهره گیری از آراو افکاراندیشمندان ، شاعران ، فلاسفه و عرفا در نبشته های خویش می آورد .

شرح وبسط وتفسیر اواز شاخه ها وابواب و فصلهای علوم و اندیشه های عقلی و نقلی وحدت الوجودی ، وحدت الشهودی ، اسلامی وغیر آن اعم ازنووکهن دیروزوامروز در شرق و غرب ، نمایانگر حافظهٔ نیرو مند و اطلاعات زاینده و سیال اوست که درروز گارما تنها به او منحصرو محدود میتواند بود ، وشاید مادر گیتی دهه های بسیاری چنین فرزندی برومند نزاید وچنان

خرمنی رادردسترس شخصی بدینگونه یادرازدستی واستادی نگذارد. اوکه ازتبار سلالهٔ دانشپرور و معرفتپرور بود ، برخوان دانش بشری باهمان دست درازومها بتی غریب مینشست وازآن نصیب میبرد.
عبدالهادی داوی همفسر وهمروزگار سلجوقی به مناسبت مرگ این علامه بزرگ چنین توجه مرداد که اززبان این خبره فرهیخته گامیست در شناسایی او: «... بااین صاحب قلم ارجمند وصاحب سخن دلپذیر در ایام جوانی آشنا شدم وقتیکه بنده درمجلهٔ سراج الاخبار محرر بودم ، اوبا قبله گاه خود مفتی سراج الدین از مسقط الرأس فیض بار هرات بار اول به کابل آمدومقاله یی به پای (میز گبریز) محمودطرزی (رحمته اله تعالی) سرمحرر مجله مذکور تقدیم مینمود . درهمان ملاقات اول باخود گفتم که در محافل علم وادب کشور ستاره یی درخشیده ، فاضل مرحوم علوم متداوله رادر هرات تحصیل کرده بود ، لهذا بعد ازحصول شرف شناسایی اوقدر هرات درنظر بنده بیشتر شد . امروز افول آن ستارهٔ خراسان نه تنها محافل علمی وادبی کابل را شام اند وهبارساخته ، بلکه بنام وطن و مناطن این ضیاع علمی والمناک متاثر گردانده است ...»
دیوارسده ها به عقب رفتند ، فصلها گذشتند وزمانه ها تومار زنده گیهای بسیاری رادرهم پیچیدند ، همه به فراموشی رفته اند اماسلجوقی راچگونه میتوان از خاطره ها بردوبه فراموشی سپرد.
مادر دهر گاهگاهی شنا گردربای آفرینش هستی میگردد ، واز هزار بار یکبار باشبچراغی برون می آید وفرزندی چنومیزاید که این شبچراغ استاد صلاح الدین سلجوقی است واین فرزند بیمانند دیار ان هری است که قصه پرداز هزار ویکشب کار نامه های ادبی وفرهنگی خراسان است .
دیوارسده های دیگری نیز فرو خواهد ریخت ، ولی این شبچراغ فرهنگ ما درخشان خواهد شد ویادش همواره گرامی و جاودان بر اوراق ادب ما نقش خواهد داشت .

سردیسکوی هنر



از کنار دیوارهٔ دود آلود زمان روشنان که سوی را مینگریم که از کهکشان به سوی زمین خاکی باریکه یی را رسم کرده است. پنداری در همهمهٔ باد نور روشنان با پراگندگی تا مت افراخته باشد.

چنانکه همه راهها به دیواری پایان میپابد، همه هستیها به نقطه یی و پایگاهی به نام انسان به نهایت میرسد، انسانیکه بر فرهنگی گرانبار زانو زده است و به گونه شمعی روغن میافزاید تا برتیرگی استیلا داشته باشد. اگر هنر به سان شمعی در همهمهٔ باد به آشوب افتد، این دستهای هنرمند است که آنرا دو باره برمیافروزد وبرا فروخته نگهمیدارد، تا فرهنگی به گسترده گی جهان آفریده باشد. برای آنکه زمان را پاس گذاشته باشد این دستها باید انباشته باشند، واین دستها باید گره زده شوند روغنی در پای این شمع که در آشوب باد هست، ریخته شود، وتا فرهنگ ما بالنده گی دیرین وهمواره اش راداشته باشد.

وما با همین روشنایی کوچک که از کنار دیواره زمان خط باریکش را مینگریم به مدد طابر قدم‌راه برسکویی از یک سیمای تابناک فرهنگ پربار خویش میبریم، تا اسمانی دیگرو کهکشانی دیگر آفریده باشیم.

***

برفراپیش خوان گسترده ادب و فرهنگ ما کسان بسیاری زانو زد. اند وآنرا بهره داده واز آن بهره گرفته اند ، ولی انگشت شمارند آنانیکه ارزشهای ملی واصالتهای پارینه ومردمی راباارجی بیشتر والایی بخشیده وژرفتربه پالوده گی رسانیده باشند.

صورتگری که بار نخست همه صورتها را در چشمه زلال تاریخ وفرهنگ ملی فرو برد وهمه نقاشهایش را با آن و اژه گی بخشید ، ونقش‌آفرینان وصورتگران رابه‌سویش فراخواند نمایشنامه نویس وکارگردانی که به اعماق اجتماع شتافت و مردمی ترین خصلتها وپندارها رابه نمایش آورد ،

نویسنده یی که نابترین و رابجترین واژه ها ومصطلحات‌رادر نگاشته هایش به کار برد .

آوازخوان وکمپوز یتوری که‌طنین سرود های روستایی و محلی را بلند تربه نواآورد و به گوشها آشنا ساخت ، کار تو نیستی که دوتیپ جاو دانهٔ عجبخان ور جبجان را از میان مردم برگزید و آفرید .

هنرمندی که‌همواره باهنر ، وفرهنگ ومردم کشورش زیست وباهمین هنرو فرهنگ مرد .

استادی که برای هنر ملی کار های بزرگی را پی افگند و شاگردان بسیاری را باهمین اندیشه وپندار پرورش داد .

عبدالغفور برشنا جوانی که‌در سرزمین‌دیگرآموزش دید وبا فرهنگی بیگانه آشنایی‌یافت ، اما هیچگاه برارزشها ی فرهنگ کشورش ازبالا ننگریست وبه‌آن پشت پا نزد .

بدون تردید چنین هنرمند و آفرینشگری در میان هنر آفرینان سخت انگشت شمار و چونان گوهری نادر ونایاب‌است .

در نخستین دههٔ قرن جاری که همه زمینه ها رو به به بالندگی و نوهدن گذاشته بود و همه بنیادها و بنیانها در کشور عرصهٔ تلاش و تکاپو ودگرگونی واقع گشته بود، نقاشی و صورتگری ما نیز با خصلتهای پیشتر مقلدانه از نقاشی مغرب زمین آمیخته گی داشت که با روان فرهنگ کهن و سالمند ما بیگانه مینمود، ودرحالتی بیرمق ونزار سیر میکرد انگشتان ماهرو قلم وموی یکسحاری میبایست تا نقشها ورسمهای باژگونه ما را با اسلوب تازه هماهنگی بخشد وروح زندگی شرقی وملی درآن بدمد.

برشنا نخستین گامهارا برای دگرسانی هنر نقاشی در سال ۱۳۰۸ درمکتب صنایع برداشت. اواز نخستین استادان این مکتب بود که شاگردان را اززیر سقفها وازپشت میزهاواز میان چاردیوار بهای دربسته ومحدود، به فضای آزادو گستردهٔ طبیعت کشانید، وبه شاگران آموخت که طبیعت رانه آزروی مودلها بلکه به گونه زنده آن با چشم بازنقاشی کنندوربا لوزم راجا نشین تخیل وتقلید ساخت برای روح بخشیدن وبازآفرینی وا قعیتهای ملموس شاگردان را با پورتریت، منظره، نوك آهنی اناتومی ودیزاین آشنا ساخت. (۱)

برشنا نخستین آموزشها رادر رشته نقاشی درد وران شاگردی درلیسه حبیبیه از نزد پرو فسور غلام محمد میمنه گی فراگرفت.
واقعگرایی وتجسم طبیعت درآثار اوجای والایی دارد، اوبا بهره گیری ازهمین شیوه آثار وتابلوهای گرانبهایی راآفریدوبه روشنی مشخص ومعتا زدرین عرصه دست یافت. با آنکه آموزشهای استاد صورتگر مادراکادمی هنرهای برلین درنقاشی (نوك آهنی) بود اما توانایی او درهمه زمینه های نقاشی مثل رنگ آبی ورنگ روغنی نیز توام با پختگی

۱ـ یکی ازشاگردان استاد برشنا یوسف کهزاد نقاش شهیر معاصر است که از نوآوری استادش درمکتب صنایع نکته هایی راخاطر نشان ساخت.

ومهارت استادانه یی است، که صاحبنظران هنرصور تگری ایران مهر تأیید میگذارند وا نرا با ستایش وتکریم مینگرند .

برشنا از چهره های تابناك هنر معاصر ومشعلدار بلنددست هنر نقاشی درکشور بهشمار میاید .

هنرمند یتوانا و آفرینشگر ی استاد که هفت شهرهنر را گشت ودرهر شهر ی شاگردان وپیروانی راپرورده ساخت. ولی استادی وبزرگی اودرنقاشی وپس ازآن درتمثیل برازنده گی وویژه یی میابد.

شماره شاگردان اودرهنر های هفتگانه تقریبا بیشتر ینه هنرمندان سر شناس کشور راکه بهگونه مستقیم وغیرمستقیم ، اگاهانه وناخودآگاه شیوه وروش اورادرنقاشی ،درموسیقی، درتمثیل وترجمه، طرح جدول ومعما ، نمایشنامه نویسی وغیره دنباله گرفتهوسرمشق قرارداده اند، دربر میگیرد .

شناسنامه این استاد هنرمند رادرچند سطرفشرده میسازیم :

در ۱۲۸۲ خورشیدی درکابل زاده شد .

دوره ابتدایی رادرلیسه حبیبیه آنوقت که بهنام (مکتب ترقی) یادمیشد تمام کرد .

در (۱۳۰۱) برای تحصیل طب به المان رفت و در آنجا در اکادمی هنرهای برلین ، لیپزیک ومونیخ بهآموزش نقاشی پرداخت.

ـ در (۱۳۰۸) دو باره به وطن بر گشت و در مکتب صنایع معلمشد .

ـ در ۱۹۱۳ میلادی به سمت اتشه مطبوعاتی به ایران رفت .

ـ باردیگر معلم مکتب صنایع وعضوتدریسات مسلکی وزارت معارف شد .

ـ در ۱۳۲۰ مدیرلیسه امانی وامانیه شد.

ـ در ۱۳۲۹ مدیر عمومی نشرات رادیو بود .

ـ در ۱۳۳۳ آمر مکتب صنایع و مشاور وزارت معارف مقرر شد. برشنا یکی از دلبسته گان اصالتهای فرهنگی و رشد و غنای فرهنگ مادی کشور ماست.

در تابلو های او مناظر دلفریب، طبیعت سرکش جلوه های فرهنگی، زندگی ساده و بی پیرایه خسته و خاك الود روستا های کشور وقبایانه های گرفته ودرد آگین مردم ما بازتاب یافته است که نمونه های آنرا میتوان به خاطر آورد. از انجمله است تابلو های دختر کوچی، تاجگذاری احمد شاه، بزکشی، چارچته کابل، شیرشاه سوری (نوك آهنی) بند امیر (رنگ روغنی) و دهها تابلوی دیگر که رانگشتان جادو گر او تراویده است که همه در زنده نگهداشتن اصالتهای ملی وفرهنگی سهمی عظیم دارد وبه مثابهٔ آیینه یی است از زندگی، مردم، تاریخ وفرهنگ سرزمین ما و بمنزله هنر ملی باید مورد ستایش قرار گیرد (۱)

همچنان برشنا از زمانی که مجله کابل درو چشگوفائی اش بود بصفت نقاش انجمن کار میکرد که نقاشیهای پورادرپشتی اکثر مجله های کابل میتوان دید وسراغ کرد. بعدها بصفت نقاش موزیم کارش درین زمینه ادامه داد. درین زمان نیز کارهای ارزنده یی را ارایه داد. برشناهما نگونه که پیوند هنروالایش را با مردم و تاریخ وفرهنگ کشور استوار ساخته است، با استادي بی بدیلی سلموسترین و به

۱ـ برخی ازین تابلوها در گالری ملی کشور نگهداری مشیود ولی که شمار بسیار آن ار کشور خارج ساخته شده است.

ذهن نزد یکتر ین رنگها را در تا بلو هایش بکار گرفته و به تر-
سم و تجسم حالتها ولمحه ها پرداخته است.

میتوان گفت تقریبا همه نقاشان نام یافته و به شهرت رسید ه کشوردر چند د هه اخیر ازشاگر دان وراهیان شیوه اویند، استا د غوث الدین رسام استاد غلام علی امید، یوسف کهزادوشماربسیا ر دیگر.

کار برد خط هاورنگها ودر مجموع پرسپکیف در تابلو های اوبه گونه یی است که فضا بههیچ وجه در سطح خطهاوسایه رو شنها نمیلغزد. بلکهدرلایتناهی ازمکان سیر میکند. واین از تو ان هر نقاشی ساخته است.

تا بلو ها، تصا ویرو نقا شیهای او همواره موردتوجه نقاشا ن وهنر شناسان داخلی وخارجی بود. نمایشگاههایی که اودرخارج از کشور برگزار میکرد، شهرت وافتخارفراوانیرا برای او بههمراه داشت، چنانکه درنمایشگاههایی در کشور های شوروی، امریکا ر بلغاریا، ترکیه وایران همه جابا تحسین وستا یش بیشظیری ر ویا روی میگردید. چنانکه دهها جا یزه نقدی و جنسی و ستایشنا مه هایی را ازین رهگذر بهدست آورده است.

-درسال ۱۳۳۷ مدال درجه سوم معارف.

-درسال ۱۳۴۴ مدال مطلای رشتین

استاد برشنا درهنرتمثیل نیز سالهایی را به فرجام آورد، منزلت اورا در ین عرصه میتوان به مثابهٔ یکی از سیما های برازنده پذیرفت، او در سالها ییکه مردم تیاتر وتمثیل را بایی مبالاتی

نگریسته وبا استهزا بدرقه میکردند، تلاشهای معتدع را به خرچ داد و خلاقیت هاوابتکاراتی را عرضه کرد ولذااورااز جملهٔ پیشکاسان این هنر میتوان به شمار آورد. کاراستاد به عنوان بنیادگزار، نویسنده، کارگردان ورژی کننده ورهنما بهتیاتر جانی تازه دمید وشاگردان بسیاری را پرورید. او به تیاتر به گونهٔ مدرسه‌یی مینگریست که مردم بایددر آن بیاموزند ومظاهر انتباهی واخلاقی وارزشهای نیك وبد جامعه رادریابند. (۲)

غلام عمر شاکر که یکی از بازیگران ونویسنده گان تیاتر آن سالها بود طی صحبتی به خاطر آورد که استاد در نشان دادن حالتها وسیمیك چهره از تیپهاوآدمهای گوناگون چنان توانا بود که میتوانست همه دقایق درونی تیپهاو کرکتر هارا باحرکات و حالات قیافهٔ شان برای بازیگران تیاتر مجسم کند...

بدینگونه گروه فراوانی راکه برای بازیگری و تمثیل گرد آمده بودند، باتکنیك های بازی آشنا میساخت. و چه بسیار بازیگران تیاتر که اورا به استادی وتوانایی بارها ستوده اند و گرامی داشته اند.

همینگونه ازنمایشنامه های زیادی که استادنوشت وبروی‌ستیژ هاپیاده گردچندتای‌آنرا برمیشماریم: ابوعلی‌سینا، مینا، اشتباه، تحصیلدار، دو صنعتگر، میمون، میرویس‌خان، شربت غیرت ولالا ملنگ، که از نمایشنامه های پرسروصدای چند دهه پیش‌بودو هفته ها وماههاسالون تماشاخانه‌را انباشته نگهمیداشت. (۳)

۲ـ از صحبتهای استا درفیق صادق یادداشت شده‌است.

۳ـ نام همه نمایشنامه های که ممکن بیشتر ازین دستیاب شده نتوانست.

برخی از نمایشنامه‌های خارجی را نیز از زبان المانی بر گردانیده که از آنجمله است (اتاق مشترک) که از نمایشنامه‌های آداپت شده آن سالها به شمار میتواند رفت .
شناخت استاد برشنا از موسیقی زمانی آشکار شد که در سال ۱۳۲۹ خورشیدی به سمت مدیر عمومی نشرات رادیو کابل به کار گماشته شد . او در جریان سه سال واندی کار درر ونق موسیقی و تمثیل در رادیو تلاشهای سودمندی را انجام داد . با رسوم خرافه و تعصبات پایداری که نسبت به موسیقی وخراباتیان در پندار های عامه مردم شکل گرفته بود ، برخاست .
او موسیقی را از هیئت یک پیشه وحرفه حقیر ومختص خراباتیان در چاردیوار یهای کوچه خرابات دگر گونی بخشید و به گونهٔ هنر همگان در آورد وعلاقه مندان بسیاری رابا تدریس وتشویق یاری ورهنمایی کرد تاآنجا که حتی خود کمپوز کرد ، آواز خواند وبه موسیقی پرداخت : که مطلع یکی از آهنگهای او اینست :

یار باما بیوفایی میکند بی‌سبب ازما جدایی میکند .

اهنگها و صدای او تا هنوز در آرشیف رادیو یگانی گردیده است
استاد برشنا در عرصهٔ ادبیات نیز دستمایه هایی دارد، کتابی به نام «هنر و بهزاد» ومقاله های تحقیقی وترجمه‌هایی را در پیرامون هنر، ور سالهٔ نفیس دیگر نیز دارد که هردو جنبه‌های داستانی دارند. یکی بنام (قصه ها) ودیگر بنام «جاده افیون» همچنان شعرها وسروده های اودر نشریه های گوناگون کشور انتشار یافته که از قریحهٔ شاعرانه او نمایندگی میکند ، یکی ازغزلهایش را نمونه‌وار در اینجادرج میکنیم تا تصویری از بینش شاعرانهٔ او به‌دست داده باشیم .

یاد روزی کز گل رویت بهاری داشتم

در سر از چشمان مخمورت خماری داشتم

در حضورت همچو شمع سر تا به پا میسوختم

در خفا چون لاله قلب داغداری داشتم

دور از اغیار و آنهم در دل شبهای تار

با سر زلف پریشان تو تاری داشتم

کمتر از بلبل نبودم نغمه‌سنج اندر چمن

شمع سان هرجا زبان شعله‌باری داشتم

رشک مانی بود نقشی را که من میساختم

بر سر انگشت حکم و اقتداری داشتم

در صف صاحبدلان بودم عزیز و ارجمند

در ردیف ذوقمندان اشتهاری داشتم

یاد ایامی که از فیض هنرهای نفس

در میان خیل خوبان اعتباری داشتم

حینه در غربت به تنگ آمد برشنا بعد ازین

محروم جایی که یار غمگساری داشتم

کارتونهای عجب خان و رجب خان دو نمونه از آدمهای مثبت و منفی جامعه ما بود که روز گاری برشنا برای بازگویی انتقادهایش و ستایش نیکی ها و نکوهش بدیها طرح ریخت و سالها در مطبوعات به نشر میرسید.

برشنا شاید از همان چشمه های زاینده و پرآبی است که خشکسال هنر و فرهنگ همین مدهٔ روان در کشور ما دستان پررمق ولبان تشنهٔ بسیاری را رمق تازه و طراوتی دوباره بخشیده است. و گروه کشوری بادستی

درازا زهر بعدازهنرمندی او، سیراب شده اند آب این چشمه مثل آبشاری آرام ولی ممتد ازبلندای پتکار وخلاقیت او فروریخته و به همه شیله و شدیاری جاری گشته ، بی هیچ مضایقه و بر گشتی .
سال ۱۳۵۲ واپسین گامها یش را بر معبر زمان میگذاشت واستاد درزیر بار توانفرسای بیماری نفس تنگی مزمن رنج میکشید، خطها اززیر سایهٔ انگشتان لرزانش دیگر پختند ورنگها رونق و جلوهٔ پیشین وراستین شانرا انداختند خسته گی دیگر تکیده و پیرش را مدفرسود دردنیر ویش رابه تاراج میبرد تابلوهای آویخته برد یوار آرامش و تسکین گریزان و دست نیافتنی اش را که چون دودی در هوا ازاو دور میشد، دوباره به وی بازمیگرداید ، خود ش را بر فراز قله بی میدید ، بر سکوبی از کار و تلاش که دور نما وژرفا یش دل انگیز وپرجلال مینمود ولی دردکجا مجالش میداد ،حتی برای یك لحظه هم سینهٔ اودیگر برای این پرنده دور پروازتنگی میکرد، پرنده نفس در قفسهٔ سینه اش سرودانده سر میداد، هنراو نیزر وزهای غم انگیز و ابر آلودش رامیگذشتا ند، دیگر استاد نمیتوانست نقاشی کند ،وانگار هنر میخواست ازاین پاسدار وپرچمدارش پدرود گویاند وری وجدایی گزیند .
سرانجام استاد برشنا راهنرمندی را که برسکوی چندین هنرگام نهاده بود درروزی زمستانی وبرف آلود (۵ ۲جدی سال ۱۳۵۶) سیل مرگ در ربود ودرحالتی ربود که به گفتهء ابوالمعانی: نفس هردم زقصر عمر ش خشتی برمیکند ،ودیوار زندگی او با دردنفس تنگی ازیکروز تا روزدیگر فرومیریخت .
با رفتن برشنا اگرچاردیوارهنری ما تیره وتا رشد، کاروآثاروعشق واندیشه های برین اصلاحی وانسانی اوسرمشق وسر لوحهٔ خوبی شد برای شا گرد ان وپرورده گان او که به صد ها وهزارها میرسد .
به گفته ابوالمعانی بیدل :

زبعدمانه غزل نی قصیده میماند زخامه ها دوسه اشک چکیده میماند

غزل‌سرای پرشور



درچشم‌اندازی که دو اید یت را پیوند میزند زنده گی به سان گل‌وگیاه وسبزه‌وبرگ میروید وپژمرده میشود،وبه‌مرگی‌محتوم منتهی میگردد همان رو یدن وپژمردن گرا نبار تراو گوا را تراست که عطری‌پراگند وسکری برجای گذارد.
ومثل‌هنر مندوآنیکه می‌آفریند ،چنین است.

*　　*　　*

یاداز سخنوری می آوریم ، که‌سخن به سان موم درمیان انگشتان او شکل میگیرد وجان‌مییابد .وبه زنده گی میپردازد، هرواژه ، هرتصویر وترکیب درکار گاه‌اندیشه اوچنان بارشته احساس‌و عاطفه گره میخورد که‌الگوی‌دلپذیری فراهم‌می‌آید ،وچنان‌با جان می‌آمیزدو پیو ندمییابد که گل‌باپته وبرگ بادرخت .
استاد نوید ازهمان شاعران‌غزل پردازی‌است که‌غزل را امروزدر کشور ما به زیبایی وتوانایی اوکسی نمیتواند بسراید ،

غزل‌این‌شکل حسب‌حال های‌عا شقانه دردرازای تطوروتکامل ادبیات همیشه مظهر زیبا ترین ولطیف ترین پندارها، تمایلات و گفتنی ها واحساس هایی بوده که‌انسان توانسته آنرا در یابد وابراز کند .

بیان نجواهای عاشقانه بی که بر محور عواطف بشردور میزند واین نجوادریك قالب بهسان گوهر دردامن صدف پرورده شده است . درسده های اخیر که ستارهٔ شعردری کم سوتر میشود وغزل این نهود ظریف ازانواع مظروف های ریالیزم ادبی، درچار دیوارادبیات به سایهٔ سیاهی بدل میگردد ،چند نام درادبیات ما وکشور ما برین آبگینهٔ ظریف هنرمندانه درخشش بخشیدند که نسیم عطرآگین سلالهٔ پرصلابت پیشین بران میوزد ،که کسانی مثل ندیم کابلی، واصل کابلی و ملك الشعراء قاری ازین شمارند .

ودرسدهٔ اخیردرمیان سرود پردازان وسخن آفرینان بسیاری که غزل رابه ترنم گرفته اند ،نوید این آبگینه راد لپذیر تر ، شیوا تر وگواراتراز دیگر ان دردست دارد .وانگار سروده های اوتداوم جاری خروشان وسا لمند غزل پیشینه روزگار دری رابا خودارد وهرکنایه ،ظرافت ولطافتی را که استادانه برنگین گاه هرواژه می نشاند . شکوه هنرمندی سخن سرایان پیشین رابخاطره هادوباره زنده می گردانند .

غلام احمد نوید فرزند نوراحمد نوری معروف به امین الوجوهات درسال ۱۲۸ ۰ خورشیدی درکابل زاده شد.

امین لو جوهات که از رجال برجستهٔ زمان امارت حبیب الله خان بود ، نویدرا با نخستین آموزش های متداول آشنا ساخت . نویدهنوزدرمرحله صباوت به سرمی برد که به شعر سرایی پرداخت و این فرصتی بود که ترغیب بیشتر وزمینه فراگیری بیشتری برای او میسر ساخت.

چنانکه عبدالهادی داوی، هاشم شایق افندی ،ملك الشعرا

قاری عبدالله ومولینا یعقوب فراهی هریك به نحوی درپرورش و افزایش آگاهی های او گامی برداشتند. با رفتن اعلیحضرت امان الله خان از کشور، نوید نیز با عبدالهادی داوی کابل را ترك کرد. وبا برچیده شدن دوره اغتشاش به کابل آمد و مدتی منزوی بود.

نوید عهده هاو مشاغل مهم دولتی را گذشتانده است از آنجمله:

- مامور یت در وزارت های معادن وزراعت .
- سکرتر دوم سفارت افغانستان در آلمان وماسکو .
- مدیر شعبه اول و مدیر عمومی کفرانس ها در وزارت امورخارجه
- قنسول افغانستان در بمبی و جنرال قنسول در مشهد .

انجمن ادبی که شالوده های فرهنگ وادب را در محدوده معینی ودر تحت تاثیر معیار های ویژه بی پی افگنده بود، درفرجام بر این مرام استواری داشت که در بنیاد بخشیدن پیشینه تاریخی و بهسازی وسامان دادن و ضعیت وگسترش فرآورده های ادبی گامی بردارد که با برپایی همین بنا اد بیان، شاعران وقلمزنان بسیاری، درین کانون برورده میشدند تابالنده گی ادبیات را جهت وو جهه یی ببخشند، چنانکه تجدد خواهی ونوجویی یکی از تجربه های نمو یافته یی بود که مسیر فت تاپیچك وار بر تنه سالمند نخل ادبیات بپیچدن گیرد، باآنکه جنبش مشروطه خواهی وبه دنبال آن، تجدد و تمدد خون تازه در کالبد کشور با اضمحلال نهضت دوره اما نی به حلقه تعلیق در افتاده بود، وچشم اند از آنگونه که «می بایست» روشن نبود بااینهمه جمعی از روشنگران وتازه گرایان، برخلاف مسیر حوادث دربی آن بو ندتا ادبیات رابا آرا با ها ی اجتماعی بازتاب دهندو آئینه دارهد فمندی درادبیات وتکامل قانمند آن باشند.

وبنابران کسانی بودند که تکامل ادبیات وشعر را تنها منحصر به بهره گیری ازنص او راق پیشین وتقلید وقالب گیری شالوده های گذشته نمیدانستند، با گذاشتن گامی فراتر، تعهد اجتماعی وزمانی وویژه گی های طبقاتی را نیزآویزه آن می ساختند،

عبدالهادی داوی پریشان ، عبدالرحمن لودین وشماری دیگر ازرهروان این راه بودند.

نوید درهمین سالها این دم گرم را درمی یافت ودرروشنی زار اندیشهٔ اینان بود که طنین شعراو نوید خروشی شد که دردرازای بیش ازپنجاه سال بر شعراو چیره گی یافته واین خروش نوعی بالنده-گی، جهش، تکاپو، پویایی وبرازندگی است که ازهمان سالهای دشوار سخن می زند:

تنگنای قفس هر چند فرو ریخت پرم

چشم دارم دهد ایزد پرو بال دگرم

باوجودی که ضعیفم نهراسم ازچرخ

گرچه او تیغ بکف دارد ومن بی سپرم

مهرسیارم وباشد خط سیرم معلوم

آسمان کیست که مانع بشود از سفرم

رسالتمند بودن برای هنرمند ، آنگونه که برخی می پندارند تنها این نیست که هنر گردن آویز زمان شود وقبای آفتابی روزبراندا-مش آراسته گردد وبه همان بسنده شود.

رسالت هنروهنرمند ازین چشمه هم بایستی آب بخورد که هنر را وخاصه شعر را نباید حلقه هردر و دریچه یی ساخت و آن را بسان

متاعی ودشلمه‌یی به‌رسم تعارف پیشکش این وآن کرد .

هنر بایستی بازتاب حقیقت باشد ، حقیقت زمان وحقیقت انسان ، آنگونه‌که ازمقام برینش که آفرینش است وازپایگاه راستینش که مردم است به دور نماند و هبوط و سقوط نکند ، و این امر وقتی برآورده میتواند شد که ارزش های انسانی و واقعیات ژرف و بزرگ درآن تبلور یابد که مناعت نفس ، بلندنظری ، نگشتن گرد دونان بی دونان وتمکین نکردن بهاین و آن و پشت پازدن به زرق وبرق های جاه طلبانه وزود گذر ازویژه‌گی های آن تواندبود .

وشعر استاد نوید همینگونه بوده است ، بازتاب خصال برین انسان وبیانگر مقام والای هنر وآفرینش آن . که مجامله ها و خوش آمد گویی هارا دربسته است واین بلند همتی ووالا نگری او سبب شده تابر فرازه‌اند یشه او هیچگاه ستایش های گدایی که گاه شاعری را حصاری میکند ، سنگینی نکند واز این رو ست که نوعی امتناع بزرگ منشانه بربال شعر اوآشیان میگیرد :

زمن به خضر بگویید با کمال ادب

که بهر خویش نگهد ارآب حیوان را

وگویی چنین بوده است که این مناعت تامرز مفاخره بردازی و مباهات اوج میگیرد مفاخره که درادب دری از سپیده دم پیدایی و پایایی شعر استیلا داشته شعر نوید را انباشته از برگهای این برگه ها میسا زد :

کی سر به پیش سد ره وطوبی کند فرو

نخلی که آب می خورداز چشمه سارمن

گی گرم تواند که کند بزم جهان را

خورشید اگر شعله زمن وام نگیرد

بسی نوید ز طبع بلند خود شادم

که ساخت پیش همه خلق سر بلند مرا

مضمون و پیام عمده و برطنینی که در سروده های نوید میتوان سراغ کرد پیوند او وعلایق استوار اوست به میهن و دیار که جای جای در مشیمه شعر او نطفه این علایق و پندار های اجتماعی بارور گردد. درهر چند غزل او بیتی و بیت الغزلی به نظر می آید که بنحوی این احساس اورا آشکار میکند و پاکاوش در روان سروده های او در میتوان یافت که بیان و تبارز این احساس نه یک امر تصادفی است و نه از روی تعارف وتفنن:

ـ چشم مرا به سرمه کشیدن چه احتیاج

خوشتر زتوتیاست غبار دیار من

روی از مردم آزاده نمی گردانی

رخ تو پند گر از سیلی دوران گیرد

اگر لحظه های ممتدی رادر شعر اوتنها ل کنیم ود رمییابیم که گاه شاعر خودش رادر سنگستانی مییابد که دیوار ها دربرابرش سبز میکنند وآنگاه اندوهان سرزده به اقلیم روان و احساس خودرا درد مندانه بیرون می ریزد. گل بدیده اش خار می آید و گلبن سیمای کرخت سنگی را اختیار میکند که شاعر در برابر آن فریاد میزند:

تنها به نویدی چه لها بی دل من شاد

کس لذت دیدار به پیغام نگیرد

بی رنگ و بوچو غنچه پژمرده گشته ایم
یعنی به باد رفت متاع دکان ما

وچنین میشود که شکوائیه ها و کنایه هایی در غزل های نوید حلول می یابد:

از خضر که با آب زنده گانی بر سکوی فریبگری کمین کرده، از آسمان که بلند ایستاده و برهمه فخر می فروشد از چرخ که با کینه وری، قضاو میزان و مقیاس خوب و بد و پست و بلند را در دست دارد، از بی مروتان روز گار، از کیمیا گشتن انصاف، حق ناشناسی و کم بها دیدن صیرفیان و بازاره گان دهر که بهای فضل نمیدانند، و دانش و تقوی را به متاع کم سخری بدل کرده اند، و از زاهد و محتسب و شیخ که چشم از می و مستی پوشیده و دست ازمیکشی شسته اند و سبوی میکشان رامی شکنند و در میکده ها را میبندند:

- محتسب ریخت خم و شیخ در میکده بست
ماچی گوییم به این مردم اوهام پرست

- واعظ چی کنی جلوه بجا سر منبر
این قصه هما نست که ما بار هشنیدیم

- محتسب گاه زند حلقه بدر گاه عسس
نتوانم به فراغت قدحی نوش کنم

- حالا کنید نوحه چی در ماتم نوید
تا زنده بود هیچ کسی یاد او نکرد

استاد نوید در غزلها ی خویش هرچند اقتضای زمان را پاس نگهمیدارد، بازهم پیرو سنت های شعر گذشته گان است و خاصه هندی سرایا نست. غزل های او از نظر آرایه های معنوی و ویژه گی پرداخت و بهنای ادبی استواری و پخته گی شعر غزلگویان دیروز رادارد. توجه او به بیدل، کلیم، واقف و بیشتر ازهمه به صایب، سبب

شده که استاد یکبار دیگر درقالب غزل‌های این شاعران ، گفته ها و پرداخته های خودش را تجربه کند وبا استادی تمام داد سخن بدهد ، و در نهایت همان لطافتی را که ویژهٔ غزل است هنرمندانه نگهداشته است .

اگر چه عمر بیکه جنبش نظر گذرد
خداکند که ازین نیز زودتر گذرد
به یادم درنگر شمع سان حیات مرا
که خنده ام به لب و آتشم زسر گذرد
ازین حیات بود مرگ بارها خوشتر
که دایما بلب خشک وچشم تر گذرد
چو افگند مقیمان بوستان نشاط
بدام آنچه به مرغ شکسته پر گذرد
شنیده ای که صدف با همه شکیبایی
چوتنگ حوصله گردید از گهر گذرد
نه من نوید کنم سر به بام چرخ فرو
نه از گناه من این چرخ کینه‌ور گذرد

مضمون آفرینی ، تلازم ترکیب‌ها ولطف وهمروبنی کلام و کار برد اصطلاحات دلپذیر بر زیبایی بیان او می افزاید :

چند بیهوده زند چرخ ترازو به زمین
سرمویی نتوان کاست زقدر گهرم

* * *

گو ببند رود سیل به هر کلبه ویران
این خانه برانداز نبا ید به درمن

استاد نوید درمیان حلقه‌های فرهنگی واهل ادب مورد احترام و ستایش فراوان بودچه بسیار که شعرها وغزلهای اورا دست به دست میکردند ،وچه بسیار که اوخود و قتی غزلی را در پاسخ غزل یکی

از شاعران بزرگ میسرود در جمع شاعران واهل ادب و فرهنگ میخواند واز آنان میخواست تا سرودهٔ اووشعرآن سخنور پیشین را مقایسه کنندو باریك اندیشی و ظرافت بیان او را در یابند، همینگونه درزمان ماموریت خویش بهسمت جنرال قنسول درمشهد با شاعران نام یافته ایران به مناظره ها و بحثوفحص های ادبی وشاعرانه میپرداخت ومنزل اوادبکده یی شده بود که شعر ازدرو دیوار آن فرومیریخت . آمیزش او با شاعرانی چون: رهی معیری ومحمود فرخ وشماری دیگر از شاعران آن دیارو مناظرههای او با آنان برای او منزلتی میبخشید که علاقهمندی وشورو شیدایی اورا باشعر وغزل نمودار میسازد . آسمان این شاعر چیره دست روزگارمادرهمین سالهای پسین زنده گی اواز سه سال واندی بیش به تیره گی گراییده بود وزلال آبگینهٔ چشمانش ازشفافیت افتاده بود ورودکیوار زیبایی را وبینایی راااز پس غباری تیره وابری متراکم تجربه میکردو همچنان شعر میسرود که ثمروحاصلهفتاد سال سرایشاو حدود تقریباً سهصدغزل است کهبرجای مانده .

آخرین روزهایی که بینایی از دوگریمدوردیهگانشرخت میبست وروشنایی‌شدر پس پردهیی ودراندرون غباری از توانمی افتاد دو تا رباعی ساخته بود که اندوه نادیدن وملال بی بهره شدن اورا ازبازیافت رنگها وصورتها برون افگنیمیکرد . حالتی که سخت پر دریغاو حسرت آور است :

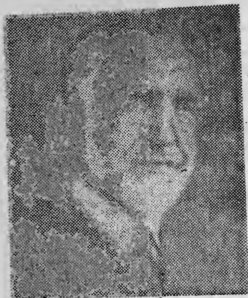
وسرانجام زنده گی نردیراکهباید باختوقرضیراکه مثل همه آدمها بهاو داده بود ، دوباره باز ستانید ، ونوبه در میان غزلهای وسروده های تابناك ودرخشانش درحالیکهدر چنگالدرد ودربرابر سیل پیری از پا درافتاده بود با همه احساس و عاطفهٔ

غزل آفرینی و نواسنجی یی که داشت ، راهی سفر بی بر گشتی شد وبرید روانش به فضایی سیر کرد که روشنان چشمانش .

با غزلی ازین نوا پرداز ، روان او را گلباران می کنیم وشادمانه می خواهیم .

وه چه آراسته امشب به نظر می آیی
مگر از صحبت خورشید بدر می آیی
رنگ وبوی تو فزون از گل فردوس بود
زانکه توشسته تر ازموج گهر می آیی
رنگ وبوی تو فزون از گل فردوس بود
از گلستان کی ای سنبل تر می آیی
کیست در شهر که تقلید خرام تو کند
تو به نازد گروطرزدگر می آیی
گل زند جوش بساط طربت گسترده
وقت خوش خوشتر ازین نیست اگر می آیی
نشوی سیل چرا داخل ویرانه ما
چند ای خانه براندازبدر می آیی
بودی امشب بکدام انجمنی بزم آرا
کاین چنین مست وبرآشفته سحر می آیی
امشب این میکده رازیروزبرخواهی کرد
بازای عربده جو نشه به سر می آیی
بهر دیدار تو دل برسر مژگان آمد
ای سفر کردهٔ من کی زسفر می آیی
گفتی آیم به عیادت سر بالین نوید
رمقش بیش نمانده ست اگر می آیی

ادیب مشروطه خواه



یک قرن پیش از امروز که در کشور ما کتاب زمان با برگ ها و صفحات رخدادهای عظیم و بنیان کن شیرازه میبافت تومار سرنوشت آدم های درهم پیچیده میشد و تومار حوادثی دیگر بر دیگر زمان پیچیدن میگرفت.

هرروز وهرسال ازین سده برای فرهنگ وسیاست وطن ما طلوعی دیگر بودو غروبی دیگر. درخت کهن و گشن شاخی فروسی افتاد و نخل های نوبری قامت می آراست.

برچهره ها و نام هایی پرده آو یخته میشد و سیما هاونام های دیگر جرقه آفرین میگشت و درخشان میگردید. درین گیرو دار ودرگر ما گرم همین فرازوفرود میتوان نام هاو سیما هایی را یافت که در حافظهٔ تاریخ و فرهنگ ما نقش یافته هرچند غبارگذار سالها آنها راتا مریی ساخته است با اینهمه این نام هاوسیماها با عظمتی تمام بربلند کاج ها آشکاراست ومرتبتی والادارند.

یکی ازین سیماها استاد محمدانور بسمل است.

بسمل نه تنها یکی از مشروط خواهان دور نخست بشمار میاید بلکه از خبره گان وادیبان ممتازو برازندهٔ روزگار خودش نیزهست. والایی وبزرگی بسمل رادرشعراو نمییابیم وسراغ نمیتوانیم کرد، این-

بزرگی‌ووالایی درآگاهی عظیم وبیکران اوست ازدانشهای ادبیانه یی که طی سالهای متوالی‌زندان وپیش‌ازان کسب کردواندوخت.

سالهای او اخر نیمهٔ دوم سدهٔ سیزد هم سالهای داغ پرهیجان وحادثه‌زایی بود هم‌ازدیدگاه بالنده شدن بنیان های‌جامعه ونوزایی شالوده های تازه سیاسی واجتماعی وهم‌ازنظر نطفه گرفتن نهادهای روشنفکری و مشروطه خواهی. جریان ازاد یخواهی در روزگار امارت امیرحبیب الله خان وضعیت سیاسی واصلاح طلبی درکشوربه مردابی‌ماننند بود، بظاهری ارام واند رونی آشوبزا، هرچند وضع کلی جامعه ارا م بود و آب از آب تکان نمیخورد اما حبابهایی‌بر بستراین آبهاسی روئیدکه‌ازخروشانی وسیلانی‌زیرآب حکایه میکرد و هر حبابی‌که‌گل میکرد توفانی ازآشوب وحادثه رابرسطح لغزان آن می ریخت‌که‌بافشار واختناق دستگاهٔ حکومت امیرنه وکش‌میکرد وبه‌اعماق راه میکشید.

مکتب‌تازه بنیاد حبیبیه‌ازین حبابهاگوهرانی‌رادرصدف میپرورد وهسته هایی‌راباروری ساخت.

با شماری از معلمان و شاگردان این مکتب، حزب سری ملی یامشروطه خواهان‌جان‌گرفت ویگانه کانون روشنفکری واصلاح طلب بمیان امدکه وابستگان برجسته ان مولوی محمد سرور خان قند هاری، میرسید قاسم‌خان - مولوی مظفر بلوچی - مولوی غلام محی الدین‌خان - واز معلمین هندی دکترعبدالغنی خان‌و برادران اومولوی نجف علی‌خان ومولوی محمد چراغ بود.

سال ۱۳۰۶ هجری قمری برابر با ۱۲۶۶ هجری شمسی‌روزگار زمامداری وامارت امیرعبدالرحمن‌خان بود.

روز گاری که در وغ وا جعال میدید که حقیقتها را حلق آویز میکنند و امیر برای تحکیم موفقیت خویش و برای به کرسی نشاندن نظر ورأی شاها نه اش بر همه عرصه ها میتاخت و بهانه هایی برای هر عملش میپرداخت .

درهمین سال محمد انور فرزند ناظر محمد صفر که از کارگزاران رسمی امیرعبدالرحمن بود درکابل زاده شد .

ناظر محمد صفر امین الاطلاعات که بعدها درزمان زمامداری امیر حبیب الله و اعلیحضرت امان الله و نادر ها ، عهده های بزرگ رسمی و دولتی را بعهده داشت از نامهای شناخته شده یی است که همواره طرف اعتماد و محبت امراو مردم عصرخود بوده است.

درین دودمان روشن نگروخردمند تنها بسمل نبود که پرورده میشد شخصیت ها ونامهای دیگری نیز بودند که هر کدام بنحوی درجریان سیال وتوفانخیز سیاست و فرهنگ یکصد سال اخیرجامعه ما اثر مند بودند :

ابراهیم صفا ـ اسماعیل سودا و محمد اختر ـ فرزندان دیگرناظر محمد صفرهر کدام برای خود نامی وشهرتی داشت .

زنده گانی هفتاد و چار ساله بسمل بلند وپست بسیار دارد زیرا پس ازهرچند سالی بار خدادی در زندانی برویش کشوده میشد ویا سیاه چاهی مخوف در برابرش دهان باز میکرد و یا هم خودش را با کوته قفلی های نفسگیر وطاقت فرسایی مأنوس مییافت که سالهای سال دربی زمانی ودر انتظاری که پایانش معلوم نبود بسر میبرد. بعدرها یی وبا زهم سرنوشتی موهوم ودردناك .

بسمل پس از فراگیری آگاهی های نخستین بصورت خصوصی باید پایان آمدن وتا سیس مکتب

جبهه ها مل صنف سوم رشد به شدد ر انجا ضمن اینکه به آموخته های خویش درد انشهای ادبی و عربی می افزود وحافظه اش را از نحو و منطق و معانی می انباشت و از اسلام عرفانی بهره تمام می یافت، با کانون گرمی که بسان د یکی در اندرون خلیان داشت بپوست. این تنها بسمل شاعر واد یب نبود که به این کانون حزب سری ملی می پیوست، شمار دیگری نیز که با چشم باز تری دور و برخویش را می نگریستند، به این کانون پیوستند.

زمانیکه رهبران صدر مشروطیت برای آوردن اصلاحات اجتماعی و فرهنگی با شعار «مسلح باید بود» دست بکار بودند، در سرآغاز مصمم شدن و در گرما گرم کارسیا سی خویش بوسیله دوتن از فرمانبرداران صادق امیر، ملا منهاج الدین و استاد محمد عظیم کارگزار تخنیکی فابریکه حربی افشا ساخته شد ند ودرمیان گروههای بی شماری از فرهیختگان وخبرگان وروشنبینانی که دستگیر شدند عده یی کشته ود سته یی هم زندانی شدند که در میان این زندانیان محمد انور بسمل نیز جای داشت.

با به صحنه آمدن اعلیحضرت امان اله همه زندانیان سیاسی ومشروطه خواهان رهایی یافتند و به کارهای دولتی گماشته شدند.

بار دیگر در دوم سال سلطنت اعلیحضرت امان الله با آنکه بسمل ز جانبداران سر سخت واواز مشروطه خواهان مقاوم بود، پای ش ا رتوطئه یی کشانیده شد و به زندان رفت و پس از سالی چند دوباره رها شد.

در زمان نادر شاه حقیقتها ما هیتی باز گونه بخود گرفتند

و بر بسیا ری از حقا یق وارزشها پرده یی ازریا وتزویر آویخته شد و در بازار سیاست گری نادری سکه ها ارزش های خویش راازدست دادندو ارزشهای رایج روزرا پذیرفتند تا برای بقاوقدر تمندی خویش همه آنانی را که به نحوی بدا علیحضرت امان الله نظری داشتند قلع وقمع بنمودو تاانجاییکه دستش از استین برون می آمد خونریزی و کشتار راپاس میگذ اشت وبه انبا شتن سیاه چالها وز ندان هامی پرداخت. و حکومت کردن را در نا بودی و بربا دی مردم می دا نست .

و قتی غلام نبی خان چرخی نادر را بخاطرحق نا شناسی اش در برابراعلیحضرت امان الله شماتت کرد. نا در او رافرا خوا ندو کشت وبااو جمع دیگری را بزنجیر کشید و باز هم بسمل یکی از بر نجیرکشید گا ن بود واین بارسالهای بیشتری را «پانزده سال» را درزندان بسر برد .

این بار وقتی بسمل را اززندان بیرو ن آوردند این شا عر و ادیب پرتوان دیگراز توان افتاده بود پیرو شکسته شده بود . آنهمه عمر پردر یغای او که درزندان گذشته بود برای او پیکری خسته و محاسنی سپید با رمغا ن آورده بود ودور نبود که فریاد کند وبگوید .

همر هان ازپا فتادم دست امدا دم دهید
یعنی ازدامان دشت بیخودی یادم د هید
مکتب روشن سوادی تیره کر د آینه ام
ای صفا کیشان رهی درحیرت آبادم دهید

بیستون نقش قدم دارد بپا تعمیر من

آه اگر ازخاك بردارید وبربادم دهید

تا بحسن بندگی شاید نگاهی وارسم

درکفم آیینه یی از خشت بنیادم دهید

خوش‌نگاهان کار از نازو نیاز آنسو گذشت

با تغافل میتوان اکنون اگر دادم دهید

شور زنجیرعلایق ساخت زندان‌خانه ام

کاش یاران فرصت یک آه ازادم دهید

با گرفتاری سری دارم‌زاحسان‌دور نیست

گردرین صحرا سراغ ازدام صیادم‌دهید

پهلویم ازلاغری با بستر دیگر نساخت

خوابگه در سایه شمشیر جلادم دهید

نالهٔ بیدل بیادنو گل بی لطف نیست

میتوان حظ بردا گر گوشی بفر یادم‌دهید

بیدل با بهره مندی از خوان مکتب هندی با گوینده‌گان آن انس و پیوند می‌یابد چنانیکه ازسروده های او برمیاید نخست نزدیکی سخن‌اوبا مظهر جان‌جانان استواری می یابد.

پندارهایی ازین‌شاعر باجلوه های دیگرمکتب‌هندی درکارگاه سخن‌او مایه میگیرد تاآنجایی که‌چندین بار در سروده های خویش ازین شاعر یادمی آورد وبرخی‌ازغزل‌های اورا اقتفا میکند.

ـ بیدل‌زفیض‌همت مظهر طلب نکرد

سوزی که باهزار جهنم دچار نیست

ـ بیدل‌ازگرمی‌صحبت‌به کلام‌مظهر

آتش‌افتاد بجان‌شعله ادراك مرا

وبدینگونه هندی گرایی و هندی سرایی که درسده دهم در افغانستان گسترش وهمه گیری فراوانی یافته بود درشعر بسمل جای پای بیشتری می یابد .

بعدها همانگونه که مکتب هندی رونقی راکه درهندوستان از دست داده بود در افغانستان وخاصه درکابل بازمی یابد. ابوالمعانی میرزا عبدالقادربیدل محل اتقفا و نقطه عطف همه شاعران وسخنورانی قرار میگیرد که میخواهند بازار سرایش را گرم سازند .

علاقمندی آومیختن وآویختن به بیدل اوج بسیار میگیرد چنانکه در زمان حبیب الله ودرتحت نظرنایب السلطنته نصرالله تصحیح همه دواوین نشرشده درهند سردست گرفته میشودو دیوان منقحی از بیدل تدوین میگردد که نشرآن تا ردیف دال ادامه یافت و محمدانور بسمل جزء گروه تصحیح کنندگان بو. بدینسان بیدلگرایی یا روح ادبی و جاری زمان پیوند شگرفی یافته بود ، تعبیرها، مصطلحات کنایه ها و اسغارات متداول بیدل پذیرندهٔ بسیار می یابد تا آنجا که تقریباً همه شاعران به پاسخگویی برخی از غزلهای بیدل دل می افشارند و زبان می فرسایند . بسمل نیز مانند بسیاری دیگراز بیدل مؤثراتی داشته است . تعبیر ها و ترکیب های او را در شعرش راه داده و قالب هایی ازغزلهای او را برای بیان دو باوه برگزیده است .

نالهٔ من از حریر خامهٔ بیدل شنو
رقص بسمل عالمی دارد تما شاکرد نیست

و نیز بیدل غزلی دارد با این مطلع که میگوید :

سیر گلزاری که یارب درنظر دارد بهار
از پر طاووس دامن بر کمر دارد بهار

بسمل با بهره گیری ازوزن وقالب آن بدینگونه آنرا پیروی میکند:

تا هوای حسن رنگینت بسر دارد بهار
دیدهٔ گریان زشبنم هرسحر دارد بهار

وکار راتا بدانجا میکشاند که اوزان دشوار ونامطبوعی راکه بیدل برای بیان اندیشه های برینش برگزیده است، دستچین وتجربه میکند:

به چشم خونریز جان شکارش چنین که آموخت شاهکاری
که یك نگاهش هزاردل را نشانده درخون ززخم کاری ...

بسمل اگرقالبهای غزل هندی سراپان بزرگ زبان‌دری را برمیگزیند وشعرش را باهمان ابزاروخشت وآجر سخنسرایان کهن برمیافرازد، با اینهمه بیان ترکیبها، کاربردواژه ها، جوشش و پیوندسفاهیم وحالتها چنان استادانه درسخن‌اواوج میگیرد که‌سخن اورایك قلم ازهمهٔ لغزشهای لفظی‌ومعنوی بری ومجزا میگرداند، ضعفی که‌دست ودامن‌هرمقلدی رارها کردنی نیست. ومگرنه‌اینست که‌به‌سخنی، تقلید کامل‌خود مظهر توانایی وتسلطاست. اودقایق ونزاکتهای سخن‌را چنان نغزوادیبانه حالی میکند که هرادب شناسی، به تحسینش برمیخیزد وروانی، استواری و پختگی شعرش را مرحبا میگوید وبه‌مهارتی دست‌می یابد که بسیاری از سخنوران فرهیخته روزگارش‌به ستایش اوزبان میکشایند:

استاد بیتاب، ندیم کابلی، مستغنی وقاری عبدالله، مولوی قربت‌وهاشم شایق ازشخصیتهای برجسته ومردان ادب وشعر سدهٔ اخیراز معاصران اوبودند که شعر شناسی، دقیقه یابی و افادهٔ نیرومند اورا درمیان بسیاری ازین‌ادیبان سر شناس همروزگارش امتیاز میبخشید. قاری عبد الله ملك الشعراء در یکی از غزلهایش بیتی داردکه‌ازبسمل‌به‌نحوی ستایش میکند:

نه‌تنهاخون قاری تیغ بیداد تومیریزد
جهانی بسمل‌نازتوگردیده‌ستوانورهم (۱)

۱- کلیات قاری ریاست دار التالیف. مطبعه دولتی. .

سروده های استاد بسمل همه عاشقانه است به نحویکه نفوذ روح و شوری صوفیانه را در آن باز میابیم با عشق که چنان تاری بر پیکر شعرا و تنیده است وهمینخود میتواند مصداق سخنی باشد کهاورا مرید حاجی صاحب درویش دانستهاند.

بسمل افزون بر عهدههای مهم دولتی مثل: حاکم، معاونیت نایب الحکومه گی، ریاست مرستون ومعاونیتوزارت مالیه وعضویت مجلس اعیان به پارهیی از مشاغل فرهنگی نیز گمارده شد: مدیریت نخستین روز نامه اصلاح، مدیریت کتابخانه ملی و نخستین مدیر انجمن ادبی نیز بوده است. انجمن ادبی کشور که مجله کابل مظهر شایسته آن بوده واستاد بسمل نخستین مدیر آن بوده، ولی دریغ که پس ازینجا همین سال عمر مجله کابل درشماره چهارم آن ضمن شناسایی پیشینه این مجله وزین وسالمند، نه تنها سومین مدیر آن بحیث نخستین مدیر آن معرفی شده، بلکه نام نخستین مدیر آن مجله، استاد انور بسمل را نیز یک قلم از قلم افگنده است.

برخی از غزلهای استاد بسمل به شیوه عراقی نزد یکیها یی میرساند ویا هم میان عراقی وهندی مرزمیانگون و حدفاصلی را میپیماید. نمونه یی از آنگونه غزلها را مثل میزنیم:

هر که بدل یادی از آن تحریک مژگان بگذرد
خنجر به پهلوجا کند ازسینه پیکان بگذرد

آهی که ازدل سرزندا ز حسرت بالای او
درسربلندی رتبهاش از اوج کیوان بگذرد

مشاطهام خوش نکتهیی دوش اززبانشانه گفت
چاک جگر مفت دلی کز زلف خوبان بگذرد

جان خواهد ازمن یاروسن ازسخت جانیهای خود
درپیش دارم مشکلی یارب که آسان بگذرد

گر بگذری سوی چمن از آبوتاب عارضت
آتش به جان گل فتد آب ازگلستان بگذرد.

از فرط استغنای او ترسم که بعد از مرگ هم
آن جامه زیب ازخاک من برچیده‌دامان بگذرد
در عشق تو از هرطرف سنگ ملامت میخورد
بسمل چو آن دیوانهٔ کز جمع طفلان بگذرد (۱)

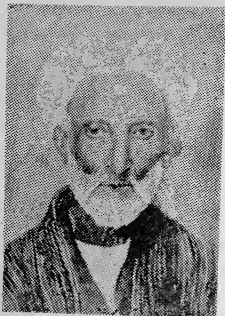
استاد محمد انور بسمل ـ این شاعر واد یب مشروط خواه با آنکه در هاون روزگار به سختی لهیده است، ولی باز هم روان او به استقامت کوهی استوار و پابرجا بود.

حافظهٔ نیرومند ومایه های هنگفت ذهنی او لحظه های تهی و سکوتهای ممتد زندگی او را در زندان پر میکرد وهمه سروده های اوراکه بیشتر از سه صد غزل است و نشر ناشده در دست قرار دارد. همیشه در ذهن حاضر داشت و برای دوستان میخواند. با یکی از آن غزلهای دلانگیز استاد بسمل گفتنی ها را پایان نیکویی میبخشیم.

دوش کاکل زرخ ازناز چو بالا میکرد
هر سر انگشت دلی بود که بیجا میکرد
قاصدا زبردن مکتوب من آیا چه کشد
که قلم داشت فغان دوش چو انشا میکرد
یاد آنروز که آن غنچه دهن ازسر ناز
به تبسم گره از کار دلم وا میکرد
یک نظر کرد به بیتابی من زود گذشت
کاش میبود دمی خوب تماشا میکرد
ساخت رسوای سر کوچه وبازارم عشق
همچو مجنون نشد آوارهٔ صحرا میکرد
قیمت داغ توجانست که دلال نگاه
به سر زلف قسم داشت، چو سودا میکرد
گله کردم برش از گرمی صحبت به رقیب
گفت بسمل چه کنم وقت تقاضا میکرد

---

(۲) منتخب اشعار استاد بسمل، مطبعه دولتی، اسد ۱۳۴۶



یادی از شاعر عیار و فقیر مشرب

دیگر، در کوچه‌های شور بازار و سنگتراشی، در آنجا میان غرفه بی چوبین پیکری خمیده ولرزان با محاسنی سپید وقیافهٔ صمیمی و معصوم که در آن غرفه بجنبد، وجود ندارد. دیگر دکان صحافی تهی است دکان صحافی صوفی عشقری تهی است. گویی کوچه شور بازار و سنگتراشی تهی است. ودیگر در آنجا شاعران وشعر دوستان گرد نمی آیند. ودیگر در آنجا شعری زمزمه نمیشود ودیگر شعری هم در آنجا سروده نمیشود، چرا که دیگر صوفی غلام نبی عشقری مرده. باری شنیدیم که روز ۹ سرطان ۱۳۵۸ صوفی غلام نبی عشقری شاعر به عمر هشتاد وهفت سالگی به معراج جاودانه گان شتافت.

او که شاعر مردم فقیر و رنجبران بود و شعرش شعر غربتها، شعر تهیدستی‌ها، شعر نارسایی ها ناهنجاری‌ها و فریاد همه گروه هایی که تمام روز می تپندو می جنبند تالقمهٔ نانی فراچنگ آورند وشبها بی منت دیگران، باشکمی سیر بخسپند.

کوچه های افسانه ساز کابل که دلیل‌ونها رها برن گذشته و جای پای آدمها وزمانه‌ها درهر وجب آن، چشمگیر است با را هروهای تنگ باخانه های بلند ودیوارهای کمرانداخته‌اش، هشتاد وهفت سال پیش از امروز در سال ۱۲۷۱ (هش) در خانه تاجر پیشه یی (به نام شیرمحمد تاجر معروف به داده شیر) کودکی را پروراند که ((غلام نبی)) نامش گذاشتند وبعدها به صوفی عشقری مشهور شد،

غلام نبی هنوز سالهای نخستین کودکی را سپری میکرد که پدرش وبعد برادرش را از دست دادو سپس چنگالش از دامان مادرهم رها شد ودیگر بهیاری نزدیکان درجاده زندگی قدم می نهاد تا آنکه به شغل تجارت دست زد. بارفت وآمد در صفحات شمالی کشور روزگار میگذرانید، وبنابه اشتغال به تجارت، از پرداختن به تحصیل بر حذر ماند.

باری غلام نبی که باعیاران پرداخته وباعیاری، آزاد منشی آمیخته بود، عاشق زیباروئی میشود و دیگرهمه فقدزنده گیش رابرسر این نسیه می نهدو برهمه رشته هایش پشت پا میزند، مدتی اینطرف وآنطرف سرگردان وبلاتکلیف میماند، پس از زمانی فقرو تنگدستی گریبانش رامیگیرد به شعر پناه میبردو بخواندن دواوین شعرا می گراید. عشقری درآغاز سواد نداشت ویااگر سوادی همداشت، سوادی اندك وناکافی بود. درسال ۱۲۹۰ که عشقری دست از تمام کارها شسته بود، بران شدتا مثل دیگران ـ دیگرانی که میتوانستند بخوانند وبنویسند، خودشرا باسفیدی وسیاهی آشنا سازد وبدون آنکه پا بهمدرسهیی بگذارد ودر برابر استادی زانو بزند، شبها رادر نور کمرنگ وبی رمق چراغهای تیلی بهصبح آوردو برای آموختن خط، نوشتن وخواندن پنج سال تمامجهدی عظیم کرد به نهجی که باترکیب و پیوند دادن کلمهها وجملهها، دواوین شعرا رامیخواندتا بهسرور، کورهسوادی بهدست آورد.

درسال ۱۲۹۳ غلام نبی نخستین شعرشرا به تخلص عشقری سرود این شعر کهسخت روانو موزون بود، اراده اورادر این راه خطیر یعنی شاعری - استوار ترساخت واین مداومت رادر شعر گفتن، هفتاد سال تمام، پذیراشد. وبسیاری ازشعرهایشرا درجرایدو روزنامهها بهچاپ رسانید.

عشقری بیستو پنجساله بودکه بهمسافرتهایی بسوی (بخارا) و(ترمذ) پرداخت وطی این سفر با حالوهوای دیگر آشنایی یافت.

عشقری که ازهمان اوان جوانی باعیاران و کاکه ها و سربر-
آورده گان کابل، سروکاری داشت، با (غنی نسواری) که از عیار-
ان به نام و از جوانمردان مشهور آن روزگار بود، پیوندش را نزدیك
ساخته بود و با او یکجا روزگار می گذرانید تا آنکه پس از و عشقری هم
در سنگتراشی به نسوار فروشی پرداخت و بیست و شش سال را با این
کار سپری کرد.

عشقری درهمین دکان نسوار فروشی با همدمان و دوستانی که
هر کدام از شعر و ادب مایه یی داشتند می آمیخت.

انگار دکان عشقری محل تجمع شاعران، ادیبان و سخن شناسان
زیادی بود که از هر سو گرد می آمدند و بزمهای شاعرانه و ادیبانه
بر پا میداشتند. از ادب دوستان سرشناس که به دکان نسوار فروشی
عشقری آمد و شد داشتند ادیبانی بودند، از جمله: قاری عبدالله
ملك الشعرا استاد بیتاب، سرورد هقان انور بسمل، خال محمد خسته،
شایق جمال و دیگر ان، که هر کدام شاعر و سخن سنج و در شعر
و ادب آیتی بودند.

بحثها و نحصهای ادیبانه چنان گرم بود که ساعت ها دنباله
میبا فت وحتی علاقه مندانیکه تازه شعر میسا ختند به همین جا
بار میبا فتند، آورده های شانرا به نظر شاعران و سخن سنجان می رسا-
نیدند. الحق از همین دکان بود که کلام نبی عشقری در هر جا، در شهرها و
کوچه ها، محله ها و سر زبانها به اشتها رسیده و میان آدمها و دوستداران
شعر و ادب موقف و شخصیتی کسب کرد. خودش میگوید:

ادیبم لیك نسوار دهن را
زبیقدری به کابل میفروشم
غزل چون عشقری قدری ندارد
درین بازار ناول میفروشم

عشقری درسال ۱۳۳۰ از نسوار فروشی دست کشید و کار صحافی
را برگزید، دیگر او با کتابها و کتابخوانها سروکار داشت از هر

گوشه وکنار آشنایان ومشتاقان او، کتابها را برای صحافی می آوردند واو آنها را اوقایه میکرد وشیرازه میبست.

واین خود، قدمی بود برای گرویدن بیشتر او به کتاب واهل دانش واندیشه وبه نوبه بزم های شاعرانه گرمتر وهیجان انگیزتر شده بود.

او با مرد مداری ومتانت، هروز دوستداران ومشتاقان تازه یی برجمع علاقمندان پیشین خویش می افزود.

بدینسان عشقری تا اخرین روزهای عمرش در ین دکان بسر برد یعنی هفتاد سال از عمرش را با شعر و با مردم گذشتاند، با مردمی که او را دوست میداشتند و او ج می نهادند به اخلاق وجوانمردی او، به سخنان نغز وصحبت جذاب و گیرایش، به شعرهای اگنده از طنز وانتقادش، علاقه داشتند وصمیمانه ودوستوا ضعانه احترامش میگذاشتند، وبا اخلاص مندی وخلوص نیت ازو نام میبر دند، وکوچه های پارانه سنگفر شی و شور با زاروبا لاخره کوچه های کابل، با زار گرم شعر های او بودند.

عشقری مردی انساندوست، صمیمی، مردمدار، متواضع و عیار بود در طول زندگانی د رازش با شعر به جنگ زندگی رفت وبا همین شعر مرد. وشعر او بسان تازیانه یی بود که بر فرق ارباب زور و زر میخورد بهتر بگوییم، تازیانه شعر او، برهر نا ملایمی فرود میآمد وبا هر درشتی، میآویخت، باطنز، باانتقاد، با نیشخند واما صمیمانه وصادقانه و بدون آلایش برنا هنجاری ها و ناهمواری ها میتاخت و شعرش، آمیزه یی بود ازطنز وانتقاد.

زبان شعر اوزبان محاوره یی است زبان کوچه وبازار وازورای سرود هایش چنین بر میاید که در مسیر مشخص وقا بل شناختی پیش مورود بدون انکه به سبک شاعر دیگری اتکاء داشته باشد.

بەقول یکی ازمعاصرین :

(صوفی عشقری شاعریست فطری وشعردر فطرتش مندمج است وغزل های این گوینده درحلقه های ادبی ساجوا بند او دو صوفی شیوه خاص خود رادارد.)

با این هم میبینم که صوفی عشقری بازبان مردم وبازوان مردم ارتباط پیدا کرده است و گفتار ها و نشیده ها یش، با ز تا ب تجربه های خوداواز جامعه واز زند گی است .

آنچه منافیت نیست که عشقوی ناب ترین وسوچه ترین وهمینطو ر ناما نو س ترین کلمه ها را درشعرش راه داده است کا ر برد این کلمات ، چندان درشعراو ، راه یا فته که عامیانه ترین ترکیب ها را ، با شاعرانه ترین شیوه درشعر به ترصیع آورده است .

به یک سخن میتوان دیوان اورا بخشی از فرهنگ مصطلحات ، کلمه ها وترکیب های عامیانه خواند چا نکه صدها کلمه ومتعلق به زبان گفتاری را کما حالت و رنگینی خاص خو دش رادارد د رقا لب ترکیب ی موزون وجملات منسجم، با لطفی خاص، به نظم آورده است بدینگونه:

ـ رفتم اگر به موتر شب کور کهنه لنگ

با موتر جغل جغل پنچر آمدم .

ـ امشب اندانم ا زچه سبب زنگ ما کراست .

چون مر ده خا نه بزم نشاطم فسرده است

ـ شده عمر ها که د کا ندارم ونمیدانم

که د ر قطارچه صنفم؟جوازمن چنداست ؟

زن صلای نان نکردم خانهٔ خودای بتان

نان خوان من، نباشد بابد ندان شما

- چنین نشاط میطلبی بیشتر بر و
جز داغ و درد نیست به دو کان عشقری

- تیر یك بهار میرسد از هر طرف امروز
آواز دهل رفته به چرخ از اقن‌ما

- در سر بازار هستی سیر غربت میکنم
بی متاعی ها جلوس رنگ دو کا نم بس است

شعر عشقری شعر بزمها وتوصیف برق زر بفتها و کمخوا ب های شبانه نیست بلکه شعر غصه ها ، دردها بیسرانجامیها و تهیدستیهای گروهها ی کشوری از مردم است که با دشواری زنده گی و ناهمگونی های آن در آویخته اند .

مسافرتهای متداوم عشقری به ولایات وآمیزش او با طبقات و اقشار گوناگون مردم، سبب شد با تلخ وشیرین زنده گی بیشتر آشنا شود .

باشناختی که او ، از ین شهرها و آدمها با خصلتهای ناهمگون ومظاهر فرهنگی تا برابر انها کسب کرد ، دوبا ره بر گشت وازین شناخت ، نمونه ها یی ساخت ،این نمونه ها ر اچاشنی شعر هایش نمود وبدان سبب اصطلاحات، کلمات و تعبیرات طبقات وقشر های گونا گون کشور ما د ر شعر ها یش تبلو ر یا فست ،شعر ها ییکه میان همان گروهها واقشار دست بدست میشد وحتی عده یی از ین جهت ارادتی خاص نسبت بما او ابراز میکر د ند .

این هم یك غزل ا و که لطافت معنی وسبکی خیال او را میرسا ند

رو ییکه دل ا ز و نشود خوش ندیده به
آیینه یی که قلب بود ، ناخریده به

از اختلاط بیخردان جهان گریز
حرفی که دل سیاه کند ناشنیده به
چون نسبتش به ابروی دلدار میرسد
همچون هلال قامت عاشق، خمیده به
زاهد اگر چه نقص به زهد تو میرسد
باری نمك زخون محبت چشیده به
مردیکه عزم وادی خونخوار عشق کرد
بی باك و پر تلاش و گریبان دریده به
دستیکه خیر نیست در و، خشك بهتر است
پا ییکه از گلیم بر آمد ، بریده به
خون دلیکه بر کف پایی ، حنا نشد
مانند اشك، از سر مژگان چکیدن به

عشقری در شرایطی میزیست که چورها وچپاولها تا راج گریها ودد منشی‌های سردمدار ان قدرت مطلقه سلطنتی همه جاری بود او شعرشراد رین حیطه حربه بی‌ساخت حربه بی کاری و کوبنده.
درآن سالهای سخت ودور ، درآن سالهای محنت آور سیاه ، با این بیان وبا این زبان ، بجنگ این نا روا ها با صمیمیت وساده گی میرفت:
آیا کی بیك بوسه نمود، وطن ما؟
گرداند به این مسخره گی ، مردوزن ما
دستار ربود از سر وازتن چپن ما
یکذره نماند است بگو رو کفن ما؟
درحیرتم از بهر چه احوال چنین است ؟

شعر عشقری ، شعر آدم های محنت کشیده وذلت دیده یی استکه سده ها وسالهای درازبار سنگین بیداد رابرشانه حمل کرده اند، شعر پیشه وران ، شعر گروهها ، طبقات وقشر های محروم ومتروکی که از نابرابری اجتماع وشرایط، سرخورده ومأیوس، سرد رحفره های سیاه جامعه فربرده وبادستی خالی به جنگ زندگی رفته اند وبه آستان بهتری وبرتری سرخم نکرده اند .

شعر عشقری ، بیانگر روزوحال محنتکشان ودرماندگان است چراکه عشقری خود ازگروه درماندگان بودو او خود، غمو درد ورنج رابا تمام رگ و پوستش، احساس کرده بو و د ر بین همین گروه میزیست وبرای همین گروه شعرمیساخت . وشعرش باز تاب درداین گروه بودوچه حقیقتی ازین روشن تر که شعر عشقری در بین همین گروه هم دست به دست میشد .

سزاست اگر بگوییم که عشقری هیچوقت تا آخرین لحظه، شعر ش راآویزه دربطلایی ومرصع آستان پرجلال وجبروت اربابان زوروزرنساخت. وهیچگاه هم حاضر نشد که عصارۀ جان رباز ده روانش را پیشکش مقدم صدر نشینان ستمگر کند، چنانکه میگویند درمرگ شهزاده اکبر (نخستین پسر ظاهرشاه) وزارت دربار جهت خوشخدمتی وخوش آمد دودمان سلطنتی وغمشریك نشان دادن مردم وپیمانۀ تأثروا ندوه آنها، به شاعران سرشناس کابل نامه هایی فرستاد وازانها خواست تادرثای شهزاده اکبر شعر بسرایند، از عشقری نیزخواسته شده بود، ولی اوازشعر گفتن ومرثیه ساختن، امتناع ورزیدوبه کسی که ازاوتقاضای مرثیه نموده بود گفت :

«من گهواره طلایی، بستر دیبا، پرده های زربفت ولباس حریر وپرنیان ودیگر نعمت هارا ندیده ام که اکنون سحر ومیت شهزاده

راازانها یادآورشوم من شاعرد کاندارانِ، شاعر خرابات وشاعر مردم هستم، ازمن سر ثیه جوالی، سقو، پینه دوز، طواف، چوب شکن خیاط وغیره راتقاضا ن که زنده گی ازانده گی من است ..» (۱)

سالها خواهد گذشت ولی هنوزهم کودکان امروز که سالمندان فرداخواهند بود بیاد خواهند آورد که در گوشه شهر کهنه کابل مدتها تیل دکان چوبین مرد تنگدستی بود که شعر میگفت وبرای مردمان کوچه و بازار، سروده هایش رازمزمه میکرداو با زاریان راپسان کهربا بسوی خود میخواند، اوشاعربود ـ شاعر ظریف وبذله گوی شاعرد ردها ورنجها.

سالمندان اورا تا سالیان درازبخاطر خواهند داشت اورا که برای مرگ شهزاده یی مرثیه نساخت وبمال ومنال زندگی پشت پا زد وهیچگاه ازکسی چیزی نخواست.

صوفی غلام نبی عشقری بیشتر ازنیم قرن باشعروادب، همگام بود وزها با پیکرتکیده ونزاروددستهای مرتعش صحافی میکرد وشبها شعرهایش را، فریادهای وارفته وو برانگرش راباد ستلرزان بر وی کاغذ مینو شت.

وقتی درشفاخانه مردهیچکس ازبازماندگانش نبود، چون با زنده گانی نداشت، چراکه تا آخر در تجرد بسر برد وتاآخرین لمحه مرگ در خانه خواهر زاده اش زیست.

یکهفته پیش ازانکه به رفتگان بپیوند ددیوان شعرش راکه در حدود دهفتا دهزار بیت بودبه دوست شاعرش (حیدری وجو ـ دی پنجشیری) که ازارادتمندانش محسوب میشود سپردتا ازآن

۱ـ شرح حال عشقری، ع حیمی. چاپی کابل.

منتخبی گرد اورد آنچه راکه درطول عمرد رازش گرد آورده ودر آنجا یادگاری ساخته است ، بسپرد تا بدیگرانش بسپارد (۱)

دیوان اشعار ش شامل غزل، مخمس ، ترجیع بند ، ترکیب بند مثنوی قصیده، وداستانهای منظوم وفکاهیهای منظوم است که موضوعات آن هزل، هجا ، ندبه وشکایت تشبیب و تغزل والظ یرآنها ـ ست که با توانمندی ، دادسخن داده واخیراً به کوشش حیدری وجودی تدوین و منتشر گردیده است.

عشقری تا وقتی زنده بودوتوا نایی داشت، گاهگاهی بعد از نماز مدتی در کوچه بازارانه اینطرف وآنطرف گشت وگذار میکرد و بیاد سالهای کود کی وجوانی زنده گی گذشته، بدرود با در واسلافش را، از خاطر میگذرانید ، مگراوخود دیگر سلفی ندارد که تا بعد ازوی دکان چوبی حقیرانه اش را به خاطر بیاورد و خاطرات گذشته رادوباره تکرار کند.

اما نه، چنین نیست !اورامردم فراموش نمکیند .

درینجا به عنوان نه نهٔ کلام وبه عنوان پایان سخن، غزلی از صوفی غلام نبی عشقری راباز میخوانیم ویاداورا زنده نگهمیداریم:

روزی بیا به فاتحه سوی مزارمن
تادور قامت تو بگردد غبار من
درزیر خاك گرچه تنم شد سواسوا
درفکرونه گرتست دل بیقرارمن
شاید دعا کنند عزیزانم ای صبا
پیغام مرگ من ببری درد یارمن
ای عشقری !به جوش جوانی شدم اسیر
برخاك ریخت میوه باغ بهارمن .

۱ـ شرح حال، آثار و افکار عشقری .



امیدی که از دست رفت

بعد ور دستها که با زمینگریم
اتش‌های بسیاری روشن است
وآتش‌های بسیاری هم خاموش
گشته است که خاکستر آن یا دها
وخاطره هایی را در دفینهٔ
ذهن خویش نگهداشته است .
همهٔ آتش‌های روشن را سپاس
میگوییم و گرامی میداریم واز کنار
بستری از یك خرمن آتش که شعله های آن از نفس افتاده است ولی
گرمی وروشنی اندیرپای است میگذریم. هرچند این، ازدور دستی
برآتش داشتن باشد. اگردرین فرصت برای دریافتن از اینجا نگذریم
بادی گذر خواهد کردچی میتوان کرد(!) باد که احساس ندارد
تابداند که این آتش باید جاودانه باشد وجاوانه بماند . . .

* * *

وقتی دانه یی درمیان مشتی خاك جا بجا میگردد خودش راباز
مییابد. محل بودن ، بارور شدن‌ورشدش راباز میشناسد همه‌زمینه‌های
این باروری میسر میگردد تا ریشه میگیرد ، جوانه میزند ،
بالند . میشود و تا آنکه سبز میکند . و ثمر میدهد . و از
قطره بودن تا گوهر شدن هم فاصله و مرحله یی است که

پاسخ دشوار آنرا به تمامی در لحظه یی ودر مرحله یی از زمان با ساده گی نمیتوان باز گرفت واذا در هستی و حقیقت اشیا با پست اکنکاش و کاوش بسیار بازنگریست.

ومگر میتوان از هرآبی گوهری بدست آورد وهمه جا باثمره وخوشه یی روبروشد؟

هنر مند بودن وهنر مند شدن وهنر مند ماندن نیز چنین است چراکه فرصتی بایست تاخون شورشد.

تاکدامین گام میتوان این پرسش را ازهسته هستی در یافت وازان فرا گرفت. بگذریم که دریافتی استد شوار.

غلام‌علی امید هنرمندی بود که سان دانه یی ریشه گرفت سبزشد، بارور گردید وگوهرآسا درخشید با هنرهای چندی آمیخت، دران فرو رفت وبا گونه ورنگ همان‌هنر آراسته شدوبدان پیوند یافت با رسامی و نقاشی، تمثیل وبا زیگری، باموسیقی وآوازخوانی، با نوشتن وشاعری، وجمع شدن این همه مایه وجوهر دریك ظرف وا پنهمه هنردر یك‌آدم خود سخنی دیگراست.

درکشور ماوبر فرز خرمن بر بارفرهنگ ما بوده اند کسانی که شخصیت شان ابعاد گوناگونی داشته است وهر بعدی ازشخصیت شان چراغی رابرا فروخته ومسیری را روشن ساخته است. همه بزر- گان پیشین ادب کشورما چنین بوده اند. باابعاد چندی از دانش وهنر بر خوان فرهنگ مازانو زده اند وهران از خود اثر مندی چشمگیری راعرضه داشته اند.

استادامید یکی ازان ایجاد گرانی بوده است که با چندین هنر آمیخته است. هما نگونه که استاد برشنا با توانایی بسیارا پنهمه عرصه ها رابا توانایی گذشته بودو درد هنر مندی داده بوده

اگر استاد را از همان سالهای نخست زنده گی دریابیم درسال ۱۳۲۲ خورشیدی در کابل زاده شد، پس از تعلیمات ابتدائی در مکتب صنایع نفیسه شامل شدو به فراگیری هنر رسامی همت گماشت .
درسال ۱۳ ۱۳ با فراغت از مکتب صنایع نفیسه در لیسه های زراعت وغازی به سمت معلم رسم وبعداً با راه یافتن به مطبوعات در راديوبه کار تمثیل گرایش پیداکرد .

ضمن کارهای دولتی که داشت در ادارهٔ درام و دیالوگ رادیوودر شعب آرت روزنامه های اصلاح وانیس وقت نیز مصروف بوده است .
امید پیش از انکه امیدی برای هنرمند شدن وهنرمند نام آور شدن داشته باشد ، اساسات ادب را از مادرش مریم میمنه گی که زنی روشنفکر و با فرهنگی بودفرا گرفت . مریم میمنه گی خواهر پروفیسر غلام محمد میمنه گی ازنخستین زنانی بود که در زمان امانی در نخستین مکتب نسوان در کابل به معلمی گماشته شداین زن روشنفکر و پیشگام شغلش راتاسال ۱۳۲۴ در کابل ادامه داد ودر همین سال در تأسیس مکتب نسوان ستاره در میمنه سهم گرفت .
امیدازیک سوبابهره گیری ازدانش مادرازسویی باقراگرفتن رسامی ازمامایش پرو فیسردر مکتب صنایع که معلم ومدیران لیسه نیز بود ،برای هنرمند شدن امیدواری مییافت .

پرو فیسر نیزدر بهره یابی امید سعی مزید به خرچ داد زیراعلاوه برشاگردی رسمی او درمکتب صنایع نفیسه امید را با پسرش غلام محی الدین که ازرسامان معروف بود - درخانه به فراگیری هنر رسامی وامیداشت . تاانکه درین هنرتوانایی ومهارت تا بل

ملاحظه‌یی کسب کرد. کار استاد غلام‌علی امید درعرصه رسامی و درلیسه صنایع نفیسه با بهره گیری از هنر استادان رسام و نقش‌آفرینی مثل‌ماستر‌عبدالعزیزخان، استاد برشنا و دیگر استادان به‌چنان مرحله‌یی ز پختگی و درخشنده‌گی رسید که شیوه کلاسیك را به تمامی فراگرفت وآموخت. چنانکه‌در پورتریت، منظره واناتومی، کمپوز یسیون رنگ روغنی نوك اهنی و رنگ آبی و مناظر طبیعی کارهای ارزنده،چشمگیروحتی استادانه‌یی راعرضه کرد.

نخستین تابلو یی که‌استاد به رسامی آن پرداخت زیارت خواجه عبدالله انصاری بود که درموزهٔ‌مسکو موجود است

کارهای نقاشی استاد غلام علی امید ازین جهته ارزشمندی میباید، که‌تاحدودی زیاد به مناظر طبیعی کشور و به حوادث و حالات، جای‌ها وعلایق فرهنگی تاریخی ملی و فلکلوری کشور ما پرداخته شده ازان‌جمله است: بالا حصارکابل، شکست انگلیسها دردره خیبر، تابلوی پغمان، استالف و چارچته کابل که در شناسایی آن باید گفته شود که:

این بازارا زبازار های معروف و پرهیا هوی کابل در دوسه قرن پیش بوده که‌مرکز مهم‌تجارتی ودادوستدا کشور بود شامل چتهٔ بزازی چته‌زرگری،چته‌وافروشی‌بود که‌درآن بالا پوشهای برك‌وواسکت‌های لیس‌دچرمه دوزی وانواع کلاههای فلیته یی به فروش میرسید که در اخیرچته دوم‌با زار وسعت پیدا میکرد که تفنگ سازان سیلاوه سازان و شمشیر سازان، چینی سازان که

چینی های فغفورعرضه میکردند، آیینه‌سازان وقفل سازان که قفل های آنان به کار توسی مجهز بود که تنها بسری دزد فیر میکرد.
واماچته چارم به کوچه پایان چوک و کوچه مسگرها و خورده فروش‌ها و باروت فروش هاخاتمه مییافت .

این بازار که توسط علیمردان خان ساخته شده بود هم شاهد جشن وچراغانی و هم ناظر فجایع خونریزی و کله منارها بوده است که از نظر معماری شاهکار مسلمی بشمار میآمد» (۱)
یکی دیگر از تابلو های استاد امید گنبد نقاره خانه است که در قسمت چارراهی پشتونستان قرارداشت واز عجایب هنر معماری بود که دهها سال پیش نابخردانه ویران شد .

همچنان تابلوی مرادخانی ودهها منظره وتصویر دیگری که دیدن آن احساسات خاصی را برای فرهنگ دوستان ایجادمیتوانست کرد.

ازین گذشته استاد تابلوهای زیادی را به رنگ پاستل، نوک آهنی، پنسلی، رنگ آبی، و غیره رسامی کرده است که برخی از این تابلو ها هنوز نا تمام است ودست هنرمند استاد شاید فرصت آنرا نیافت که دیگر به آرایش و پیرایش این آثار بپردازد .
استاد امید در هنر رسامی خود افرین نامه ها، جوایزو یادداش های بسیاری از داخل و خارج کشور بدست آورده وبا افتخارات فراوانی روبرو شده است ودر طی بیشتر از پنجاه

---

۱ ـ چارچته، کابل، مجله هنر، ص ۳ .

سال کارو پرداختن به این هنر سه جایزء هنری وسه مدال هنری را حاصل کرده است و نخستین اثری که برای وی جایزه بیبه ار مغان اورد. امت تابلوی بازار کلاه فروشی تاشقرغان است که خود مظهری است اززنده گیو ازپیشه های مردم کشور ما که ازارزش فرـ اونی برخوردار است .

غلام علی امید بنا به تشویق استادسلجوقی به مطبوعات راه یافت. استادصلاح الدین سلجوقی که درروشن ساختن حلقه های جر ان روشنفکری و ایجاد کانون های فرهنگی در کشورماسهم ایجاد گرا نه داشته است امیدرا نیز دست یاری پیش کرد.

امید در سالها ییکه دستگاه رادیو برای بار نخست بصورت امتحانی در کابل بکار افتاده بود به رادیو نیز همکار شد با خواندن دیا لوگ هاودرامه ها کار هنری اشرا به همکاری عبدالرحمن بینا در بن مؤسسه نوبنیاد آغاز نمودواین امرخود زمینه ها یی شد برای انکه امید برای گام گذاشتن در عرصهٔ تمثیل و تیاترآماده گردد.
سالهای پس ازتأسیس وبرپایی انجمن ادبی که رو شنگران وهنرافرـ ینان کشورمادرین کانون رو شنفکری زمینه های شگوفا نیوبازـ آفرینی هنر های مرده وپژ مریده راازنوویابار نخست بازسیجستند ضرورت برپایی وباز سازی هنر نمثیل وتیاتر نیز یکی از نیازها وعملکرد های این کانون رو شنفکری بود که درسال ۱۳۲۲ بنا تأسیس پوهنی ننداری سامان گرفت وبه تحقق رسید .

بیش از آنکه تیاتر رونق دوباره اش را پس از شکوفانی و آغاز گری دردوره امانی ور کود چندین سال بعدی آن در کشور بازیابد غلام علی امید در اجرای انتراکت ها و نمایش ها وکارنیوال ها در سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ در پغمان سهم میگرفت.

در نخستین نمایشهای پوهنی ننداری که با نمایشنامه مهر اثر استاد عبدالرشید لطیفی آغاز شد امید در کنار چند نام شناخته شده و پیشگام تیاتر ما در این دوره جلب نظر میکند که در کنار عبدالرحمن بینا، استاد یوسف یعقوب مسعود، جلیا و غلام عمر شاکر و نادم به هنر نمایی میپردازد.

بدنبال ان در نمایشنامه های دیگر مثل عاطفه دو تمثیل و هفت رنگ نیز نقش آفرینی داشت.

این استعداد درخشنده و این هنر مندپر توان همچنان با سازمند شدن تیاترو تمثیل و گرم شدن بازار تماشاخانه ها به هنر نمایی میپرداخت ودر نمایش نامه ها ی بیشتری سهم میگرفت و از رهنمایی های استاد عبدالرشید لطیفی واستاد دیر شنا بهره مندی مییافت که میتوان ـ نقش آفرینی استاد غلام علی امید را در نما یشنامه های اتاق مشترک او پدرم نیست و لا لا ملنگ مشخص ساخت.

به مرور امید یکی از چهره های کمیدی تیاتر شد و مهارت باـ
زی نقش های کمیدی در او پرورش یافت و به پختگی و اثر مندـ
ی بیشتر رسید همچنان درین سالها به نوشتن نمایشنامه هایی
نیز پرداخت. نمایشنامه هایی که کمیدی و گاهی موزیکال
بودند، که خود نه تنها آفریننده واجرا کننده یکی از نقش هایش میبود
بلکه آواز خوانی انرا نیز درین نمایشنامه انجام میداد که نمایشنامه
های خود او عبارت بودند از: مستر شورلیت، خانم احساساتی، خشکه
با نکدو شماری دیگر ...

در نخستین تروپ هنری که درسال ۱۳۲۲ به ولایات هرات وقندهار
سفر کرد امید نیز یکی از هنرمندان و بازیگرانی بود که کارش را در
نمایشنامه های بسیاری که دراین سالها در پوهنی ننداری به روی
صحنه آمده بود و بار دیگر درین ولایت ها اجرا میشد ادامه داد.

توفان بنیاد براندازی که تیاتر و تماشاخانه ها را دران سالها به
تهلکه میانداخت برای هنر و هنرمند نیز ملجا و مرجعی باقی نمیگذاشت
وقتی حقیقت ها میخواستند فریاد کنند و در ستیژ تماشاخانه ها زنده گر
نمایند با پست دروغ ها خاموش میمالندند و میمردند. اما مگر قانون
زمان ان سالها وآیین جاری روز این مجال را میسر میساخت که چنین
شود؟ نه هرگز! چنین میشد که هنر تمثیل بسان آب ایستاده یی به رکود
مواجه میگردید و هنرمند از فضای نامطمین تماشاخانه ها کناره میگرفت
هر چند جامعه ما دران سالها نیز از سوی دیگر لبهٔ دیگر تیغ را در برابر
هنرمند استوار گرفته بود و هنرمند از دو جانب در برابر تیغ دودم قرار
داشت .

تعصبات خشک و بی اساس و پندارهای واهی جامعه هنر را مرادف با چوب تکفیر میبست، او را مسخره و ملعبه می پنداشت که کار های بیهوده و مضحکی را انجام میدهد. اما هنرمندان مستعد برای شکستن این رسم و این فداکاری و پایداری کردند و تنها عدهٔ انگشت شماری بودند که این راه را تا فرجام پیمودند.

امید نیز با بسته شدن باب تماشا خانه این سئوال را پذیرفت و به سیمنه رفت در آنجا بازیگر در دوره سوم به پوهنی ننداری برگشت. نما یشنامه های امید که روحیهٔ قوی کمیدی داشت و بیشتر با پهلوهای انتقادی و انتباهی انباشته میشد، در میان طبقات پایین جامعه و عامهٔ مردم بازار گرم و پرجوش و خروشی داشت که اصلاح جامعه و زدودن غبار خرافات از آیینهٔ اذهان مردم مطمع نظر آن بود.

کار امید تنها با نوشتن نمایشنامه و اجرای نقش ها تمام نمیشد، نقاشی برخی از پرده ها برای نمایشنامه ها در کنار اکرم نقاش و نوشتن و ساختن ریکلام این نمایشها نیز پرداخت. یکی از کار های برازندهٔ او رسم یکی از دو تابلویی بود که در حاشیه پردهٔ ستیژ جلب نظر میکرد. و آن تابلوی آهنگرانی بود که پا به فرار نهاده بودند.

استاد غلام علی امید ضمن پرداختن به هنرهای زیبا با استعدادی که داشت از موسیقی نیز روی برنتافت، او از خوانی آواز در ام هفت رنگ اثر لطیفی در سال ۱۳۲۳، آغاز شد. چنانکه امید در این نمایش با تمثیل نقش عاشقی آوازخوان کمپوز ها یی را که استاد غلام حسین ساخته بود، میخواند و این بعد دیگری از استعداد سرشار خویش را نیز تبارز داد. بدینگونه با یاد گیری رموز موسیقی از استاد قاسم و استاد غلام حسین و استاد محمد عمر درین عرصه نیز گام زد و فاصله هایی را پیمود طی همکاری اش با رادیو کابل آن وقت

کمپوزهایی ساخت وآهنگ هایی‌خوانند که میتوان ازدهها کمپوزی که اوبرای آواز خوان های رادیو ساخته واز چند اهنگی که با صدای‌خود اودرار شیف‌رادیو موجوداست‌یاد کرد. ازآنجمله است آهنگ پسته‌فروش وآهنگهای کلهوالی دیگرکه با نام مستعارآرتیست دوآر شیف رادیوبایگایی‌شده‌است .

ایجاد گری‌وبازا فرینی خودنوعی التداذ هنری‌است که برای ایجادگر وبازآفرین خودبه‌ارمغان میاورد ، واین تلذذ همهٔ لذات رابه‌یکسوسی نهدزیراهنرمندوبا زافرین‌ذهنیات، عواطف واحساس های‌خودرا چنان باید بده هاسی آمیزد که الگو وثمرهٔ پذیرفتنی ومطلوبی را که‌تلطیف‌شده‌است عرضه‌میکند.زیرااین بر وسه نوعی به‌پیروزی رسیدن نیز هست .

خوشترین‌ولذتبارترین لحظات‌زندگی امیدرافرصتهایی میساخت که‌هنرمند بودگاهیکه‌رسامی میکرد ، باتمثیل میآمیخت، باموسیقی خلوت میشود وبافکاهی‌های منظوم زبان آشنا میسا خت وهر لحظهٔ آن‌لذتی‌بهمراه داشت، الذتی که تنهاهنرمند میتواند آنرا حس کند ودریابد ودیگران باآن بیگانه اند .

امید ضمن پرداختن به‌هنر ادبی‌وشعربه همان پهلوی ان دست زد وازان دستاو یزهای حقیقت افرینی رابامغان اورد که‌محل عطف ومرکز توجه ومعیارارزشهایی ارزشهای‌روز وزمان بود .
او به‌سرودن ونوشتن فکاهی‌های منظوم روی آورد.نیشگو ن های که ازجامعه واز مردم وازوضعیت نابسامان و کرد و کنش‌روز-گارمیگرفت، روزگاری که‌تذوبر وترفندپای‌بست‌ارزشهامیگردید، که گروهی بانان به نرخ روز خوردن نظر به شاهین ترازو داشتند و پیوسته کج داروسریزها راپاس میگذاشتند وباهمرنگی بهر جماعتی، سالوسی پیشه میکردند ودر پی فریب مردم بودند .

امید به همین حلقه‌ها یورش میبرد ، جهال دانشمند نما که سفیها نه ادای دانشمندی را افاده میدارند ، دانشمندان ضعیف النفس وبی اراده‌یی که اسیر پول گشته ودر لفافه مادیات پیچیده میشدند ، ریاکارانی که گرگ وار به لباس میش رمه رامی‌درـ یدندوآزمندان ، سفلگان ، دونان وزبونان ودیگر قیافه های منفور جامعه را با تاز یانه این انکاهی‌های منظوم به سختی ضربه میزد و در بین مردم و جامعه افشامیساخت و به این هم بسنده نمیکرد کارتونی وکاریکاتوری نیزازین تیپهای اجتماعی ترسیم میکرد .

کار خطیرو پردوامی که چندین سال‌درو زنامه‌ها ، مجلات وجریده های گونا گون وقت مثل : انیس ، اصلاح ، ژوندون وپشتون زغ وجریده ستوری میمنه به نشر میر سید و جلب توجه میکرد .

امیدبرای بازنمایی حقایق‌ومسایل دوتیپ کاریکاتوری را بانام‌و قیافهء ملموسی‌بر گزیده بود وباآنان‌واز زبان‌آنان گفته‌ها یش‌را بازگومیکرد .

پیش ازانکه امید بااستفاده از کاریکاتور و کار تون دیاـ لوگ ها ی منظو مش را درد ین مطبوعات بر یزد و پخش کند یکی از استادان توانمند وهنر مند و سیمای برا زنده هنرها ی گونا گون کشور مااستاد برشنا برای‌با رنخست کار یکا توری از دو کر کتر تیپیک را به نامهای (عجب خان و رجب خان) در مطبوعات دهه دوم سد ه روان خورشید ی آفرید و تعمیم داد و استاد برشنامثل بخش‌های دیگر هنر درین راه نیز آغاز گربود، و امید کار برشنا را به تنهایی وباتوانایی همچنان ادامه داد و به قوام رسانید. همینگونه امید در جریده ستوری در میمنه هردو

؛پهجوره وتوره را بوجود اورد وباآنان مظا هر بیداد اجتماعی راآشکار ابه باد مسخره میگرفت .(۱) استا د غلامعلی امید تنها از همین دو تیپ استفاده نمیکرد ، او کار تون هرحالت، موقعیت پدیده ورخدادی رانقش میکرد ، باشرحی یا نظمی نکاهی وا ر ، در دامن مطبوعات میر یخت وخنده و نیشخند را بر لبها شگفته میساخت. ارزش این امر تنها دربیان یک عقده، یک گره کور و یک رسم ناپسند ومردود اجتما عی منحصرنمی ما ند ، بلکه برا ی آنانیکه بارانهمه مظالم و نارواها را بد شا له میکشد ند و در برابر بی باز خواستی هالب می گزید ند وآهی به جگر نمیآ وردند ـ فرصتی بود برای نوعیخالی شدن ازعقدهها و برون افگنی کمپلکس های اجتماعی و روانی .

دریتجا یکی ازمنظومه هایطنز آمیزوانتباهی اورا که درجریده ستو ری منتشره میمنه به نشر رسیده ونشرانمقدو راست ار سوءل مثالنمونه میا وریم :

آنکهدایم سر سودا ی عزیز ان دارد
ظاهرآبا همه کس شیوه احسان دارد
لیکصد حیله بدل ازهمه پنهان دارد
راست گویم بخداعادت شیطان دا رد
مطلق چدغم ازفتنه دوران دارد
همهجایاد شودطرز جفا کاری او
همه گی عقدهبدل بوده ز طراری او

۱ـنمونه یی از منظومه ها ینکاهی جوره وتوره درپایان این مقا له کنجا نیده شده است .

خورده درجان همه چال‌وفسو نگاری‌او

باهمه کج‌روشی بخت‌در شان دارد

متملق چه‌غم‌ از فتنه‌ دوران دارد

میزنه‌شام وسحرتیشه به‌پای دگران

میکند چاه کنی‌نیز برای دگران

زین سبب روزوشب افتاده قفای دگران

لشمی‌و فتنه‌گری های‌نمایان دارد

متملق چه‌غم‌ازفتنه دوران دارد

مجلس‌آرا ودل آرای حریفان گردد

بوت‌پاکش کندو صدقه وقربان گردد

هرکه تعریف‌کند خرم‌و خندان گردد

چقدر حیله و نیرنگ فراوان دارد

متملق چه غم‌از فتنه دوران دارد

بسکه‌بیرون زشمار است‌به‌کف ثروت او

پول‌و بوت‌چو او دماحصل خدمت‌او

گشته معلوم به‌ما میدهمه مکنت او

خانه‌در شهر نو وملک‌به پغمان دارد

متملق چه غم‌از فتنه‌د وران دارد

همچنان نکا هی‌های منظوم توره‌و جوره امید که دردرامها بشدر سینمه اجرا میشه تصویر بسته‌از ستم ارباب‌رعیتی‌و سر ثوه‌بی‌ازرنج رو ستائیان بی‌پناه کشورکه نریا دهان در گلو گاه‌شان میمرد:

فکاهی منظوم جوره و توره

توره با جوره همی گفت که ای یار عزیز
پول و سرمایه و دوکان نه تو داری و نه من

نه ترا اسپ سمندو نه مرا شاطر چست
آنچنان دبدبه و شان نه تو داری و نه من

نه تو یی خان فلان قریه و نی من ارباب
گله و رمه و چوپان نه تو داری و نه من

نه تو یی کاتب تحریر و نه من حاکم تو
به خدا بخت درخشان نه تو داری و نه من

نه تو گیری زملک تحفه و نی من قالین
آنچنان قاطر چسقان نه تو داری و نه من

گاو ار باب شده سرلت و مردم به عذاب
حالیا طاقت تاوان نه تو داری و نه من

قیمت گاو دوچندان ز مردم گیرند
پول چون ریگ بیابان نه تو داری و نه من

هرچه خواهی بکن و درپی آزار مباش
طاقت آه یتیمان نه تو داری و نه من

راست گوییم چو امید به حال غربا
روز و شب ناله و گریان نه تو داری و نه من

انسان برای زیستن توانایی بسیاری دارد گنجینه های بزرگ ماندن و آرزو کردن و باز زنده ایستادن سنگ های آنرا بلند برمی افرازند ولی گذشت زمان همه چیز را دگرگون میسازد: انسان را، آرزو کردن را، ماندن و حتی زیستن را، و چنین میشود که این توانایی زیستن را باز میگیرد .

ومگرتوانایی انسان چقدر توانند بود، وقتی رنگ زنده گی میشکند و سیل پیری و ناتوانی حواس انسان را فرا میگیرد تپش و آشوب تردید برزخ میان مرگ و زنده گی می آفریند که تنها تپش یک دل خسته حس میشود، تپشی که ضربه های آن با هیچ آوایی هماهنگ نیست. لحظه یی که زنده گی بی بازمی ایستد و هنری به تجلی می آید و ما در مییابیم که هنری برجای مانده در رحا لیکه ایجادگر هنرمندش را دیگر برای همیشه ازدست میدهیم. با اینهمه هنرمندی که هفتاد دو سال از زنده گیش را بر سر کار های هنری اش گذاشت و در همه هنرها قدم و قلم زد با نقش ها و تصویرها آمیخت با رنگها و صورت ها شبها را به صبح آورد و به اسکیچ ها و خطها جانی و روانی بخشید و همینگونه در ستیژتماشاخانه ها خنده ها و تمسخر های تماشاگران و عامهٔ مردم را با استواری پذیره شد ، بر همه ناروا ها و نابسامانی ها دلیرانه تاخت. با شعر، با کلمات، با خط ها و ادا ها و اشاره ها در جریان اگاهی و روشنگری مردم کار خطیر و دشوای را به پایان اورد .

امیدا ین هنرمند که ندای زمان را پاسخ گفت و هر درشتی را صبورانه پذیرفت و تحمل کرد ـ هنوز با سپیدي و سیاهی آشنایی تمام نیافته بود و هنوز رنگها و مویکها معمای نگارین نگار گری را برایش مهر نکشوده بود که اززبان نخستین استاد شهر وفوسر غلام محمد میمنگی شنیده بود که :

«تو روزی نقاش خوبی خواهی شد .....!»

وبا همین تلقین راهش، راه دشوار و راز نشیب و فرازش را اغاز ید وادامه داد و هنوز به پایان خط نرسیده بود که استاد دیگر ش استاد برشنا که در همهٔ هنر ها دستی داشت برایش گفته بود که :

«من مانند تو در همهٔ هنرها توانایی همسانی ندارم» شنیدن چنین سخنی از زبان استاد برشنا خود غنیمتی بود برای امید و اری امید.

واما سرانجام آنگو نه که همهٔ آبها به دریا میریزد و همه اشکها به رخساره و به زانو فرو میلغزد استاد امید هنرمندی که بیش از نیمی از یکصده با همهٔ هنرها پیوند داشت پس از بیماری های پیگیر بر وز- مینگیر شده بود. درد این احساس ناگوار همه اندامهایش را در پنجه میفشرد و به مورمور می انداخت. توانایی اش با هر فشار و حمله یی از درد به کاستی می گرائید.

درد مثل کوهی سنگین روی قلبش پای میکوبید و برای مردن و افسردن آماده اش میساخت وای که آخرین سالها و واپسین روزها و حتی واپسین لحظه های زندگی اش با درد و بیماری در شفاخانه گذشت.

پیری و درد توان کار و آفرینش را از وی باز میگرفت و لحظه هایی را که با یستی به صور تگری و هنر مندی سپر داخت می بلعید و چه پر-حمانه می بلعید و ما آخرین کارهایش را آخرین خطهایی را که روی کاغذ آورده ست باز مینگریم ولی دریغ. چه پاسخی میتوانیم داد برای درد برای بیماری و برای مرگ!

ضیا قاریزاده درروز مرگش ماده تاریخ مرگش را دریك رباعی به حساب جمل استخراج کرده است که ما نرا حسن ختامی برای این برنامه میسازیم:

استاد غلا علی به نومیدی رفت

امید که میدی و ترا ژیدی رفت

پروانه صفت سر بسر شمع نهاد

درشصت وچهار سال خورشیدی رفت

با دهنرمندی های امید جاودانه باد!



اشکی در سوک احمد ظاهر

چشمهای دوستداران هنر نمی گرید، ولی دلها یشان می تپد، هیچکس هم از آنچه اتفاق افتاده، چیزی نمیداند، آری هیچکس..... همه با وسواس و ناباوری از یکدیگر می پرسند:

چی شده است؟ راست است که احمد ظاهر .....؟

و پاسخ ها باز هم در هاله یی از ابهام نا پیدا یند! نمیدانم! خدا نکند!

و قیافه ها غم آلود و تشویش برانگیز است، پرسشها و پاسخها، باز هم ادامه دارد. این از آن می پرسد و آن یکی از دیگری توضیح میخواهد. اضطراب و ناآرامی، در همه دیده میشود.

از کی باید حقیقت را پرسید. سوال همه اینست، اما کسی نیست که به این سوال پاسخ بدهد، چهره ها همچنان باتردید در میان برزخی از ناباوری و قبول رنگ به رنگ میشود.

سرانجام همه میشنوند که:

.... احمد ظاهر خوانندهٔ محبوب و مشهور در یك حادثهٔ ترافیکی جان سپرد... ...

و دیگر تنها این دلها نیست که به تپش و دلهره میافتند. اشکها هم به یاری می شتابند. و کی میتواند نگرید و کی یارای آنرا تواند داشت که بر گریه اش نهیب زند. دلها مالا مال از غصه و اندوه

میشوند و زلال اشکها بر آیینهٔ چشمها لانه میگیرند ....

آری... هنرمند جوان مرده است... احمدظاهر مرده است....

صدای احمد ظاهر وآهنگ های او، بر گوشها طنین میاندازد، هلهله برپا میکند. دیوارهای سکوت را میشکند وبنیاد غم را بر باد میدهد، برلبها گل لبخند را شگوفا میسازد وفریادش، صدا یش وآهنگها یش سالونها وتالارها را به شوروو جد میآورد، حرکات تندو چابکش، ژستهای خواستنی ولبخندهای صمیمانه اش، علاقمندان وتماشا گران کنسرت ها یش را به هیجان می آورد، به گونهٔ یی که براو کسترتأ ثیر میا فکندوآنرا همراهی میکند ، اینرا من نمیگویم، اینرا دیگران میگویند . . . . .

دهها، صدها، هزارها ردهها هزار شنونده ، تما شاگر، علاقمند ومشتاق احمدظاهر این رامیگویند ... اینرا بازتاب طنین آهنگهای لپذیرو قصه گوی وی ، حالی میکند که :

صدای احمدظاهر افسون میکند... که آهنگ احمد ظاهر ، به دلها شور وشادی می بخشد که حرکات احمد ظاهر در بالای ستیژ در بیننده تحرک می آفریند .

* * * * *

احمد ظاهر سی وسه سال قبل درخانوادهٔ سر فه حالی چشم به دنیا کشود دوران کودکی رادرآسایش وآرامش سپری نمود .

تحصیلات او نخست درلیسهٔ حبیبیه وسپس در دارالمعلمین ادامه یافت وازآنجا به هندوستان رفت ومدتی دررشتهٔ تعلیم و تربیه تحصیل کردو پس ازآمدن به کابل مدتی در کابل، تا یمز وزمانی هم درریاست افغان فلم به کار پرداخت .

احمدظا هرپیش ازآنکه بهسکوی شهرت و محبوبیت قرار گیرد سالها قبل یعنی آنگاه که کودکی بیش نبود با آلات موسیقی آشنا شد وعلاقهٔ زیادی به موسیقی ازخودابرازمیداشت . پدرومادرش درین راه اورافراوان یاری میکرد ندواوبا پشت کارو علاقهمندی روا نش

را بانغمه ها وآواز ها هم آهنگی میبخشید و با سازها خلوت میکرد و با
پنجه‌ها ی کوچکش روی پرده ا کو ر د یون وبر تارها وپرده های
سازهای دیگر میلغزید .
گاه با اصرار پدر، بزم دوستانهٔ فامیل را با صدایش گرم میساخت و رسانی
هم در لیسهٔ حبیبیه ، درحلقهٔ همسالان در کنسرتها، چهاردیواری‌های
مکتب را با سازوسرود رونق میبخشید و پیوسته اینجا و آنجا تحسین همه
گان را برمیا نگیخت وشمار علاقه‌مندان وخواهنده گان او ـ از همان
آوان هرروز بیشتر وافزونتر میشد. ونخستین باری که از محدودهٔ
مکتب پا فراتر نهاد ـ در کنسرتی بود که از طرف لیسهٔ حبیبیه در کابل
ننداری بر گزار میشد و او را ـ احمد ظاهر را ـ درهمین کنسرت ستارهٔ
لیسهٔ حبیبیه خواندند .

باری درسال ۱۳۴۰ ـ درتعمیر سابقهٔ رادیو کابل ـ گروهی
ازآواز خوانان آماتور گرد هم جمع شدند و آرکستری تشکیل شد که
احمدظاهرهم عضواین ارکستربود واولین کنسرت این گروه هنری
درسینما کابل آنزمان بر گزارگردید .

احمد ظاهر جوان ، اینجا و آنجا ظاهر میشد و سیر فت تاصدای
دلنشین وآوای گرمش به دلها و گوشها آشنا شد ، تارد اها را به
اهتزازآورد ونامش رادرشمار آوازخوانانی قراردهد که بعدها برای
دیدن کنسر تهایش شورو هلهله برپا میکردند و با لاترین قیمت را
برای تکتهای او میپرداختند ومردوزن، پیروجوان ، دختروپسر
همه وهمه اورا بخاطرصدا ی گیر ایش وآهنگهای جذاب و شورانگیزش
صمیمانه ستایش میکردند واوج میگذاشتند .

نخستین کنسرت رسمی که احمد ظاهر به تنهایی در آن اشتراك
کرددر سال ۱۳۴۳ بود وبعدها جسته‌جسته صدا ی احمد ظاهر فضای
سالونهای مجلل‌شهر وهوتل انتر کانتیننتال راپر کرد . نخستین

آهنگ وی که از راد یو افغانستان پخش شد. به مطلع: گر کنی یك نظاره میزیبد . . . بود .

همین نخستین قدمهای او با نخستین آهنگها بود که احمدظاهر جوان و احمدظاهر آماتور جای پایی درمیان هنرمندان برای خود باز میکرد .

زمانیکه درهندوستان تحصیل مینمود .در پهلوی درس اصلی موسیقی را هیچگاه از نظر دور نداشت ودر تمام مدت دو سالیکه در آن سامان بود پیوندش را با موسیقی استوار تر ساخت و علاقهٔ چشمگیر و عمده اش هم بیشتر به موسیقی لایت بود.
انگاراو موسیقی لایت را بخاطر تفننی بودنش، بیشتر دوست میداشت وترجیح میدادو از آن به بعد تحصیل را کنار گذاشت وبه موسیقی گرائیده و این گرایش به نحوی بود که هر لحظه فزاینده و هر آن با تاه‌جوییهایی توآم بود.ضمن مصاحبه یا خبر نگار مجله یی گفته بود :

....من به مسالهٔ ابداع وابتکار و نوآوری خیلی ارزش میگذارم دوست ندارم همیشه با کهنه بسازم وهمیشه برای تازه های دیگر روانم.... (۱)

ودرسال ۱۳۵۱ در گفتگو با نامه نگاری چنین گفته است :

. . . میکوشیم موسیقی غرب وشرق رابا هم در آمیزیم وآشتی بدهیم وبدون خودستایی، من درین راه پیشقدمتر از دیگران بوده ام . . . .

بهرصورت ،احمدظاهر درآهنگهایش واقعاً ابداعاتی داشته است واین حقیقتی است انکارنا شدنی که برشنونده هایش پوشیده نیست .

درقسمت بیان احساسا تش باری گفته بود :
«بیشتر دوست دارم هنرمند باشم ؛ به شرط آنکه هنر من مورد قبول مردم قرار گیرد».

---

(۱) مجله ژوندون... .

به یک سخن اوخودش‌را وقف هنر ساخته بود همچنا نوکه هنرش راوقف دوستدارآن هنر. آنگونه که هنرش‌مورد قبول‌نوجویان است وهرآهنگش شوری‌دارد و نشاطی،وآهی داردولبخندی، اشکی‌دارد وفریادی. وانگارو مرهمی‌است که جراحتهایی دردمندان‌را التیام می‌بخشدو چنان‌دست لطیف و نواز شگر یست که غبا ر کدو رت واندوه‌راازچهره میزدایدوپنجره یی ازشادی وهوای تازه به‌روی انسان میگشاید.

درسال ۱۳۵۱ دیگراحمد ظاهرآن‌خوانندهٔ جوان وآما تورچند سال پیش نبودصدای اودیگرهمه‌را مسحور ساخته بود.

ودیگرفریاد ها، هلهله‌هاوکف زدنها منحصر به چندتالا رمجلل و سالون بزرگ نمانده به‌بیرون راه کشیدوبر قلب شنونده گان‌وعلاقه مندان، بیشتر آشیان گرفت‌وبا تاروپوداحساس ها وعواطف آنها گره خوردوبازهم د ر همین سا ل ۱۳۵۱، احمدظاهر لقب«خوانندهٔ سا ل رابدست آورد.

احمدظاهر وقتی‌می‌شنید که کسی‌به شیوهٔ اومیخواند وپاآهنگش راکاپی کرده‌است میگفت:

«من‌واقعا‌متاءسف‌هستم‌وتاءسف‌من از این است‌که میخواهند ازحنجرهٔ‌من‌بخوانند.. اگر. بخواهند به‌جای‌احمدظاهر‌خودشان‌باشند بدون‌شك درمیان‌شان استعدادهای هست که‌خوب رشد کند وبارور شود، اما درغیر اینصورت جزءاینکه وقت‌خود را به‌هدردهند، دیگر نتیجه‌یی ندارد. چراکه‌مردم آوازاحمد ظا هر را دوست دارندو دوست دارند که این آو ا ز ر ا ا ز حنجر هٔ خو د ش بشنو ند»

و نه کاپی آنرا از حنجره کسیکه می کوشد مثل احمدظاهر بخواند...
ومیگفت: کاپی خوانی ، هنر نیست ! »

بدین ترتیب ، احمد ظاهر میخواست حالی کند که نباید مقلد بی مایه بی بود وپا را در بوت دیگران داخل کرد ، بلکه او میخواست بگوید : آهنگهای هر کس متعلق بهخود او ست و فقط خود خواننده از کسیکه از و تقلید میکند می تواند آهنگش را بهتر بخواند .

ولذاشعرها وتصنیفهایی را که برای آهنگهایش بر میگزید با وسواس ومهارت عجیبی انتخاب میکرد .

کار احمدظاهر تنها بههمین گزینش شعرها خاتمه نمی یافت .

او شعرراخوب انتخاب می کرد ، شعری را بامفاهیم عینی و وعاطفی تامیتواندآنرا خودحس کند وبعد بدیگر انش القا نماید .

وازورای همین شعرها نحوهٔ بر خورد او با زنده گی میتواند بخوبی نمودار شود . گفتنی است اگربگویم که وقتی مرغ دلی احمد ظاهر پر میزد و هوایش بهسر میزد به سیروسفر می پرداخته چنانکه از کشورهای هند و پاکستان تا ممالك اروپای شرقی و امریکا، ایتلیا و فرانسه، انگلستان وآسترالیا وجاهای دیگر را زیر پا گذاشته چنانچه خودش گفتهاست :

من دراین سیروسیاحت ، متوجه شدهام کهانساندر هر کجاییکه باشددر هرموقفیکهقرار گیردودر هرشرایطی که بهسربرد ، نمیتواند کهازغم بیگانه باشد، نمیتواند خوشبختی رابهمفهوم واقعیآن درك كند. همیشه چیزهایی درزنده گی هست کهآسایشرو حی انسانها راسلب میکند ومن نهایتآرزویم رادراین میبینم که یكروز شاهد خوشبختی انسانهاباشم..... »

احمدظاهرخیلی‌خوش طبع وبذله گوبود. رفقای‌خود را صمیمانه دوست میداشت وبگل سرخ علاقه عجیبی داشت وهربار که در کنسرتی شرکت میکرد، گل سرخی روی سینه اش می آویخت، با این همه احمدظاهر هروقت که‌آهنگی میساخت وهر فرسته‌یکه سازی را می نواخت وهرآن که‌ترانه‌یی را از حنجره‌اش بیرون می کرد با تمام احساسش عاشق بود، اما عاشق کی؟ عاشق چی؟

پاسخ این پرسش را خودش گفته است:

شاید تعجب کنی! عاشق خودعاشق، عاشق زنده گی وعاشق طبیعت. اعتراف میکنم که هیچوقت کسی بصورت مشخص در دل من‌و دراحساس من نبوده است.»

واما در قسمت آهنگ هایش معتقد بود که هر اثر هنرمند به نظر خودش زیباو بی عیب است‌و میگفت‌بواقعیت راباید از دیگران شنید. مردم‌خودمیتوانندارزش‌کار یک‌هنر مندراتعیین‌کنند.

بلی، واقعا چشم حقیقت‌بین مردم بدرستی میتوا ند ارزش‌کار یک هنرمند را تعیین کند برآن داوری نماید و این مردمند که هنررا درک میکنند وهنرمندراتأیید ویا نفی می نما یند.

باآنکه احمد ظاهر کمتر حاضر بود اینجا وآنجا کنسرت دایر کند بازهم کنسرتهایی به نفع کانکورزده گان صنوف هشتم، مبارزه بابیسوادی، سازمان جوانان وکنسرتهایی در محبس زنانه وغیره بر گزار کرد.

غالباً احمد ظاهر درد عوتهایی که برای مصاحبه نشرات ازاوبه عمل‌می‌آمد ابا میورزید، ولی‌او آخرین باردر کنسرت‌داوطلبانه یی‌که‌به نفع‌سازمان صلح وهمبسته گی افغانستان برگزار شد

-هم گرفت تاآخرین دقایق علاقه مندانش را در همین کنسرت ها در کنارش داشت .

احمدظاهر وقتی آواز خوان اول سال شد گفته بود : من با استعداد ذوق پشتکار و تلاش بیگیر که در خودم سراغ دارم میدانم که سال آینده و سالهای دیگر به سیستم رای باز هم آوازخوان بر گزیده مردم افغانستان خواهم بود . . .

احمدظاهر این خوانندهٔ خوب و جوان به هنرمندان و آوازخوانان پیامی کوتاه داشت که حاوی دو نکته بود :

اول اینکه غرور هنری شکست هنری را بار می آورد . دوم اینکه رقابت هنری با یدسالم باشد و نه حسادت آمیز .

واو با این پیام بر نا همگونه هایی که درمیان عده یی از هنرمندان موجود است خرده میگرفت .

احمدظاهر آهنگهای دیگری هم خوانده بود آخرین آهنگ او که دراستدیو های رادیو ثبت شده بود آهنگی بود به نام « یاده ها خالیست » وآخرین آهنگهایش که نا تمام و کستنا شده ماند درحدود چهار ده آهنگ است که درافغان موزیک آمادهٔ ثبت بود .

درآهنگی که در کست ثبت کرده است شعری از فروغ فرخزاد را خوانده بود که ازآن بوی مرگ می آمد مثل اینکه: خاك اورا بسوی خود میخواند .

مرگ من روزی فراخواهد رسید ....در بهاری روشن ازامواج نور.... ودریغا که چه سان این شعر را احمدظاهر آهنگ میسازد ومصداق مسجلی میشود برای مرگ و نبوداو !

احمدظاهر روزچهار شنبه ۲۳ جوزای سال ۱۳۰۸ میمیرد، ولی دریغ که فردایش، همان فردایی پنجشنبه ۲۴ جوزا بار گشت نقطه مان یك روز بزرگی از کتاب عمرش ورق میخورد وچی درد ناك است که پیش از آنکه این برگ ورق بخورد دفتر زنده گیش برای همیشه بسته میشود ودرد نا کتر ازاین چی می تواند باشد که شب پیش از مرگش که

انتظار نوزادی را میکشید، میخواست، این نوزاد پسر باشد و گفت اگر دختر باشد نامش راشبنم میگذ ارم .

وفردایش نوزاد دختر بود ونامش راشبنم گذاشتند ودریغا که این شبنم بر گلبرگ چهرهٔ احمدظاهر نچکیدچرا که خودش دیگر به سان دانهٔ شبنمی شده بودودرد هان تشنهٔ زمین فرو رفته بودچراکه ودیگر درگورسردی خفته بود ..... خفتنی ابدی .... ودرمیان فریادها وگریه های دیگران این ما تمزده کانی که در سوگ او میگر یستند گریه نوزاد بگوش احمد ظاهر نرسید واو شبنم را ندید. . . . .

همه نا باورانه ازیکد یگر میپرسند :

واقعاً احمد ظاهرمر ده!. این حقیقت دارد که احمد ظاهر مرده ..... !

آری واقعیت همین است که اتفاق افتاده مرگ که چنگالش را گشوده بود . اکنون دو باره بسته است ودیگر احمد ظاهر در میان ما نیست .

دیگر ما از احمدظاهر فقط یادهایی داریم وخاطره هایی و دیگر آهنگ های اوست که با ساسه وطنین صدا ها یش صد ا ی پایش که می گوید : بازآمدم ، بازآمدم! صدای پایش نه ، بلکه صدا ی آهنگها یش دیگر هر گز علا قه مندا نش و یا راـ نشاورانخواهنددید، زیرا که اوازمیان ما رفت ، مثل بر گی در مسیر بادوماننداشکی که ازچشم فرو میافتدوبه سان شبنمی که ازوی گلبرـ گی و اورنه میشود. چی کسی می توا ند، اری چی کسی میتواند بر مرگ این آدمخوا رسدی ببند د و برحلقو مش برحلقوم سیاهش که میبلعد، لگا م بزند .

احمد ظاهر مرد، ولی هنرش همچنان بیدار عشق و نیکو میدرخشد.

از تک درخت که هر سال هزار برگی جدا شد و این برگ تازه مانست و تاجها نیست دوباره جوانه نخواهد زد. برگی‌ها داغ برگی‌ای همتا که تراوش و برازنده گوش درخت تناور هنر و موسیقی کشور ما را همیشه بهار ساخته است.

چه اشکها که بر تابوت گلپوش او نریخت! چه فریادها و چه ضجه‌ها که ملتمسانه در پیش پایش چنان زه او فضا را نپاشته نساخت! و چه دلها که به خاطر او نتپید، به خاطر احمد ظاهر... به خاطر صدایش به خاطر حرکات تند و چابکش در روی ستیژ و به خاطر هنرش، هنر پر آوازه و شکوهمند برانگیزش...

به هر بهار برآرد گلی ز بستان سر

گلی برفت که ناید به صد بهار دگر (۱)

۱ـ این نوشته نخستین نگاشته‌یی است دربارهٔ احمد ظاهر که به مناسبت روز مرگ وی نگاشته شده و در همان هفته در برنامهٔ ترازوی طلایی رادیو نشر گردید.

تاریخپرداز و دیرینشناس



از پشت دیوارۀ افراخته دیرین سال تاریخ که به سوی ما و زمانه ما امتداد یافته است کدام گوش میتواند صدای کلندهایی را بشنود که تمدن ها از شرفه آن اسیر خاک شده است؟ و کدام چشم میتواند جلوه وسیمای الواحی را بنگرد و بخواند که نقش فرهنگ، نقش آفرینش هستی انسانها وملتهایی در آن خوابیده است.

این چشم‌ها واین گوشها از آن همه کس نمیتوانند بود و چشم وگوش هرکس را یارای پروردن بینایی وشنوایی بدینگونه نیست.

ازکدامین واژه بیاغازیم وقتی از مردی سخن میگوییم که رازهای مگوی واسرار خفته درسردابه های تاریخ را برای ما آفتابی ساخته است. وبا کدامین کلمه زبان بگشاییم زمانیکه دنباله گامهای مردی راسیگیریم که پیچاپیچ کوره راههای سده هاوقرون را درنوردیده، ازکهزادکه همه سنگها، استوپه هاوآبده هااورا میشناسند ودربرابراوزبان گشوده اند.

وازکجا دریابیم این تاریخ نگار ودیرین شناس فرهیخته را

که باچراغی ازکاوش وتحقیق به نبرد او هام زمانه های پوش از تاریخ (این گنگ خواب دیده) شتافت و ظلمت هارا شگافت و افتخارات بسیار پیشنیان مارا دریافت.

کهزاد را از نخستین سالیان درخشش اودر یابیم از گاهیکه تحصیلات واگاهی های نخستین را فرا گرفت و با بنیاد یافتن نخستین مکتب درکابل به نام اتحاد ازشاملان انگشت شمارآن گردید و با ادامهٔ آن درلیسهٔ امانیه جریده این لیسه راکه به مکتب مسمی بود تنظیم میکرد. وقتی محی الدین انیس چشمش به این جریده افتاد، آنرادر چاپخانهٔ انیس به نشر سپرد بی‌آنکه بداند که اعحمدلی - این شاگرد صنف هشتم امانیه و ناظم این جریده روز-گاری رازیاب جریدهٔ همهٔ زمانه‌ها خواهد شد.

سال ۱۳۰۸ خورشیدی کهخود شاگرد امانیه بود، مقالتی ازو تحت عنوان وطنپرستی به زبان فرانسوی برایش مشتی ازطلاجایزه کسب کرد. درسال ۱۳۱۰، کار کهزاد به عنوان ترجمان فرنسوای درداراالتحریر شاهی آغازشد وبه دنبال آن اعزام اوبه عنوان ترجمان با هیئت باستانشاسان فرانسوی که برای تحقیقات ازخرابه های سوستان آمده بودند، فرصتی بود که کهزاددرز وایای فرهنگ وتاریخ این کشور نگرشی بیابدوبه‌درنگ کشانیده شودتا آنجا یکه نخستین مقاله های اودرمجله های کابل وسالنامهٔ افغانستان راه رابرحاشیه‌های تاریخ - زمین ماباز کرد. تعیین او به حیث سکرتر سفارت افغانستان درروم، فرصت دیگری بود برای فراگرفتن زبان ایتالیایی واشنا شدن او با مظاهر تاریخ وفرهنگ جهانی.

حالا دیگر تاریخ درهای آهنینش رابروی او گشوده بود واو نبض‌تپندهٔ زمانه‌ها رادردست داشت. گذشت روزها وسالیان را

میتوانست شماره بگیرد ، ووقوع حادثه ها ورخداد ها را به سهولت تخمین وتعیین میتوان نست کرد. حالا او با این راه هموار ازهمهٔ لحظه های سترون سده ها میگذشت و به پی جو یی حادثه ها ومکانها میپرداخت، تا گاهنامهٔ انسانها، محلها، شکوهمندی‌ها وویرانی‌ها رابه‌دست‌آورد وگرد وته تاریخ آنسوی سده‌های کشور مارا که همیشه درپردهٔ یی ازپندار واوهام مکتوم بود، مشعلی فراراه بیافروزد تا ابر یشمین راه تاریخ سرزمین ما همواره روشن و هموار بماند.

ازهمان زمان سالهای پربار واثرمند کهزاد درتاریخ وفرهنگ کشورما میآغازد.

بادست یافتن به سمت‌های معاونیت تألیف وترجمه و مدیریت تألیف وترجمه زمینه تألیفات وتراجم فرهنگی‌وتاریخی وسعت‌ومجال بیشتری مییابد. تاآنجا که این محقق پروازگاه خویش رابرای‌دست یافتن‌وبال افشاندن به‌سوی دیوارهای فرازندهٔ آریانا و ستیغهای بلند سلیمان وهندوکش‌و نشیمنگاه‌عقاب‌بمای جهاندار محدود میبابد وسوال تاسیس انجمن تاریخ را بمیان میکشد وبه دنبال آن تاسیس نشریه‌ومجله مستقلی رابه‌نام آریانا مطرح میسازد که خودسمت ریاست انجمن ومسوولیت مجله‌را بدوش میگیرد. نوشتن اثری به نام تاریخ افغانستان یابنیاد یافتن انجمن تاریخ و انتشار مجلهٔ آریانادرسال ۱۳۲۱. شماری ازتاریخنگزار، باستانشناس، گاهشمار ومحقق گردامدند ودهها کتاب و صدها مقاله و نبشته در شناسایی پیشینهٔ دیرین سالی‌وشکوه بارین‌و پربارین ازمنهٔ فرهنگی وبالندگی تمدنهایی‌دربخدی، اراکوزیا، زرنگیانا، حوزهٔ اکسوس واندوس وپاروپامیزاد، کاپولیتا ونقاط دیگر شهر ازه یافت وبه‌طبع رسید.

تاریخگزاران ومحققان بیاری کندوکاوها وتحقیقات‌مستشرقان درس هایی ازمدرسه کندها را وجلوه‌های گریزپای‌و میرندهٔ زمان

هلنستی و گریکوبودایی را درآی خانم بگرام وبامیان بار دیگر از برخواندند واستاد احمدعلی کهزاد بیشتر از دیگران وفراتر ازهمه دربن راه قلم وقدم زد. کهزاد کار تحقیقات و روشنگری های تاریخی خویش را از سه جهت به سامان آورد ازطریق ترجمه و برگردانی تحقیقات مولفین وپژوهنده گان خارجی، ازراه نگاشتن کتاب ومقاله وترسیم اشیای تاریخی، ازجهته کاوش های علمی باستانشناسی وکالبد شکافی اماکن وآثار.

این محقق خسته گی ناپذیر برای دست یافتن به حقیقت و کنه مسایل واسرار، قدم در راه گذاشته بخرابه ها ونقاط متروک و مطرود روی آورده، روزها وشبها هفته ها و ماهها را به سختی بسر آورده دور از شهر و آبادی جدا از راحت وفراغت بجستجوی ناپیداها و نایافته ها شتافته تا اثری از زنده گی را در سیمای سنگهای بیصدا و تندیسهای خفته و مجسمه و دیوارهای خاموش و مغاره ها و ستوپه های وهم انگیز سراغ جسته است.

استاد کهزاد با همین توشه و مایه بعضویت انجمن ادبی کابل مد.

سال ۱۳۱۶ سفر با باستان شناسان فرانسوی ودیدن خرابه های سیستان فرصتی بود برای محقق جستجوگر در زمینه ادراک ودریافت شهری و فرهنگی که سیلاب سده های بسیاری از روی آن گذشته.

چه چیزی محقق دیرینشناس را به دریافتی میرساند وبه حقیقتی نزدیک میسازد: گونه کشف نشانه ها، نحوه موقعیت ساختمان ها و پیوند حقایق دشواهد کتبی وشفاهی.

کهزاد با به پای خرابه ها در گرشك پرده از لشکری بازار روزگار محمود و مسعود غزنوی برمیدارد که لشکرگاه امروز ولشکری بازار را باهمهٔ آبادانی و شکوه درخاطره ها زنده میسازد.

باری ارایه و استوار کردن نظر بران نخستین بار پیرامون

محلی و یا مسأله‌ی تاریخی که از دسترس زمان و تشخیص خارج شده کاری سهل و ساده‌ای نمی‌تواند باشد و این نظر دور پرواز و محقق ژرف‌نگر است که با جمع‌بندی حقایق و عوامل نظری را پیش می‌کشد و از روی مجهولی پرده برمی‌دارد. کهزاد برای دست یافتن به این امر همواره در سیر و سفر بود و کاوشهای او برای زنده نگهداشتن و احیای دوبارهٔ مفاخر پیشین همانگونه ادامه داشت که تلاش هر موجودی برای تنازع بقا.

پژوهش در ویرانه‌های زمان‌زدهٔ بامیان و کاوش در سمچ‌ها و تنظیف و تنقیح نقاشی‌ها، تندیس‌ها و پیکره‌های بودایی بامیان و بازیافت معابد آن که فریاد آنسوی هزارهٔ میلادی را که فرهنگ بودایی در سرزمین ما حکمفرما بود به گوش‌ها آشنا می‌سازد و ویرانه‌های شهر غلغله را پس از ویرانی‌های جهانییانان و رخدادهای طبیعی یکبار دیگر تجسم می‌بخشد که از کارهای محققانهٔ دیگر کهزاد است.

کهزاد با کند و کاو ژرف و پا به پای باستان‌شناسان خارجی از هر وجب ویرانه‌ها و از هر دیوار فرو ریخته و پیکرهٔ شکستهٔ این شهر فصلی و کتابی را رقم زد که بیانگر پیشینهٔ درخشان آن بود.

اربت‌های ۳٥ متری و ٥۳ متری از سمچ‌های خالی و پر از سکوت روی آن‌های منقوش و نگارین، تصویرهای مجسم و گویای رامشگران آن که افسانهٔ روزگار اشوکا: گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک را بر لب دارند پرده برداشت.

باری در ادامهٔ سفر بامیان و در متدد و یای هریرود به شهر غور پا میگذارد و از وجود مناری فلک‌سا در شمال شهرک و در دهکدهٔ جام رشته‌ای از کلاف سردرگم دیگر را که بر چرخ زمانه فرو پیچیده بود بدست میاورد.

و از وجود این منار هفتاد متری منقش با خطوط کوفی و کتیبه‌های تزئینی به پایتخت فیروزکوهیان به سلالهٔ ملوک جبال غور دست

میباید که هر چند پژوهشهای بعدی استنباطه ی تازه تری را درین زمینه به دست بدهد ولی چیدن اینهمه صغرا کبراهای محققانه او را نمیتوان ازنظر دور داشت .

این باستانشناس گرانمایه درهر گام ودرهرآن برای دست یافتن به حقیقتهای بهخواب رفته در گهوارهٔ قرون و زمانهها در انگ و توقف را نشناخته وبرای آنکه قرنی وعصری راشناسایی کرده باشد هیچ لحظه ومدرکی را ازدست نداده است .

باری از کندهار نامه یی در یافت میکند و از کشف سنگ نبشته یی در پای چهل زینه آگاهی میابد آنگاه بیدرنگ به راه میافتد وخودش را بربالای سنگ نبشته میرساند . خطها و کنده کاری روی سنگ استاد را به سالهای نخست میلادی میبرد. بهروزگاری که آشوکای امپراتور ازسلالهٔ موریا فرامین آیینبودایی رابا خطوط آرامیویونانیمینوشت .

استاد برای نگهداشت این سنگ نبشته بارهای دیگر به کندهار رفت نبشته های انرا به حلقه های علمی وفرهنگی جهان گسیل داشت وبدینگونه نوید کشف اثری منحصربه فرداز رسمالخط یونانی در خارج ازیونان به دست امد .

و همینطور اکتشاف وروشنگری های دیگری دراقصا نقاط کشورما که صفحات باستانشناسیسده ، اخیرشاهد آنبوده از کارکرد های کهزاداست که با کتابیوبامقالهیی به انباشته گیروق واووراق تاریخی افزوده است.

کهزاد درین اکتشافات همگام باباستانشناسان بزرگی مثل هاکن، توچی وشلوم بورژه وشماری دیگر پرده از بسیاری اسرار

زمانه‌های پیشین وجهان‌پارین برداشت: ۱- کشف معبدی در هده و شیکی.

۲- کشف سرخ مینار در پای مینار چکری.

۳- معبد سوریا در خیرخانه.

۴- سرخ کوتل، تپه سر دار وصدها تو به بودایی در گرد و نواح کابل و مسیر جلال‌آباد.

۵- محل تاج‌پوشی احمدشاه بابا به نام شیر سرخ و پیر سبز در کندهار.

۶- شناسائی نوبهار بلخ و شاه بهار غزنه وجاهای دیگر.

کهزاد، کاوش‌ها و پژوهشهای خویش را طی کتابها و مقالاتی بسیار نوشته است که تا کنون هیچ تار یخگاری در کشور ما با این حجم و فراوانی، از عهده شناخت و پرداخت حقایق تاریخی بدینگونه بدر نیامده است.

نشر تاریخ افغانستان در دو مجلد به وسیله کهزاد برای بار نخست زمینه آگاهی و شناسایی پیشینه قبل از میلاد تاریخ و فرهنگ کشور ما را میسر ساخت.

این زمانه نامه نویس پر مایه بیشتر از شست کتاب و رساله به زبانهای دری، پشتو، انگلیسی، فرانسوی، وایتالیایی، نگاشته. کهزاد اگر ازسویی با بهره مندی از تحقیقات دیگران و از راه برگردانی آنها از زبان‌های دیگر، آثاری را به ارمغان گذاشته که روشنگر دید گاههای شرقشناسانست، ازسوی دیگر، خود با پژوهش و تألیف و نگارش، این امر را به سامان آورده است که از میان ترجمه های او صنعت بودایی باختر و مبدای صنعت گریکو بودیک، سرخ کوتل، آثار عتیقهٔ بودایی بامیان و هنر قدیم افغانستان را به یاد آورد

واما تألیفات ارزنده او درمجله تاریخ افغانستان، شاهنامه و مقایسه بعضی پهلوانان آن باا وستا، غرغشت یا گرشاسب آنغانستان در پرتو تاریخ، افغانستان در شاهنامه، رجال، رودبادهای تاریخی، از سرو بی تااسمار، مسگوکات افغانستان، کنیشکا، لشکرگاه، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، زمانشاه ودستگاه استعماری ورساله‌ها ومقالات بسیاری که همه کار بزرگ و خطیر استاد را چشمگیری میبخشد. کهزاد برای روشن ساختن رازی بی آنکه به آرامش خود دانه بشید. باشد فرسخ های بسیاری راطی کرده شبان‌و روزانی را در کنار مغاره یی و صمچی به سربرده تاخرابه ـ یی رادریابد تا پیکره یی راشناسایی کند و تاسکه یی راا زگردوغبارزمانه‌ها پالوده سازد.

دیروز درپرده یی ازپندارهای رازآلود، مهرو موم شده است، همانگونه که فرداهرای همه رازسربسته یی بیش نیست. باستا نشناس با عصای مقیاس‌ها و کاوش‌ها، دل میگدازد، دردل هرذره جهانی میپیوند ودرجیب مشتی ازخاك یی رمق ماه و مهرو کهکشانی را مشاهده میکند سنگهای زمینگیرو جاافتاده در دیدگاه او جلوه وفروغ مدنیتی است وخطوط یا رهای سفالین پاره، جوهرو مایۀ تمدنی.

گذشت زمان، اگرشهری رابه ویرانی میکشداین ویرانی نهایت وپایان آن آبادی نیست امراهویت اندر حافظه زمانه‌ها تدا وم مییابد. کهزاد باهرذره خاك کشورش انس وپیوندداشت.

این انس و پیوند آنگونه بود، که او هرگام وهروجبی را که سده ها وقرون برسر آن گذشته بود میشناخت، چنانکه سنگها برای او حکایتگر افسانه‌ها بودو دیوار ها بیانگر اسطوره ها.

کهزاد با همه جهد پیگیری که برای جاودانه ساختن لحظه‌ها

وحادثه‌های افتخارآفرین این مرز وبوم، با کاوش، بر گردانی و نگارش انجام داد، باز هم بسنده نکرد با سهم گرفتن در کنفرانس های بزرگ جهانی و مجامع بین المللی در ایتالیا، فرانسه، مصر، اتحاد شوروی هندوستان، امریکا، بریتانیا، چین، ایران، وترکیه از ساهیت تاریخ وثقافت کشورش دادسخن داده است.

باسیر و سفرهای بسیاری که داشته شهرت وتبحرا و در حلقه های فرهنگی وثقافی جهان چنان پخش و گسترده بود که میتوان گفت کمتر ازمعاصران کشورما بدین پایه ازارج واعتبار دست یافته اند، از همین جهت کهزاد یگانه شخصیتی است از کشورما که نشان شوالیه هنر و ادب دولت فرانسه را از طرف جنرال دوگول رئیس جمهوری وقت فرانسه بدست اورده است همینطور مدالی از ایتالیا بخاطر فراگیری زبان ایتالیایی، همینگونه نشانها و مدالها و افتخارات دیگری از داخل کشور دریافت کرده مثل: نشان رشتین مطلا، نشان لویه جرگه، نشان درجه دوم معارف و جایزه، خوشحال خان وجایزهٔ بزرگ کاربانا وجوایز دیگر.

استاد احمدعلی کهزاد اگر دیدگاهها و نظر دیگران را برای ما با زخواند و کتابهایی را به دری بر گرداند و برای شناسایی فرهنگ دیرین سال و اثرمند وطن ما اثاری را به زبان های ایتالیایی، انگلیسی، و فرانسوی بر گردان کرد تا نشان اشتباهات وسوء تفاهم ها را ازایل کرده باشد تا دیگران مارا و مفاخر ملی ما را همانگونه که بوده وهست، در یافته باشند.

واما اخرین ثمرهٔ کار و تلاش استاد اثر یست با تحلیل تفسیر و تعویر از حماسه های تاریخ ما به نام رویین تن وقهمتن، یا جنگ اسفندیار ورستم دروادی هیرمند، که با استفاده از شاهنامه ء فردوس، رقم زده که هنوز مرکب ان نه خشکیده و هنوز حلیهٔ چاپ ندیده است.

کهزاد پس از چندی از ان عهد « سبکدوش شد و چنانیکه میگویند مدتی را در محبس کوتوالی بسر برده و هوای خفه عزندان را نیز استشمام کرده است. زمانیکه دوایتالیا تحصیل میکرد، با اعلیحضرت امان الله خان دیدارهای داشت، در مراجعت به کابل او وا به خاطر همین دید و وادیدها به دستوروزیرخارجه وقت زندانی ساختند، پدر و نزدیکانش سعی داشتند تا با تقدیم عریضه یی او را از زندان آزاد سازند ولی به گفته عبرا در هنرمندش یوسف کهزاد، احمدعلی کهزاد وقتی این سخن را از برادرش که به دیدار او رفته بود، شنید برآشفت و باد - اشتی برای پدرش نوشت که از آزادساختن او خودداری کنند. محمود یاور، یاور اعلیحضرت که همزنجیر کهزاد بود این شعر را زمزمه کرد :

همت عالی ندارد تکیه بر بازوی کس

آسمان با این بزرگی بیستون استاده است

به گفته ء یوسف کهزاد، امان الله خان مجموعه یی از آثار احمدعلی کهزاد را در کتابخانهٔ خویش فراز آورده بود و به داشتن آن مباهات میکرد، وازاحمد علی کهزاد به مثابهٔ غنیمتی رای افغانستان یاد میکرد. اقامت در زندان اگر فرصتهای بیشماری اززندگی را از و باز گرفت ولی فرصتهای دیگری برایش ارزانی داشت .

با فرار سیدن زمستان ۱۳۶۱ بیماری نابهنگام فشار خون بر پیکر خستهٔ او تاخت وحرکت را از زبان ودستان او باز گرفت ، مدتها در بستر بیماری افتاد، تشنجهای وارفتهٔ هموا ره از توانایی اش میکاست و ناتوانش میساخت ، گاهی بادستان لرزان و تکیده یاد داشتها یی را برپاره گاغذها مینوشت وتاآخرین ساعات عمرش چنین سنتی را پاس گذاشت .

برادرش یوسف کهزاد میگوید :

یکروز پیش از مرگش به دیدنش رفتم تامرا دید به گریستن آغاز کرد، به سوی من خیره شده بود، بسیار کوشش کرد چیزی برای من

بگوید، ولی نتوانست، من نزد یک بسترش زانو زدم وخودرا سخت بهاو نزدیک کردم، تاچی میخواهد بگوید، زبانش حرکت میکرد ولی صدایی بر نمیخاست، خودش نیز دریافت که من از حرکت زبانش چیزی نفهمیدم، سرانجام لحاف را برویش کشید و دنیای خود ش را با دنیای من قطع کرد. لحافش میلرزید، به نظر میامد که گریه میکند ندانستم چرا میگریست، برای خودش؟ برای بازماندگان یا برای ظیفه ور سالتش که ناتمام میماند . . .

امروز خورشید زنده گی استاد کهزاد غروب کرده است ولی او خورشید های بسیاری از افتخارات تاریخ وفرهنگ مارا از زیر پشته هایی از ابر بیرون آورده وطلوعی دوباره بخشیده هرداش پژوهی وهرو طندوستی که بخواهد او را دریابد بدیسنده است اگر برگی از دهها کتب واثر اورا که با باوری استوار به افتخارات پیشین کشور رقم رفته بر داردو بخواند و درهر نگاشته ترجمه تحقیق واثری که در شناسایی دیروز این کشور از او در دست است با به پای هرواژه هر سطر وهر برگ ان اورا باهمه اعتقادی که به حقیقت این سر زمین وافتخارات ان داشته میتوان دید ودریافت .

او تاریخ نگاشته است وهیچ صدایی بلندتر از صدای تاریخ نویس نیست. انگونه که عمرد انشها و رخدادها از عرصهٔ قرون درمیگذرد او همه را در مشت صفحه یی ودر کف برگی گرد اورده است وبرای ما و کشور ما هویتی را که داشته است، باز آفرینی کرده است. هما نهویتی که گذرسده ها از دست ما وچشم اند از ما بیرون کرده که شماری از محقق و تاریخ گزار آنرا به فرجام آورده اند که کهزاد یکی از انهاست.

وحالا این گنجور افتخارات پر فروغ وطن خود را این بازآفرین تمدن های زمانه ها را دوباره به سان گوهری به دست زمین سپرده ام تا او را با همه داشته هایش نگهدارد او را که گنج های بسیاری از نیاکان و اسلاف ما را در میان کتابها و در اتاقهای موزه ها برای ما نگهداشته است و هفتاد و چهار سال زنده کیش را برای زنده ساختن و جاودانه گی بخشیدن میراث بزرگ آریانا به پایان آورده است اگر این چراغدار دیگر چراغی نمیافروزد چراغ چراغداران بسیاری را افروخته. ..
فروغ کار نامه ها و تلاش های این مرد بزرگ را جاودانه میخواهم .



منتقد سینماگر

فانوسی در راه میگذاریم و چشمی را بر شاخه بی‌سی آویزیم، تا شاخه با انگشت کبودش سیماهایی را در میان رفته‌گان بنما یاند که وقتی میخواهیم بار یکه راهی را روشن کنیم آن یکی بتواند فانوس را فروزد .

* * *

چنان رفته بود که سینماگری برای همیشه چشم از سینما بر بندد و آفرینشگری جاودانه دست از قلمزنی برگیرد.

آنیکه میخواست «سازمان اولیه» را بروی پرده آرد. و «آتش‌ها وستاره هایش» گرم و روشن شود «وخدا وطن را آفرید» از بستر سپید کاغذ به پرده سپید سینما راه یابد وجلوه آفرین گردد .

دست سرد مرگ آرزو هایش را به انجماد و کرختی کشانید و یحیایی این نویسندهٔ هنرمند که همواره مینوشت و هنرمندانه مینوشت جایش را خالی بگذارد . . .

* * *

همه هنرها به‌سان حلقه هایی از یک سلسله، در پیونداست. آنچه این پیوندرا استوار نگهدار دو پیوند میدهد، کالبد بیرونی نیست، عاطفه درونی است .

در سینماگری در نمایش در ادبیات و نقاشی. آنی که میان هنرها

تلازم و پیوند و تلفیق برقرار میسازد همان است که از عواطفی نیرومند مایه داشته باشد و ازشوری مبتکرانه بر خوردار باشد . و یحیایی چنین بود زمینه هایی که او ازخود برجای گذاشته میتواند کار کردهای او و ابتکارات او در این عرصه ها باشد.

ازروی آنچه یحیایی به عنوان کار هنری و یا ادبی از خود برجای گذاشته، میتوان نوعی شور، هیجان و ابتکار و باز آفرینی را یافت و سراغ کرد ، که این نمود را در هر کسی نمیتوان به تشخیص آورد .

یحیایی برای کاری که در عرصهٔ هنری به فرجام می آورد وسواسی شگرف ازخود نشان میداد. و این وسواس گاه چنان مبالغه آمیز و گسترده بود که بر دیگران و بر اطرافیانش گرانی میکرد. او فطرتاً میخواست این وسواسش را در هرجا و در هر وقت به دیگران بقبولاند تا کاری ثمربخش تر و دلپذیر تر به دست آید .

زندگینامه یحیایی را برگ گردانی کنیم و چهل و دو سال به عقب بر گردیم .

رفیق یحیایی در ۱۳۲۰ در مزارشریف زاده شد. در لیسهٔ باختر مزار شریف درس خواند. در ۱۳۴۳ یعنی از آغاز تاسیس ادارهٔ هنر و ادبیات رادیو افغانستان به این اداره روی آورد وعملاً به کار های هنری و ادبی پر داخت و در سال ۱۳۴۵ انستیتوت سینما و تیاتر را در مسکو دنبال کرد.

در سال ۱۳۵۲ در رادیو تلویزیون ایران کار گردان فلمهای تلویزیونی بود، در سال ۱۳۵۸ در ماسکو دوره دکتورا را اتمام کرد مدتی هم در مدرسه انتشاراتی پروگرس ماسکو کار کرد و با موسفیلم همکار بود .

درسال ۱۳۶۱ رییس هنرو زارت اطلاعات وکلتور شدو درین اواخرهم مدیرعمومی روابط بین المللی اتحادیه ژورنالیستان بود .

یحیایی درهر گامی که گذاشته نقش وجای پا یی نیز ازخودبر جای گذاشته ، او همواره باذهنی گسترده وبرد اشتی انباشته، خوشه چین هنرو آفرینش های هنری بوده .

نبشته های او از سالهای پیشتر در زمینه نقدنویسی کارآفرینشی اوراز ارجمندی بهره مند میسازد .

آگاهی و شناخت اوازنقد به گونه متعالی آن در آن سالها پیش که هنوز معیار شناخت ارزشهای هنری به گونه علمی آن در نزد بسیاری نامکشوف بودوتحسین های گدایی ومجامله های خوشبینانه جای همه داوری های وا قعگرایانه وسود مند رابر میکرد، یحیایی بانوشتن نقدها و نقدگونه هایی کارثمر بخشی را به سامان می آورد کاری که تعهدو رسالت اجتماعی ادبیات وهنر متقاضی آنست وآنرا همواره چون جانی برای بقاو دوام خویش لازم دارد .

یحیایی کار نقد نویسی و داوری های هنری را با مسوولیت انجام میدادو بنا بران درزمینه سینما، تیاتر، نقاشی وحتی ادبیات نوشت وارزشمند ترین کارهای او نه تنها دردامن مطبوعات ریخته شد، بلکه بارنخست درر ادبو افغانستان نیزاین راه را او گشودو برنامه ترازوی طلایی که زند. گینامه بزرگان هنر وادب جهان رادربرمیگرفت، یکی از گامهای استوار وثمر آفرینی بود که میتواند برای یحیایی محل مباهات وافرین باشد. نگارش داستان وطرح های کوتاه نیز زمینه دیگری است که از کارها ی آفرینشی اوکه گاه گاهی اینجا و آنجا به نشرسپرده درین نگاشته ها نیز یحیایی ازخط

مستقیم و بی برگشت سنت گرایی های متعارف وزمانزده کنار . گرفته است و میخواهد باهر نگاشته وهر تصویر ، گلوی لحظه های بی اعتنا به ارزش ها ومصلحت های زمانه را بفشارد وآن را آفتابی کند.

همچنانکه ترجمه ها و برگردان هایی نیز از او به نشر رسیده از آنجمله است، یورش تازیان در ایران ، که از سوی انتشارات آگاه در ایران سه بار تجدید چاپ شد . همچنان داستان های برگزیده نویسندگان شوروی که از سوی انتشارات پروگرس در ماسکو به نشر رسیده است .

کتاب دیگر که بر گردان گردیده کتاب آموزشی (مسایل حزب و مردم) نام دارد . از اینها گذشته برخی از داستانهای نویسندگان دیگر در روزنامه های کشوربه گونه پاورقی به نشر رفته که میتوانند مهارت‌اورادر برگردانی آشکار سازد. از ترجمه های دیگر : فولادچی گونه‌آبدیده‌شدونیز (آشیانه‌نجبا) است که در سال ۱۳۴۹ در روزنامه اصلاح چاپ شده که در دومین‌شماره آن‌دستگاه سانسور (وقت) چاپ آنرا باحذف کلمه نجبا وزیر کلیشه (آشیانه) ادامه‌داده است .

سینما عرصه دیگری بود، برای تظاهر انباشتگی های هنری و وجوه هنرمندی بحیایی . بحیایی باآگاهی‌های اکادمیکی که در این زمینه داشت کارهای چشمگیری را ارایه کرد با کار گردانی و دابرکت ، با پیاده کردن جلوه های تازه و دشوار سینمایی ، ونوشتن و تنظیم ستاریو وفلمنامه ها یکی از چند نفر انگشت شماری بود که درباز‌سازی‌سینمای ما‌میتوانست

پیشگام و نوآور با شد که چنین بود . نخستین فلمی که
سنار یوی آنرا نگاشت فلمی بود به نام (روز های دشوار) که
سالها پیش ساخت و از گامهایی بود سازنده که برای سینمای
نوپای ما هویتی ریالیستیك باخود داشت.
در این فلم که به قول خودش گویا خط آینده سینمای افگند یك
حقیقت را با صراحت از پرده بیرون آورد که ممکن است بنیان هستی انسان
وارو نه گردد ، اما عنقا دی رانمیتوان ازپا درانداخت و به
نیستی کشانید.
همچنان در فلم دیگری با نام (زمین فردا) نیز به نوعی نماد-
گرایی روشنفکرا نه بی دست میزند که برای سینمای ما نه تنها یک
دگرگونی است ، بلکه یك امید نیز هست . (زمین فردا)
مزرعه یی است که به وسیله دشمنان به آتش کشانیده میشود، صاحب
مزرعه تنها وناگزیر به همسایه روی می آورد. همسایه که پسران
نیرومند و بالنده یی دارد با پاسخ بر این ندا از پل میگذرند
ونه تنها مزرعه را از شرآتش سوزی مخاصمان مامون میسازند،
بلکه از سبز شدن وبا رورشدن آن نیز همسایه وار دست احسان
و و امداد فراز می آورند.
فلم (خیریت) که سنار یوی آن را رفیق یحیایی نوشت، نوعی
تبلیغ هنری بود که بدان پرداخت وفلم (خیریت) این مساله را
وانمود میکند که خون زنده گی دورگها و شرایین کشورجاریست
و مردم فارغ از دغدغه خاطری که سنگینی اوضاع ممکن است
به او مغان بیاورد از آغاز صبح تا پایان شب رشته برچرخ
زمان می پیچند.

واما آخرین فلم اوکه آمادهٔ نمایش بودو او برای گل کردن آن امیدی بزرگ ودر خشش کم نظیری انتظار داشت ، فلمی است به نام (سازمان اولیه) که یحیایی خود یکی از نقش آفرینان آن نست . فلم (سازمان اولیه) چشم اندازی است که برخی از رخداد های اجتماعی و سیاسی را بر وی پرده می آورد بی آنکه خوشبا ورانه صحنه سازی کند وشعار بدهد .

بدینگونه رفیق یحیایی بیش از (۲۰) سناریو نوشته که هر کدام به نحوی نقطه های عطفی است در بالنده گی واثر مندی سینمای ما که تبلیغ وسیاست را با هرمندی دیدی وبرتر وژرف دور از ابتذال به دست دور بین سپرده است که ازآنجمله میتوان ازفلم تلویزیونی «سیمن تواز کجا آغازمیشوی »وشش فلم تلویزیونی دیگر که در جشنوارهٔ لایپزیك، کارلوویواری وفلمی دیگر که در دادگاه پاریس به نمایش گذاشته شد، نام برد .

یحیایی طی سالها کارش افزون بر نوشتن سناریوها وساختن فلم های سینمایی وتلویزیونی برای جشنواره های خارج نبشته ها وترجمه ها ، برای بارنخست انسامبل رقص نیلو فر رادر ریاست هنر وزارت اطلاعات وکلتور وقت تاسیس کرد همینطور تیاتر کودك را بنیاد افگند .

یکی از ثمربار ترین کارهایی که یحیایی در درازای این همه تلاش وکوشش سالیان انجام داد، تاسیس محلی بود از ناب ترین و گرانبها ترین آثار نقاشی موجود در کشور به نام (نگارخانهٔ ملی) که به نام لاتینی(گالری ملی) شهرت یافته، امانگار خانه، نامی آشنا ومیراث

ہر ارج دور در خشند ہ تیمو ریان است که بہ‌نام نگار خانه و
(نگار ستان بهزاد) درهرات پی ا فگند. شده بود . تا سه‌ص دوباره
آن‌در کابل میتوانند از بهترین کارهای فرهنگی بہ‌شمار آیند .

برای شناسایی بحیایی میتوان گفت: و پیش‌از آنکه یک انسان متعارف
باشد، یک هنرمند متکامل بود، با ارز شهاورخداد هادرنوعی برخاش
وتعارض بہ‌سر میبرد ،واز کسانی که‌اوراد رنمییافتند نمیتوانست
بگذ ردچنان‌میشود که بعضا پندا شته‌های او فرا تر از پیمانه‌ومحدودهٔ
لحظه‌ها یی‌بود که‌او را فرا میگرفت . برای یک‌هنر مندو یک آفرینشگر
یک لحظه به مثابهٔ یک‌سال است وچند ین سال‌ازمحدودهٔ قرن هم در
میگذ رد زیرا اوپیو سته‌در تکا پووپالش‌و قوام ودر یافتن است.
هرچند ی که این رشته استعدادیا بدآفر ینش او نیز به‌همان پهنا
گستر ده گی‌میپذ یرد .

و بحیایی که‌خود هنرمندی بودخیلی زودتراز آنچه که‌میپنداشت
و پندا شته‌میشد ،مر د.و پیشتراز آن‌مرد که کارهای بزرگتری رابه
سامان آ ورد _کارهایی‌را که گا هگاهی برای‌دو ستانش خاطر اشان
میکرد که‌میپنداشت‌مجال‌های آیندهٔ او نطفه و هستی‌آنهمه‌خلاقیت‌های
فرا ترودست نیافتنی‌تررا برای‌او نه تنها در مشیمه‌خواهد پرورد بلکه،
برای اوود یگران‌ار مغانی بزرگ‌تا زنبوغی زایند . با‌خو به‌همراه
خواهدد اشت‌و دریغا که‌آینده آغوش خو یش‌را به روی او نگشود
.وبنا بر‌آن‌در برزخی ازخو استن وآرزوکر دی کا ر های بزرگ
وآفرینش های بزر گتر ، خود رامیبا فت و انگار که‌این آ ر زو را
باخود به گور برد .

آخرین کارهای او به سان اشکها یی که در رخسار ه شیار میبندد و میخشکد و بدگونه لبخندی نا تمام یا تمام شدن زنده گی او نا تمام ماند . سنار یوی او به نام وخد اوطن را آفرید، که به مناسبت بیستمین سالگرد حزب دموکراتیک خلق افغانستان از سوی اتحادیه هنرمندان پاداش دریافت کرد، آخرین پاداشی بود که هنر برای او اهداء کرد، ولی او مجال دریافت آن را نیافت. وچی غم انگیز است این بری کسیکه با هنر زیست و سر انجام حباب آسا بر بستر سرابی از افسانه افتاد .

یادکه وزید ...

درخت برخود لرزید .

برگی در آن فراسوی برای افتیدن جنبید .

شاخه بی از او پرسید:

از تو هنوز ثمری چندان نچیده ام

چی میشتابی؟

بهرگان که نیست .

ولی برگ خودش را از شاخه سر از یر میدید

وگا مهایی مانده بود که فرش زمین شود .

پیری از خرابات



پیش از آنکه در کشور ساخوان موسیقی هندی در چار دیوار خرابات طی مده گذشته گسترده شود موسیقی اصیل پربار و لطیف خراسانی درین چارسوتر صدا بود. موسیقی که نوای آن از ژرفای فرهنگی بارور بر میخاست و بر بنیاد کتابها و رساله‌ها و با کاوش و کنکاش بر دامنهٔ نوای دهها و صدها دانشمند و هنرمند و تردست استواری داشت

و از آن مایه میگرفت که نوای باربد و نکیسا و سرود خسروانی نواهای شام و حجاز و عراق در سحد ودهٔ فرهنگ ساله‌ند پروز خراسان بلند است.

حالا که دیوارهای خرابات یکی پی دیگر فرو میریزد و استادان و نام آوران آنجای شانرا خالی گذشته‌اند. و جز معدودی انگشت شمار از این استادان و هنروران زنده نیستند، بادریغ دیگر این هنر پارینه و اصالتمند، این هنر والا که باری فارابی معلم ثانی هزار و پنجصد سال پیش از امروز باهمین هنرنخست جمعی را خندانید، بار دیگر همه رابه گریستن واداشت و سپس بار دیگر همهٔ حاضران مجلس را بخواب فروبرد.

چنین به نظر میرسد که رونق خویش را به گذشته میسپارد. رنگهای آن بیفروغ و بنیادهای آن متزلزل میگردد.

*　*　*

راه به کوچه خرابات میبریم. به کوچه قدیمی تنگ وتاریك که دردرازنای نزدیك به (۱۰۰) سال خروش نغمه ها وصفیر سازها دران معرـ که برپا کرده وشورها انگیخته ودر زیرهر دیوار آن مطربی خفته و را مشگری انگشت برتارها سابیده.

خراباتیان- این سرود گرانی که درآن سالها شادی رابه دلها بازمیگردانیدند و نامِلایمت ها را از آیینه احساس مردم زایل میساختند شعر را با شور وادب را باطرب میامیختند انگار بهخاطر همین هنرشان بار شماتت وملامت را بدشانه میکشیدند. واستاد قاسم ازمقیمان این کوی وازخراباتیان این کوچه بود. استاد قاسم این مطرب سرمست واین خراباتی لولی وش به کالبد موسیقی ما جان داد. همو بود که با تنی چند موسیقی رادرپیچ وخم های نم آلود ومرطوب کوچۀ خرابات به نوادراورد وآنرا نامی داد واشانی بخشید.

اواین وظیفۀ خطیر رازمانی به سرانجام اورد که ازیکسو عده ی باسازوسرود میانه چندان خوبی نداشتند وآنرا (بدعت) میشمردند وازسوی دیگرشور وطرب متاسفانه بیشتر منحصر به حلقه درباریان و شادی کده شهزادگان بود.

استادقاسم- این نام اور موسیقی یکصد سال پیش ازامروز در انروزگاریکه خرابات هنوز درخاطره ها شکل نگرفته و ندم نشانی نیافته بود چشم به دنیا گشود.

آنروزها هنوزدر کوچه خواجه خوردك که امروز خراباتش مینامند هنوزساز ونوای خراباتیان ندمیده بود وهنوز خروش آنها ولوله انگیز نشده بود پدرش (استادستارجو) رددربار امیرعبدالرحمن سمت مطربی داشت وبزم های شبانه را گرم میساخت

باری در آنروزها امیر عبدلرحمن مطربه باندرباراسر کرد که غزلی از حافظ را بنوادر آورند. البته

دران روزگار غزلخوانی هنوز رسوم نبود واگر هم بود به شیوهٔ امروزی رواجی نداشت باید امر امیر تعمیل میشد. چشم ها بسوی یکدیگر برگشتند. نفسها در سینه ها زندانی ماندند وچهره ها با عرق نارسایی ورعب مرطوب شدند. زبانها از حرکت باز ایستاده بود.

قاسم کوچك که دران وقت بیشتر از (۱۳) سال نداشت و همیشه با دسته پدرش همراه میبود، ازمیان گروه مطربان برخاسته گفت: من این غزل را می خوانم. امیر، مبرهضب وار با تحکم پرسید:

پدرت یاد ندارد تو چطور یاد داری؟ قاسم کوچك که دیوان حافظ را خوانده بود یك غزل حافظ را باساز و سرود خواند وتحسین همه را برانگیخت. ازآن پس قاسم نخست نزد پدر و بعد نزد استاد قربان علی (پدر استاد نتو) به فرا گرفتن اساسات موسیقی پرداخت. سپس اگاهی خویش را نزد استاد پیاراخان که از هند به کابل آمده بود، کمال بخشید و چنانکه خود به شاگردی خود بارها اشاره میکرد، میگفت:

(نالهٔ از نی گریه از ابر بهار آموختیم

ما ز هر صاحبدلی یك شمه کار آموختیم

وهر بار با خواندن این بیت اشکار به دیگران حالی میکرد که هنرمند بودن وآموختن با هنر موسیقی را نباید به تساهل گرفت وآنرا کار کم اهمیت وساده پنداشت.

استاد قاسم زمانیکه بر دانش موسیقی مسلط شد نخست دردربار

امیر عبد الرحمن بار یافت و بعد در زمان امیر حبیب‌الله بحیث خواننده خاص دربار رسوخ یافت.

اعلیحضرت امان‌الله خان استاد قاسم را بصفت استاد موسیقی وطن وخواننده منحصر به دربار منتصب ساخت و استاد بگر وتن نشانها و مدالهای طلا و الماس بنام (نشان مسرت ومدال خدمت) دست یافت.

زمانیکه موسیقی و مطربی با نیشخند و استهزا بدرقه میشد و فرصتیکه با دیدن یك هنرمند قیافه‌ها متغیر ودهن ها بابهتزده می گشوده میشد ولبها به‌عقب میرفت و شلاق تسخر و استهزا برچهره اهل موسیقی وسرود فرو میریخت و موسیقی و سرود گری را کاری سبك می انگاشتند. درتحت همین شرایط و در همین محدوده تنگ و مختنق بود که استاد قاسم با شرکت در محافل عیش و سرور به باروری موسیقی افغانی میافزود او بود که غزلهای پشتو و دری را در قالب طرزهای هندی به شیوهٔ تازه خواند و هم او بود که با تکیه بر قالب طرزهای هندی و با سرودن راگ، تهمری، راگنی خیال، غزل و ترانه حتی طرزهای ملی و روستایی وخواندن های پشتو پیشقدم شد و بدینسان مکتب جدیدی را با شیوه‌یی مخصوص موسیقی افغانی گشود.

ازهمین زمان بود که تعدادی از مشتاقان موسیقی افغانی به هنر-مندی وبر ازندگی استاد قاسم وقوف یافتند ودرحلقه شاگردی او درآمدند وهمانروز به اصطلاح نزدش (گر) ماندند و شکر گذاشتند. از کسانیکه شاگردی او را پذیرا شدند: استاد نتو. استاد نبی گل استاد رحیم گل استاد رحیم بخش. میرزا نظر و گروهی دیگر بودند که هر کدام بعداً در استوار ای بنای هنر موسیقی ما سهمی چشمگیر و شایسته گرفتند.

بدینسان استاد قاسم باقدرت و تسلطی که بر موسیقی داشت چنان باهنرمندی و آگاهی این نهال نورس وزود ثمر موسیقی مارا آراست و بران پیرایه ها بست که همه انگشت تحیر بردندان می گرفتند وازاو ستایش ها میکردند.

استاد قاسم تنها از نظر ابداعات وابتکاراتی که درهنرموسیقی بخرج داده ستایش انگیز نیست او به حاضرجوابی وبداهه گویی که دروقت خواندن ازخود نشان میداد حاضران رابه تحسین و امیداشت. چنانکه درهر وضع و هر فرصتی بیتی وصف الحال و مناسب برزبان داشت که گاه این حاضرجوابی و دقیقه یابی اوخشم درباریان را ر می انگیخت.

با این تذکار قابل یاد آوری است اگر بگوییم که :

استاد قاسم درزمانی میزیست ودر زمانی به خاطر سرو صورت دادن این هنر تلاش میکرد که دستهای سیاه استعمار را زآستین آلوده بار باو خدعه به سوی کشور مادراز شده بودو گلوی فرزندان زحمتکش این سرزمین رامیفشرد عناصر غارتگر و نابکار هستی مردم ما رابه تاراج میبردندو با دستها ری اجانب دمارا زروزگار مردم ما میکشیدند. میتوان گفت که روح آزادی دوستی وسرشار ازغرور ملی دراو دمیده شده بودو همین روحیهٔ استاد بار ها ضمن بداهه گویی تجلی کرده بود. گو یند در محفلی که بخاطر برسمیت شنا ختن استقلال کشوردر (قصرستور) وزارت امور خارجه ترتیب شده

بود(سر هنری دابس نماینده انگلیس (نواده کیونا ری) نیزدر محفل شرکت داشت. استاد قاسم با آمدن نمایندهٔ بریتانیا با غرور ملی مخصوصی که داشت این شعررا بنوا دراوردچنانکه گویی با او سرمعارضه دارد.

(میزند چشم کبود تو به مژگان ناخن   ترسم ای شوخ میان من
و تو جنگ شود) همه با استعجاب او را تحسین کردند و باز هم آهنگ
حماسی و کنایه آمیزی را خواند .
(چون ندانی غیرت افغانیم   گر به میدان آمدی میدانیم)
که این غزل هم با کف زدن‌های حضار مواجه شد. نماینده بریتانیا
از ترجمان خود معنی غزل را جویا شد و ترجمان ترجمه آنچه را استاد
خوانده بود باز گفت .
سر هنری دابس از استاد خواهش کرد تا آهنگی افغانی برای
او بیاموزد و استاد بیدرنگ ترانه استقلال را بدینگونه در پیانو
برای نمایندهٔ بریتانیا نواخت .
(مکتب ماست جای استقلال   سبق ما هوای استقلال)
و بدین نهج به نماینده بریتانیا از آزادیخواهی و حریت پرستی
افغانها نکته های آموزنده گفت ...
میگویند سردار هاشم خان که از کنایه گویی‌های استاد قاسم
کینه به دل بود روزی در باغ بگرامی استاد بیتی چند را خواند
که بر هاشم ناگوار آمد . هنرمندان خارجی نیز از کشور هند در
محفل حاضر بودند . وقتی استاد خاموش شد سکوت غم انگیزی در فضا
بال گسترده بود . حضار کف زنان استاد را تشویق کردند و استاد
نگاههای خشمگین هاشم را که بسوی او میدید احساس کرد ولذا
بدون ساز این بیت را خواند :
نریخت دردی و محتسب ز در بگذشت
رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت
هاشم که خشمش فزونی یافته بود جری ترشد و بر استاد قاسم
فریاد زد که من چندبار است که ترا گفته‌ام ابیات کنایه آمیز
نخوانی تو حق نداری که در لابلای غزلیات یادار کافرتار یاد
نمایی . . . من این اجازه را برایت نمیدهم در آینده هوشیار باش !

استاد قاسم گفت:

قربان برادرتان (شاهمحمود) شاهد است که من برای حبیب الله کلکانی در روز بزرگداشت جشن استقلال در کول آب دهمزنگ روی کشتی این غزل حافظ را سرودم.

(کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز- شاید که باز بینیم دیدار آشنا را)

نزدیک بود سرم به باد فنا برود اما حبیب الله کلکانی باوجود یکه یک شخص عامی بود مفهوم آن بیت را درک کرده گفت:

قاسم جان تو مطمئن باش که دیگر آشنا را دیده نمی‌توانی ... من دوباره درجوابش گفتم اگر ببینم یانبینم احتیاج نیست تنها دلم خواست بگویم.

هاشم از گفته های استاد قاسم سخت بخشم امدتا حدی که به استاد گفت بسیار بی‌حیا هستی و به میر محمد شاه دستور داد تاچوب وقمچین حاضر کنند. اما یکی ازدرباریان شفاعت او را کرد واستاد قاسم را ازخشم هاشم جلادوار رهانید.

درسالها ییکه (رادیو کابل سابقه) بصورت مستقیم نشرات داشت نوازنده گان وخواننده گان با یستی تالحظه ختم پروگرام انتظار میکشیدند تا اهنگهای خودرا (برخلاف امروز) مستقیماً بشنوانند وپس ازان درزمستانها وتابستانها درسردی هاودرگرمی هارا هی منزل میشدند. معهذا استاد قاسم به یاری استاد غلامحسین از همان اوایل تأسیس رادیو بید ریغانه سعی ومجاهدت نموده وموسیقی اصیل افغانی را به اوام رساندند. استاد قاسم تاآخرین لحظا تیکه توانایی داشت همکاریش را با رادیو قطع نکرد. وبالاخره شبی چنان بیماری بروی هجوم آورد که ازرفتن به رادیو معذرت خواست.

دراحتفال هفتاد مین سال زندگانی استاد قاسم که درراديو کابل وقت به دعوت آسر نشرات وفت یوهاند دوکتور جاوید برگزار شده بود ، او هم با تنی نزار و خسته اشتراك کرده بود دوستداران و مشتاقان صدای او که از سالها گوش شان با نوای سازها و آوای روح پرور او نوازش یافته بود . و علاقمندان او که باطنزها و کنایه ها و بداهه گوبی های او آشنا بودند و با ان عادت کرده بودند ، انها هم خاطر برگزاری سالگرد زندگی او امده بودند . وبالاخره در روا-پسین لحظات ان محفل که استاد قاسم میخواست صدایش را از حنجره خسته و سالخورده اش بیرون آورد به زحمت بیتی چند را با آواز گیرنده و لرزانش خواند . اما گوشها ، گوشهای علاقه مندان و مشتاقان او شنیدند که دیگر صدای استاد قاسم صدایی که چندین سال تمام گوشها را نوازش داده بود دیگر خوبی ورسایی وگیرایی سابق را ندا-اشت ، همه حاضران محفل از ینکه دیگر صدای دل انگیز وروان پرور استاد مانند گذشته نیست اشك میریختند و افسوس کنان حسرت میله ها وجشن هایی را میخورد ند که استاد بار اگها و راگنی هایش غزل های آبدار افغانی را در قالب طرزهای هندی میخواند و بداهه گویی های میتکرانه اش درمحفل ها جوش وخروش و وجد و شوری برپا میکرد پنجه هایش با افسونگری به تارهای افسرده سازها جان میداد و حنجره اش الحان دل انگیزی را نثار گوش ذوقمندان میکرد .
تا صدایش فسون اثر میگشت   ازعدم عمر رفته بر میگشت
آهنگ های استاد قاسم بازبان و احساس مردم نزدیکی داشت وحکا-یتکر وبازتاب دهنده تمایلات انها بود وازهمین جهته است که آهنگ های او اصالت ، پخته گی و پایداری خود شانرا تاکنون نگهداشته اند و سالیانی بیشتر از ین نگاه خواهند داشت .

مشروطه‌خواه ادیب

مردی از تبار ادب و سیاست

سالهای دشوار سده اخیر کشور ما سالهای پر تلاطمی بود که رازهای شگرفی را پرده درید، و چهره‌های گوناگونی را به نظاره کشانید، دروغهای شاخدار و حقیقتهای سرشکسته و پابرهنه‌یی را در برابر هم آیینه‌دار ساخت و اشکها و لبخندهایی را بر قیافه‌های حیرت‌زده و مات رویانید.

اینها را از کجا پیدا کنیم؟، اینها را یا از انبوه خاطره‌ها و سرزبانها در میابیم و یا از زندان تاریخ دستگیرمان میشود.

اگر خاطره‌ها از سرزبانها کوچ کنند و به تاریکخانه ذهن رسوب نمایند و فراموش شوند صدای تاریخ که همواره بلند و پرطنین است و در اینجا ما از تاریخ زنده و مجسمی سخن میزنیم که عرصه‌های ادب، سیاست، جنبشها و مبارزات را پیموده و سرفراز بدر آمده است.

از مردی شاعر، سیاستمدار، ادیب، مبارز، مشروطه‌خواه روزنامه‌نگار و آزادی‌دوست از عبدالهادی داوی پریشان، آخرین

باز ماند. از سلاله‌ها رزان شمشیر و قلم عصر مشروطیت و استقلال کشور.

عبدالهادی داوی فرزند عبدالاحد طبیب درکابل زاده شد از سیماهایی است که درصحنهٔ ادب وسیاست سالهای نخست سده جاری گام گذاشته ومقام ومرتبتی برای خودش کسب کرده است.

ودر نگریستن سیماها ازدوجهت‌ها لزامی و لابدی است هم بدین سوب که نگرشی برآنان چشم اندازما راروشن نگهداشته و هم با این ملاحظه که بسیاری ازین بزرگان وقلمزنان سردرکف وجان برلب در شرایطی سخت واختناق آور با بنیادهای ستم آویخته اند وحتی با کج داروسربزهم که شده درراه حقیقت قلم وقدم زده اند وبا نشان دادن چهره نفرت انگیز ناروا وبدی، خالی بودن جای وپایگاه عدالت ونیکی‌را انگشت نما ساخته اند، وازهمینجاست که هرواقعبینی با نگریستن به گذشته بر نشانهای رفتگان میشنگرد و این بزرگان و نیکوان را با حقشناسی میستاید و برحقیقت گرایی شان آفرین میگوید.

داوی این روشنفکر آزاده که باروح تجدد عصر نفس میکشید، با سراج الاخبار افغانیه زمانیکه محمودطرزی پیشقراول ژورنالیزم کشورآنرا اداره میکرد، آهنگ‌ها سکتری ومشروطه‌طلبی کرد. وپیش زین با گروهی از روشنفکران ورراهیان جنبش مشروطه‌ازلیسه حبیبیه که نخستین آموزشگاه سربرآورده گان نهضت طلبی آن‌عصر بود آشنایی یافته بود داو طنین گلهانگ تجدد و تحول راازاستادان

حبیبه شنیده بود ، ازداکتر عبدالغنی وبرادرانش وملا محمدسرور خان الکوزایی که به گفته ء غبار :در لحظه یی که او را به توپ میپراندند، قلم وکاغذخواست ووصیتنامه یی درنهایت آراسی و خوشخطی نوشت که در عنوان آن این بیت مرقوم بود :

ترك مال ترك جان وترك سر   در رهمشر وطه اول منزلست

ویا ستیزنده گان بهمراهی مثل میربار بیگک ، میرسید قاسم ، استاد بسمل و عبدالرحمن لودین که باری براسپر عشرت طلب با تفنگچه آتش کشود وسرانجام درزیر دیوار ارگ بیگناه حقیقت گویی ونساختن با نیرنگ ودغای نادرخان بگلوله بسته شد، گام برداشته ودر یک صف ایستاده بود ، سراج الاخبار فریاد های خفته وآوای گرفته یی را که سرمه روزگار درکشور ما خاموش ساخته بود ، بگوشها آشنا ساخت . منظومه های « تابکی » و « بلبل گرفتار » داوی پریشان بیتکهای گرانی بودند که پرمغز امیر و در باریان ضعف النفس اوفرود میامدند ، و افکار تحت الحمایه پرستی اوراپریشان میساخت ، زیرا آنچه بگوش میرسید برای گرفتاران این باغ بشارت رهایی بودو برای باداران انگریزی شآن علامت ناخشنودی .

در وطن گرمعرفت بسیار میشد بدنبود

چارۀ این ملک بیمارمیشد بدنبود

این شب غفلت که تار ومار میشد بدنبود

چشم پرخواب اگر بیدار میشد بد نبود

کلهٔ مستت اگر هشیار میشد بد نبود

روز شب چون لنگ وشل درآشیان نبشسته ای

یاد باغ وفکر خود بیهوده بیجا خفته ای

دوراز احباب رفته باعدو پیوسته ای

برامید کرهای دیگران بنشسته ای

گرترا همت مدد کار میشد بد نبود

او میدید که هر زمان وهمگامان اوچی گونه به گلوله بسته میشوند، به زندان وکوته قلفی وتبعیدتن درمیدهند، ولی به نرخ روز نانخوردن وبه‌صلای کارگزاران دولتی که برای استواری بقای پایه واقتدار شان برهمه جاها میگذارند، سر نمیجبانند.

وداوی باآگاهی از همه این آشوبهای زمانش نوحه سرمیداد ومرثیهٔ تاریخ خمو دو جمو دمر دم و هممیهنانش را باز میگفت وهشدارمیداد:

تابکی اولاد افغان تابکی؟

تابکی‌هان تابکی‌هان تابکی؟

کوکوی مرغ سحرآمد به گوش

خرخر خواب‌ای گرانجان تابکی؟

نور بیداری جهانی را گرفت

خواب غفلت ای حریفان تابکی؟

سبزه خوابیده هم برداشت سر

برنمیداری توسرگان تابکی

میرسد آواز سیل از راه دور
تو بخواب ای خانه ویران تا بکی؟

میوزد باد خزانت در چمن
شوق گلگشت بیابان تا بکی؟

بایدت برحال خویشت خون گریست
سیرانهار و گلستان تا بکی ؟

شوق تعمیر وسرای وخانه‌چند — خاکبازی همچو طفلان تا بکی؟
روز کارو روز گار عمر تست — خواب راحت در شبستان تا بکی؟
هست مکتب جان ملت جان من — تا بکی باشیم بیجان تا بکی ؟
کودکان رامکتب‌ست ومدرسه — خاکبازی در بیابان تا بکی؟
یکنفس سر در گریبان در کنید — فکر کالای جوانان تا بکی؟
رفت وقت خنده، وهزل ومزاح — خوردسالی‌خورده سالان تا بکی ؟
ایقلم آخر زبانت میبرند — اینقدرحرف پریشان تا بکی ؟

با برچیده شدن دستگاه تحت الحمایه امیرحبیب الله خان ودمیدن صورآزادی در کشور روزنه زندان بروی او وهمرزمانش کشوده میشود. بار دیگر اورا درجریدهٔ نوتاسیس امان افغان میبابیم . بعد نبال ان پستها ، وظایف وعهده های سیاسی واداری رابه او واگذار میگنند :

- مامور سرحدات وزات خارجه
- مدیر شعبهٔ هندوار وپاو مستشارد روزارتخارجه

- رئیس هیئت تحقیقیهٔ بخارا
- نایب رئیس هیئت افغانی درمذاکرات منصوری
- عضو هیئت مذاکرات صلح در کابل و یکی از توشیح کننده-
گان معاهده استرداد استقلال کشور
- وزیر مختار وسفیر درلندن
- وزیر تجارت
- سفیردر برلین

این آزاده یخواه پر مهابت ومؤقر در گذارگداز زنده وخرد کنندهٔ سالها گرم وسرد دنیا رادید ودر کورهٔ روزگار آبدیده گی وپخته گی بسیار یافت .

زنده گانی داوی بارخداد های داغ سیاسی عصرش همگام بود ، او از آن رجال سیاسی بود که حاضر نشد خود شرا در چهار راه دادو ستد رژیمها وقدرتمندان وقت حلق آویز کند ، تاثر وتی مقامی و شهرتی فراچنگ آورد ، بارها از پست ها ومقامهایی استعفا کرد و به کاری دیگر روی اورد .

باری در ۱۳۰۳ از سفارت در لندن استعفا کرد .

در ۱۳۰۵ عهده وزارت تجارت عصر امانی به او سپرده شد ، ولی باز هم استعفا کرد .

علت این استعفا نیز آن بود که او در برابر روند پشه ها وطرحهای افراط حکومت امانی از جمله رفع حجاب به مخالفت برخاست .

مدتی بعد به سفارت افغانی در برلین گماشته شد ، مه سال بعد از این عهده نیز دست گشید .

درزمانیکه داوی به این عهده ها بر گزیده شد، کشور حساسترین مرحله از مراحل تاریخی را پشت سر میگذاشت.

از یکسو مشروطه خواهان دولت امانی میخواستند یکشبه ره صد ساله را بپیمایند، بی آنکه مآل اندیشانه به عقب و دور و پیش خودرا بنگرند، از سوی دیگر دستانی نامریی آتش عصیان را در خرمن اذهان گروهها و کتله های وسیع مردم برمیافروخت و تار یکخانه اذهان را با همین آتش روشن نگهمیداشت، و از همینرو بود که داوی با درایت این قضایا را در مییافت، چنانیکه تاریخ این سالها گواهی میدهد که داوی در لویه جرگه پغمان در کنار عبدالرحمن لودین تنها کسی بود که علیه خطمشی انقلابی و افراطی اعلیحضرت امان الله خان و با رفع نقاب ملکه ثریا که در جلسه لویه جرگه بدون روبند حاضر شده بود، رای داد و استدلال کرد که ما مخالف رفع نقاب نیستیم ولی شرایط کنونی فرصت توطئه و دسیسه را برای انگلیس مساعد میسازد، پیشگویی و مآل اندیشی داوی و لودین با داوری تاریخ توام بود.

داوی خوب میدانست که چسپیدن به زرق و برق ظواهر با پیشرفت رابطه یی نمیتواند داشته باشد. برای مردی آزاده، مردمدوست و با متانتی که نمیخواست با تزویر و تظاهر سازش کند شگفتی آور نبود که هر بار پس از تقبل وظیفه یی از ان استعفا کند، و سرنوشت چنین مردانی نمیتوانند با آسایش و آرامش توام باشد، بدینسان این میهنپرست دور اندیش را چند بار در پشت میله های زندان حصاری ساختند تا روح میهنپرستی و مردمدوستی را در او خفه سازند.

بار نخست در شب ۱۶ سرطان ۱۲۹۷ خورشیدی در بر بابی جشن تولد حبیب الله خان وقتی لودین با تفنگچه بر موکب امیر آتش گشود داوی نیز به جرم همکاری بودن با او و اینکه از بلبلان گرفتار دم میزد به زندان رفت و هفت ماه در زیر سنگینی زنجیر و غرب و غراب بسر برد.

درباریان فرصت طلب از امیر خواستند که داوی و لودین را اعدام کنند، مگر امیر از کشتن آندو تا بازگشت از سفر زمستانی جلال آباد صرف نظر کرد، ولی کشته شدن امیر در کله گوش جلال آباد داوی و لودین را از چنگال مرگ وارهانید.

بار دیگر در آغاز اغتشاش حبیب الله کلکانی او را رهسپار زندان ساختند، و بار سوم در قوس ۱۳۱۱ در آخرین سال تسلط و حکمروایی نادر بر کشور، داوی این مرد آزاده در زندان ارگ بزنجیر کشیده شد و (۱۳) سال اندوه زندان ورنج باز ایستاده نوسکون را پذیرا شد.

«... پوهاند عبدالحی حبیبی در رساله جنبش مشر و طیت مینویسد: باری در زمان زندانی بودن داوی سید اسمعیل قندهاری مشاور صدارت وقت به هاشم گفت: اگر فرقه منظمی را با توپ و تفنگ به دست این آدم بی آزار بدهند، وی از استعمال آن قوه عاجز است، پس چرا او را در زندان نگهداشته اند؟

محمدهاشم خان در جواب گفته بود: شما او را نمیشناسید، با این قیافه آرام و صالح یک گپ او از یک گلوله توپ زیادتر موثر است..».

سالهای زندان ملامت، جوانی، شور و هیجان، و همه چیز را از و باز گرفته بود، دیگر وقتی او از زندان بیرون آمد از همرزمان و همگامان او کسی نبود، همه یا به معراج عدم شتافته بودند و یا دژخیمان رژیم دمار از روزگار شان بر آورده بود، دیگر از مشر وطیت و مشر وطه خواهی بانگی به گوش نمیامد، توان او نیز به تهلکه افتاده بود. خروش را از دریاها باز گرفته بودند و غریو را از باد.

آرامشی سرکوبگر بر همه جا سایه گسترده بود، هرچند این آرامش آرامشی زودگذر و پیش از توفان بود، داوی را به سمت سرمنشی دربار مقرر کردند ولی با زهم از آن دست کشید، این سالها دورهٔ دیگر از کارهای او در عرصه کشور میآغازد:

- عضو هیئت نظار در ارالمسا کین و رئیس موسسهٔ خیریه‌ها نك ملی (۱۳۲۷)
- وکیل منتخب مردم در دوره هفتم شورای ملی (۱۳۲۸)
- سفیر افغانستان در قاهره و جده (۱۹۵۲)
- سفیر در جاکارتا.
- رئیس مجلس اعیان «مشرانو جرگه» (۱۳۴۴-۱۳۴۸)

داوی مردی خردمند و وارسته بود، همواره با مدار او تانی سخن میگفت و به تسخیر خلوت تفکر شنونده میپرداخت.

او تنها مرد عرصه سیاست و کشور داری نبود، در میدان ادب و فرهنگ نیز گامهایی بردا شته است، او را همانگونه که از پیشگامان نهضت مشروطه خواهی میشناسیم از علمداران جنبش ادبی و فکری نیز به شمارش میتوانیم آورد؛ که پس از محمود طرزی مقام و برازنده گی مییابد.

داوی پریشان مقالات و شعرهای بسیاری در جریدهٔ «سراج الاخبار» و «امان افغان» به نشر رسانیده که همه پژواك آزاد یخواهی و میهن‌پرستی و علیه بیداد، استعمار ودستگاه اختناق امارت در کشور.

او با هنمبردان خود در سنگر فرهنگ شجاعانه میرزمید و از قلم شمشیر برانی ساخته بود تا روح مشروطیت و آزادی را در کالبد ازرمق افتادهٔ جامعهٔ ما بدمد.

داوی با زبانهای انگلیسی، عربی، ترکی و اردو آشنا بود و درمیان بازنویسیهای او ترجمه هایی نیز از او میابیم که همه نشر نا شده اند:

کلیات ، مجموعه مقالات ، مجموعه پریشان ، لالی ریخته سفرنامهٔ منصوری، نغمات و رجال وطن، گلخانه ، منتخبات انشای ابوالفضل، غیاصه درازد نوزباو، اسفارا لسفارات، ترجمه آثارارد- وی اقبال ، ترجمه حیات سعدی ، تجارت شمالی کشورساو...

داوی پریشان این تاریخ پویای بیشتر از نیمی از یک سده کشور درآخرین سالهای انزوا پیما ربود ، شنوایی وبینا یی او آسیب دیده بود. وحافظه اش را پیری وسالمندی دستخوش نقصان ساخته بود ، ولی باآنهم چونان غنیمتی دست نیافتنی و گنجینه یی ناب روزهای دشوارش را به خاطر می آورد و از همرزمان وهمگامان مبارزو پیشتازش سخن میزد.

ود اوی روز ۲۶ اسد سال ۱۳۶۱ در روزی که ۶۳ سال پیش ازان در پای میثاق آزادی و استقلال میهنش تو شیح کرده بود ، جان داد در روز رهایی کشورش از یوغ اسارت ، و توگویی پیمان زندگی وبودونبودش رادرهمین روز و برای همین روز زیسته بود .

مردی که درگرما گرم لحظه‌های داغ وخون افشان آزادیخواهی درمیان مبارزان این راه بهسان دشنه یی برق میزد ، مرگ خویش را باروزآزادی کشورما جاودانه ساخت. مردی که در رلوحهٔ تاریخ معاصرچهرهٔ آشناوتابنده یی بود ، ودر مبارزات مشروطه خواهی و حلقه های روشنفکری سپیده دم سده معاصر سردر کف وجان برلب میجنبیدودر هوای آزادی پر میزد، دیگراز پرزدن افتاد. وپروا- نه وار درپای شمعی که خودافروخته بود، جان داد.

سخن را با ذکر یک رباعی ازاین بزرگمرد به پایان میبریم:

درهیچ بهار لالهٔ روی تونیست سنبل به دلاویزی گیسوی تونیست
چون آب به گلشن ته و بالا گشتیم درهیچ کنا رسرو دلجوی تونیست

ماخذ ومنابع این اثر

۱- مقالات محمود طوزی، دکتور روان فرهادی .

۲- یادداشتهای آقای غلام عمر شاکر فرهنگی گرانمایه .

۳- یادداشتها ی آقای ناصر غرغشت روز نامه نگار و محقق ارجمند.

۴- یادداشتهای آقای ف، فضلی هنرمند ورزیده کشور .

۵- یادداشتهای شفاهی وتحریری استاد غوث الدین .

۶- مصاحبه های استاد در روزنامه درهفتاورنگ و برنامه های دیگر درآرشیف رادیو.

۷- یادداشتها ی قادر فرخ هنرمند ورزیده تیاتر که در دسترس من گذاشته است.

۸- خاطره های استاد مهوش ،احمد ولی وهنگامه، خانم نینواز وآقای عبدالله عابد .

۹- مجلهء کتاب، نشریه سه ماهه کتابخانه های عامه ، شماره سوم سال ششم ۱۳۶۲.

۱۰- خاطره های اقای حیدری وجودی.

۱۱- یادداشتها ی خانم حمیرا سلجوقی که اقای ایشان در دسترس گذاشت .

۱۲- مجلهٔ ادب . سال هجدهم نشراتی پوهانتد دکتور جاوید.

۱۳- خاطرهٔ آقای یوسف کهزاد نقاش معاصر.

۱۴- خاطرهٔ استاد رفیق صادق.

۱۵- خاطرات و یادداشتهایی از سروده های استاد نوید که بوسیله میناجان از وابسته گان استاد در دسترس گذاشته شده.

۱۶- کلیات قاری عبدالله ملک الشعرا، ریاست دارالتالیف، مطبعه دولتی، کابل.

۱۷- منتخب اشعار استاد بسمل، مطبعه دولتی، اسد ۱۳۴۶.

۱۸- شرح حال، اشعار و افکار صوفی عشقری. غ رحیمی، مطبعه دولتی، کابل.

۱۹- مجله هنر، چارچته کابل، ۱۳۵۱.

۲۰- از یادداشتها وسروده هاییکه آقای رحمت الله امید در دسترس گذاشته بودند.

۲۱- مجله های ژوندون، شماره حمل سال ۱۳۵۲ وجوزای ۱۳۵۰.

۲۲- ازیادداشتها وخاطرات آقای نینواز، استاد مهوش هنگامه وخانم احمدظاهر.

۳۲- یادداشتهای شخصی ازآثار استاد کهزاد.

۲۴- سالگرهٔ استاد قاسم افغان، گرد آورنده غ حبیب نوابی ۲۳ سنبله ۱۳۳۶.

۲۵- آثار و نگاشته های استادداوی.

۲۶- رساله جنبش مشروطیت پوهاند عبدالحی حبیبی، ۱۳۶۲.

۳۷- معاصرین سخنور تالیف خسته، اسد ۱۳۳۹- دولتی مطبعه. کابل.



عزیز آسوده طهماس در کابل
تولد شده، تحصیلاتش را در رشتهٔ
ژورنالیزم به پایان آورده،
در رادیو و تلویزیون مطبوعات
و بخشهای فرهنگی کار کرده
هم اکنون مدیر مسوول جریده
پامیر نشریهٔ شهر کابل میباشد.
آثار چاپ شده: اشک قرن
(گزینهٔ شعر)

آثار چاپ ناشده گذرگاه شعر (اثر تحقیقی)، پیشه‌وران و پیشه‌های
قدیم شهر کابل (اثر تحقیقی)، پیشکسوتان تیاتر کشور
(اثر تحقیقی)، مجموعه‌های طنزها، داستانها و شعرها.



انتشارات وزارت اطلاعات و کلتور